

گزیده‌ای از اعتقادات سلف

ترجمه‌ی کتاب:
(مجموع اعتقاد أئمة السلف)

تهیه و تنظیم:
دکتر عبدالله الترمذی

ترجمه:
اسحاق دبیری رحمته الله

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam۴۱۱.com

www.videofarda.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۵
«لا اله الا الله پایه و اساس هستی است»	۷
امام ابو حنیفه	۳۳
امام مالک	۳۸
امام شافعی	۴۱
امام احمد حنبل	۴۵
امام بخاری	۵۳
امام ابو جعفر طحاوی حنفی	۵۸
امام ابن ابی زید قیروانی مالکی	۶۰
امام ابن تیمیه	۶۵
تأثیرات منهج صحیح بر پایداری اعتقاد و میانه‌روی در آن	۷۶
نتایج عملی منهج صحیح	۷۷
جهاد صادقانه در راه عقیده	۷۸
تنها دعوتگر عقیده	۸۲
تأثیر پر برکت جهاد ابن تیمیه	۸۴
امام محمد بن عبدالوهاب	۸۵
بزرگترین اثر بجا مانده از ابن تیمیه دعوت امام محمد بن عبدالوهاب می‌باشد:	۸۵
باورهای محمد بن عبدالوهاب	۸۵
اهمیت دولت برای پیشبرد دعوت دینی	۹۰
گزیده‌ای از پیروزی‌ها	۹۱
کوششهای ملک عبدالعزیز بن عبدالرحمن آل سعود در زمینه دعوت	۹۷
عقیده توقیفی و جامع و گسترده	۱۰۰

-
- قواعدی مهم برای جستجوی مسائل عقیدتی ۱۰۵
- ۱- قرآن منبع ادله نقلی و عقلی است. ۱۰۵
- ۲- تبعیت و پیروی نمودن از سلف صالح در تفسیر نصوص ۱۰۶
- ۳- ایمان به مسائل غیبی، منوط به خبر صادق است ۱۰۷
- ۴- تقسیم نمودن توحید به توحید ربوبیت و توحید الوهیت و وجوب تصدیق آنها ۱۰۷
- ۵- اثبات اُسماء و صفات به همراه اقرار نمودن به معنی آنها بدون توجه به کیفیت آنها ۱۰۸
- ۶- جمع بین نفی و اثبات ۱۱۰
- ۷- رد تأویلات کلامی ۱۱۱
- ۸- مقید بودن عقل و بی اعتبار بودن آن در غیر میدان خودش ۱۱۱
- ۹- عمل کردن به قیاس اولی در زمینه اثبات و نفی صفات خداوند. ۱۱۴
- ۱۰- تعریف الفاظ متنازع فیه و مشخص کردن معانی آنها ۱۱۵
- ۱۱- تعریف معنای متشابه و بیان اینکه تمام قرآن واضح است و می توان آن را تفسیر نمود ۱۱۷
- ۱۲- تأثیرپذیری مسببات از اسباب طبیعی با إذن خداوند ۱۲۰
- ۱۳- نیکی و بدی افعال هم عقلی هستند و هم شرعی ۱۲۲
- ۱۴- خبر واحد عملاً و تصدیقاً قابل قبول بوده و عقیده را ثابت می نماید ۱۲۳
- ۱۵- موافقت صحیح منقول با صریح معقول ۱۲۳
- ۱۶- عدم تکفیر مسلمان بخاطر ارتکاب گناه گیره ۱۲۴
- خاتمه ۱۲۹

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أفضل الأنبياء والمرسلين نبينا محمد وعلى آله وأصحابه وأتباعه إلى يوم الدين، أما بعد:

کسی که آثار بجا مانده‌ی سلف صالح در زمینه اصول دین را دنبال کرده باشد. می‌بیند که در بیشتر مسائل با هم متفق القول هستند، و متوجه می‌شود که آنان به مسائل اعتقادی بسیار اهمیت می‌دادند خصوصاً در زمینه تعلیم و تربیت، برعکس امروز که می‌بینیم در میان برخی فرق و گروههای اسلامی، مسائل اعتقادی باعث اختلاف و کشمکشهای زیادی شده است.

من این گروههای اسلامی را با منهج و راه و روش سلف صالح و افکار و ایده‌های مدارس فکری و علمی امروز در بیشتر ممالک اسلامی مطابقت داده و آن را در مناسبتها، دیدارها و همایشهای گوناگون دنبال کرده‌ام و بعضیها خیلی شگفت زده می‌شدند از اتفاق نظر علمای سلف در بیشتر مسائل اعتقادی، و از من درخواست می‌کردند که برخی از این نصوص را جمع‌آوری کنم. خصوصاً آنچه مربوط می‌شود به ائمه اربعه یعنی:

امام ابوحنیفه، امام مالک، امام شافعی و امام احمد بن حنبل: و این باعث شد که در این کتاب برخی از این نصوص را جمع‌آوری نمایم و نظرات بعضی از علمای معتبر و برجسته مانند امام بخاری، طحاوی، ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب و غیره را به آن بیافزایم.

و مقدمه‌ای بر آن نوشتم در رابطه با اهمیت توحید و یگانگی خداوند در زمینه ربوبیت، الوهیت، اسماء و صفات خداوند؛ و نیز تطابق آن با قرآن و سنت پیامبر ﷺ، که این دو منبع چگونگی آنرا به طور کامل و تمام بیان نموده، و همچنین بیان نموده‌ام که چگونه دانشمندان اسلامی عقیده اسلامی را پاس داشته‌اند و تاثیر آن در جوامع خود تا به امروز آنطور که امام مجاهد محمد بن سعود دولت سعودی را بر پایه دعوت و اصلاح بنیان نهاد، و این چیزی بود که امام مجدد محمد بن عبدالوهاب بسوی آن دعوت می‌کرد، و این دولت در نسلهای بعد از خود بر همین راه و روش استمرار یافت تا اینکه در زمان امام عبدالعزيز بن عبدالرحمن بن فیصل آل سعود در بهترین صورت خود متجلی گشت، بگونه‌ای که تمام کشور عربستان سعودی را متحد ساخت و آنرا بر پایه عقیده توحیدی و

شریعت اسلام پایه‌ریزی نمود.

و در پایان این رساله مناسب دیدم قواعدی عام از منهج امامان سلف در زمینه عقائد و توحید را اشاره نماید که منبع و معتمد آنان قرآن کریم و سنت رسول الله ﷺ می‌باشد. و این قواعد از مقدمه کتاب شرح عقیده طحاوی که در سال ۱۴۰۸هـ تحقیق شده نقل شده است.

و از خداوند تبارک و تعالی خواهانم که هر کس بر این کتاب اطلاع پیدا کند، از آن نفع ببرد، و خدا آنرا خالصاً مخلصاً بخاطر خودش قرار دهد.

و صلی الله علی نبینا محمد، وعلی آله و صحبه وسلم.

عبدالله بن عبدالمحسن الترمذی

«لا اله الا الله پایه و اساس هستی است»

همانا لا اله الا الله پایه وجود و هستی است؛ و خداوند جلّ جلاله انسان و جن را تنها برای پرستش و توحید خود خلق نموده است.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)

«من جن و انس را نیافریدم (و پیامبران را برنگزیدم) جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)».

و خداوند جل جلاله، پیامبران را تنها برای توحید و پرستش خود فرستاده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء: ۲۵)

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که: معبودی بحق جز من نیست؛ پس تنها مرا پرستش کنید».

خداوند تبارک و تعالی در این جهان هستی، هیچ چیزی را خلق ننموده مگر برای توحید و تسبیح او، همانگونه که می فرماید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّعْيُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ

تَسْبِيحَهُمْ﴾ (اسراء: ۴۴) «آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند، همه تسبیح او می گویند؛ و هر موجودی، تسبیح و حمد او می گوید؛ ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است».

و از هسته و اساس توحید این است که پروردگار جلیل القدر، بزرگوار و مهربان بر این منوال پرستیده شود.

پس ستایش می کنیم خداوندی که توحید خویش را اولین چیز قرار داده و بعنوان بزرگترین مساله و پایدارترین حقیقت قرار داده است:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۲) الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳) مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴) إِلَهِكَ تَعْبُدُ وَإِيَّاكَ

نَسْتَعِينُ (۵) أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶) صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ

﴿(الفاتحه: ۲-۷)﴾

«بنام خداوند بخشنده مهربان و بخشایشگر. حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است، و رحمت

عام و خاصش همه را رسیده است. خداوندی که مالک روز جزاست. تنها تو را می‌پرستیم، و تنها از تو یاری می‌جوییم. ما را به راه راست هدایت فرما. راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمتهای خود قرار دادی (نعمت هدایت، نعمت توفیق، و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) نه آنها که بر اثر اعمال زشت و انحراف عقیده غضب تو دامنگیرشان شد (یعنی یهود)، و نه آنها که جاده حق را رها کرده و در بیراهه‌ها گمراه و سرگردان شده‌اند (یعنی نصاری).»

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ﴾ (۱) هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿۲﴾ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿۳﴾ (انعام: ۱ - ۳)

«ستایش برای خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید، و ظلمتها و نور را پدید آورد؛ اما کافران برای پروردگار خود، شریک و شبیه قرار می‌دهند (با اینکه دلایل توحید و یگانگی او، در آفرینش جهان آشکار است). او کسی است که شما را از گل آفرید؛ سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد)؛ و اجل حتمی نزد اوست (و فقط او از آن آگاه است). با این همه، شما (مشرکان در توحید و یگانگی و قدرت او)، تردید می‌کنید! اوست خداوند در آسمانها و در زمین؛ پنهان و آشکار شما را می‌داند؛ و از آنچه (انجام می‌دهید و) به دست می‌آورید، با خبر است.»

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَىٰ عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾ (۱) فَيَمَّا لِيُذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿۲﴾ مَّا كُنْتُمْ فِيهِ أَبَدًا ﴿۳﴾ وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿۴﴾ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿۵﴾ (كهف: ۱ - ۵)

«حمد مخصوص خدایی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده) اش نازل کرد، و هیچ گونه کژی در آن قرار نداد. در حالی که ثابت و مستقیم و نگاهبان کتابهای (آسمانی) دیگر است؛ تا (بدکاران را) از عذاب شدید او بترساند؛ و مؤمنانی را که کارهای شایسته انجام می‌دهند، بشارت دهد که پاداش نیکویی برای آنهاست. (همان

بهشت برین) که جاودانه در آن خواهند ماند. و (نیز) آنها را که گفتند: «خداوند، فرزندی (برای خود) انتخاب کرده است»، انذار کند. نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند، و نه پدرانشان! سخن بزرگی از دهانشان خارج می‌شود! آنها فقط دروغ می‌گویند».

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝۱﴾
 ﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ۝۲﴾ (سبأ: ۱ - ۲) «حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست؛ و (نیز) حمد (و سپاس) برای اوست در سرای آخرت؛ و او حکیم و آگاه است. آنچه در زمین فرومی‌رود و آنچه را از آن برمی‌آید می‌داند، و (همچنین) آنچه از آسمان نازل می‌شود و آنچه بر آن بالا می‌رود؛ و او مهربان و آمرزنده است».

﴿فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝۳۷﴾ وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝۳۸﴾ (جاثیه: ۳۶-۳۷) «پس حمد و ستایش مخصوص خداست، پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار همه جهانیان. و برای اوست (بزرگی و جلال و) کبریا و عظمت (و سلطه) در آسمانها و زمین، و اوست عزیز (که هیچ غلبه کننده‌ای بر او پیروز نمی‌شود) و حکیم (در سخنان و افعال و در تمام فرمانهایش)».

شهادت می‌دهیم که هیچ معبودی بحق جز خدایه یگانه وجود ندارد شهادتی همچون کسی که در یگانگی ربوبیت خداوند به درجه یقین رسیده باشد:

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى ۝۱۵﴾ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ ثُفُوكُونَ ۝۱۶﴾ فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۝۱۷﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝۱۸﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا مَخْرُجًا مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ

وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ أَنْظِرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾ لَا تَدْرِكُهُ الْآبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْآبْصَرُ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾ (انعام: ۹۵-۱۰۳)

«خداوند، شکافنده دانه و هسته است؛ زنده را از مرده خارج می‌سازد، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؛ این است خدای شما! پس چگونه از حق منحرف می‌شوید؟! او شکافنده صبح است؛ و شب را مایه آرامش، و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است؛ این، اندازه‌گیری خداوند توانای داناست! او است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکیهای خشکی و دریا، به وسیله آنها راه یابید! ما نشانه‌ها(ی خود) را برای کسانی که می‌دانند، (و اهل فکر و اندیشه‌اند) بیان داشتیم! او است که شما را از یک نفس آفرید! و شما دو گروه هستید: بعضی پایدار (از نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار؛ ما آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند، تشریح نمودیم! او کسی است که از آسمان، آبی نازل کرد، و به وسیله آن، گیاهان گوناگون رویاندیم؛ و از آن، ساقه‌ها و شاخه‌های سبز، خارج ساختیم؛ و از آنها دانه‌های متراکم، و از شکوفه نخل، شکوفه‌هایی با رشته‌های باریک بیرون فرستادیم؛ و باغهایی از انواع انگور و زیتون و انار، (گاه) شبیه به یکدیگر، و (گاه) بی‌شابهت! هنگامی که میوه می‌دهد، به میوه آن و طرز رسیدنش بنگرید که در آن، نشانه‌هایی (از عظمت خدا) برای افراد باایمان است! آنان برای خدا همتیانی از جن قرار دادند، در حالی که خداوند همه آنها را آفریده است؛ و برای خدا، به دروغ و از روی جهل، پسران و دخترانی ساختند؛ منزّه است خدا، و برتر است از آنچه توصیف می‌کنند! او پدید آورنده آسمانها و زمین است؛ چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! حال آنکه همسری نداشته، و همه چیز را آفریده؛ و او به همه چیز داناست. (آری)، این است پروردگار شما! هیچ معبودی بحق جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز

است؛ او را بپرستید و او نگهبان و مدبر همه موجودات است. چشمها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشمها را می‌بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمتها، و با خبر از دقایق موجودات)، و آگاه (از همه) چیز است».

* و گواهی می‌دهیم همچون کسی که در توحید الوهیت به حدّ یقین رسیده است:

﴿تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (۱) ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ

مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ﴾ (۲) ﴿(زمر: ۱-۲) «این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است. ما این کتاب را بحق بر تو نازل کردیم؛ پس خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان».

﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۶۵) ﴿

قُلْ إِنِّي نُهُيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۶۶-۶۵) ﴿(غافر: ۶۵-۶۶) «زنده (واقعی) اوست؛ معبودی بحق جز او نیست؛ پس او را بخوانید در حالی که دین خود را برای او خالص کرده‌اید! ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است! بگو: من نهی شده‌ام از اینکه معبودهایی را که شما غیر از خدا می‌خوانید بپرستم، چون دلایل روشن از جانب پروردگارم برای من آمده است؛ و مامورم که تنها در برابر پروردگار عالمیان تسلیم باشم!».

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ

الْقِيَمَةِ﴾ (۵) ﴿(بینه: ۵) «و دستوری به آنها داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند، در حالی که دین خود را برای او خالص کنند، و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند، و این است آیین و دین مستقیم و پایدار».

﴿وَمَا أَخْلَفْتُ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ

أُنِيبُ﴾ (۱۰) ﴿(شوری: ۱۰) «در هر چیز اختلاف کنید، داوریش با خداست؛ این است خداوند، پروردگار من، بر او توکل کرده‌ام و به سوی او باز می‌گردم».

﴿أَفَحُكْمَ الْجَهْلِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (۵۰) ﴿(مائده: ۵۰) «آیا آنها

حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟!».

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرْوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ﴾ (١٦٥) «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، دوستی‌شان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان)، شدیدتر است. و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند)».

و به طور یقین گواهی می‌دهیم به توحید اسماء الله:

﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ (اسراء: ١١٠) «بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، (ذات پاکش یکی است؛ و) برای او بهترین نامهاست!».

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ (طه: ٨) «او خداوندی است که معبودی بحق جز او نیست؛ و نامهای نیکوتر از آن اوست».

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (حشر: ٢٤) «او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه، و صورتگری بی‌نظیر، برای او نامهای نیک است، و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می‌گویند، و او عزیز و حکیم است».

* و به طور یقین به توحید خداوند در صفات و افعالش گواهی می‌دهیم:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (بقره: ٢٥٥) «بقره: ٢٥٥»

۲۵۵) «هیچ معبودی بحق نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند؛ هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرامی‌گیرد؛ (و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند؛) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست؛ کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! آنچه را در پیش روی آنها (بندگان) و پشت سرشان است می‌داند؛ (و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است) و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است؛ و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی‌پایان و نامحدود اوست) عرش او، آسمانها و زمین را دربرگرفته؛ و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین)، او را خسته نمی‌کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست».

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ ۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿۶﴾ (طه: ۵-۶) «همان بخشنده‌ای که بر عرش علو و ارتفاع یافت، (علو و ارتفاعی که برای آن مثل و مانندی نیست). از آن اوست آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین، و آنچه میان آن دو، و آنچه در زیر خاک (پنهان) است».

﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾ ۱۵) ﴿غافر: ۱۵﴾ «او درجات (بندگان صالح) را بالا می‌برد، او صاحب عرش است، روح (مقدس) را به فرمانش بر هر کس از بندگان که بخواهد القاء می‌کند تا (مردم را) از روز ملاقات (روز رستاخیز) بیم دهد».

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ ۱) لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲﴾ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۳﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۴﴾ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۵﴾ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۶﴾ (حدید: ۱-۶)

«آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند؛ و او عزیز و حکیم است.

مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین از آن اوست؛ زنده می‌کند و می‌میراند؛ و او بر هر چیز توانا است! اول و آخر و پیدا و پنهان اوست؛ و او به هر چیز داناست. و او است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید؛ سپس بالای تمامی مخلوقات خود بر عرش استوا یافت (استوایی که سزاوار جناب و جلال اوست)؛ آنچه را در زمین فرو می‌رود، می‌داند، و آنچه را از آن خارج می‌شود، و آنچه از آسمان نازل می‌گردد، و آنچه به آسمان بالا می‌رود؛ و هر جا باشید او (با علم خود) با شما است، و خداوند نسبت به آنچه انجام می‌دهید بیناست! مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست؛ و همه کارها به سوی او بازمی‌گردد».

﴿إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ﴾ (۱۲) إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَيَعِيدُ ﴿۱۳﴾ وَهُوَ الْعَفُوُّ الْوَدُّدُ ﴿۱۴﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿۱۵﴾

﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ (۱۶) «گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت به یقین بسیار شدید است. اوست که آفرینش را آغاز می‌کند، و باز می‌گرداند. و او آمرزنده و دوستدار (مؤمنان) است. صاحب عرش و دارای مجد و عظمت است. و آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد».

﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْتَهُ بِقَدَرٍ﴾ (۴۹) وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ﴿۵۰﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا

أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿۵۱﴾ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿۵۲﴾ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ

مُسْتَطَرٌّ ﴿۵۳﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿۵۴﴾ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْنَدٍ ﴿۵۵﴾ ﴿قمر: ۴۹-۵۵﴾

«ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم! (این آیه بر اثبات قدر سابق و ازلی خداوند متعال برای خلقش دلالت دارد، یعنی علم حق تعالی به اشیاء قبل از وجود آنها و نوشتن و ثبت نمودن آنها در لوح محفوظ قبل از روی دادن آنهاست). و فرمان ما (در سرعت خود) یک امر بیش نیست، همچون یک چشم بر هم زدن! ما کسانی را که در امتهای گذشته (در کفر) شبیه شما بودند هلاک کردیم؛ آیا کسی هست که پند گیرد؟! و هر کاری را (که امتهای گذشته از خیر یا شر) انجام دادند در نامه‌های اعمالشان (که به وسیله فرشتگان نگهبان نوشته شده) ثبت است. و هر کار کوچک و بزرگی (در لوح محفوظ) نوشته شده است. یقیناً پرهیزگاران (در روز قیامت) در باغها و نه‌های بهشتی جای دارند. در مجلس و جایگاه صدق نزد خداوند مالک

مقتدر!».

﴿قُلْ أَيْنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رُوسَىٰ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَفَضَّلَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾﴾ (فصلت: ۹-۱۲) «بگو: آیا شما به آن کس که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید و برای او همانندهایی قرار می‌دهید؟! او پروردگار جهانیان است! او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و برکاتی در آن آفرید و مواد غذایی آن را مقدر فرمود، - اینها همه در چهار روز بود- درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان! سپس به آفرینش آسمان پرداخت، در حالی که بصورت دود بود؛ به آن و به زمین دستور داد: به وجود آید (و شکل بگیرید)، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه! آنها گفتند: ما از روی طاعت می‌آییم (و شکل می‌گیریم)! در این هنگام آنها را بصورت هفت آسمان در دو روز آفرید، و در هر آسمانی کار آن (آسمان) را وحی (و مقرر) فرمود، و آسمان پایین را با چراغهایی (ستارگان) زینت بخشیدیم، و (با شهابها از رخنه شیاطین) حفظ کردیم، این است تقدیر خداوند توانا و دانا!».

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُهْدُونَ ﴿٤٨﴾ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٩﴾﴾ (ذاریات: ۴۷-۴۹)

«و ما آسمان را با قدرت بنا کردیم، و همواره آن را وسعت می‌بخشیم و زمین را گستریدیم، (همچون فرش) و چه خوب گستراننده‌ای هستیم و از هر چیز (از موجودات و مخلوقات) دو جفت آفریدیم، شاید متذکر شوید».

﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾﴾ (انعام: ۱۱۵) «و کلام پروردگار تو، با صدق و عدل، به حد تمام رسید؛ هیچ کس نمی‌تواند کلمات او را دگرگون سازد؛ و او شنونده داناست».

﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ

﴿ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ ﴾ (شوری: ۵۱) «و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی، یا از پشت حجاب، یا رسولی می‌فرستد و بفرمان او آنچه را بخواهد وحی می‌کند؛ چرا که او بلند مقام و حکیم است».

﴿ قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي أَصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلِمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴾ (اعراف: ۱۴۴) «(خداوند) فرمود: ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش، و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم؛ پس آنچه را به تو داده‌ام بگیر و از شکرگزاران باش».

﴿ وَآتَىٰ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِّنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴾ (کهف: ۲۷) «آنچه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن! هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی‌سازد؛ و هرگز پناهگاهی جز او نمی‌یابی».

﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾ (شوری: ۱۱) «هیچ چیزی همانند خدا نیست، و او شنوا و بینا است».

و گواهی می‌دهیم که محمد بنده خدا، فرستاده خدا و برگزیده او است: همچون گواهی شخص مؤمنی که معتقد است محمد رسول خدا است، بزرگ مردی که در قلبش توحید تو پروردگارا استقرار پیدا کرد. و همچون گواهی شخص مؤمنی که می‌گوید: محمد رسول خدا است، بزرگترین کسی که خداوند!! مردم را به سوی توحید تو فرا خواند. و همچون گواهی مؤمنی که باور و اعتقاد دارد که محمد رسول خدا است، بزرگترین کسی که زبانش به توحید تو پروردگارا باز نمود و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتُ»^۱. «سپاس و ستایش خدایی را سزا است که همه صداها را می‌شنود».

۱ - نسائی در میحث طلاق باب ظاهر (۳۴۶۰)، و ابن ماجه در مقدمه، باب فيما انكرت الجهميه: (۱۸۸)، و امام احمد در مسند خود (۴۶/۶) از زبان عایشه رضی الله عنها آن را روایت کرده‌اند.

«اللهم إني أستخيرك بعلمك، وأستقدرك بقدرتك»^۱.

«پروردگارا علمت را وسیله طلب خیر و برکت قرار می‌دهم و قدرتت را وسیله طلب قدرت و توانایی قرار می‌دهم».

«ارْبِعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا، إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ»^۲.

«به خودتان رحم کنید، زیرا که شما ناشنوا و غائب را فرا نمی‌خوانید. بلکه کسی را فرا می‌خوانید که شنوا و نزدیک به شما و با شما است».

و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: «اللهم لك الحمد، أنت رب السموات والأرض، لك الحمد أنت قِيمَ السموات والأرض ومن فيهنَّ، لك الحمد، أنت نور السموات والأرض، قولك الحق، ووعدك الحق، ولقاءك حق، والجنة حق، والنار حق، والساعة حق، اللهم لك أسلمت، وبك آمنت، وعليك توكلت، وإليك أنبأت، وبك خاصمت، وإليك حاکمتُ، فاغفر لي ما قَدَّمْتُ وما أَخَّرْتُ وأسَرَرْتُ وأَعْلَنْتُ، أنت إلهي لا إله لي غيرُك»^۳.

«خداوندا سپاس و ستایش شایسته تو است، تو پروردگار آسمانها و زمین هستی، حمد و ستایش تنها تو را سزا است، تو ارزش دهنده آسمانها و زمین و هر آنچه در آنها است هستی، حمد و ستایش فقط تو را سزا است، تو روشنایی آسمانها و زمین هستی، قول و گفتار تو حق است. و وعده تو حق است، و دیدار با تو حق است، بهشت حقیقت دارد، و جهنم حق است، و روز رستاخیز حق است، پروردگارا تسلیم تو شدم، و به تو ایمان آوردم، و تنها به تو توکل کردم، و به سوی تو برگشتم، جنگ و خصومت را پیش

۱- بخاری در مبحث دعوات، باب الدعاء عند الاستخاره: (۶۳۸۲)، و ترمذی در کتاب الصلاة، باب ما جاء في صلاة الاستخاره: (۴۸۰)، و نسائی در کتاب النکاح، باب کیف الاستخاره (۳۲۵۳) آن را آورده‌اند.

۲- بخاری این حدیث را در کتاب المغازی باب غزوه خیبر (۴۲۰۵) آورده و لفظ از آن بخاری می‌باشد. و مسلم نیز در کتاب الذکر باب استحباب خفض الصوت بالذكر (۲۷۰۴)، و ابوداود، در کتاب الصلاة، باب الاستغفار (۱۵۲۶) آن را ذکر کرده‌اند.

۳- بخاری این حدیث را در کتاب التوحید، باب قول الله تعالی «و هو الذي خلق السموات ...» (۷۳۸۵) آورده و لفظ بخاری است. مسلم در کتاب الذکر والدعاء والتوبه والاستغفار، «باب التعوذ من شر ما عمل و من شر ما لم يعمل» (۲۷۱۷) این حدیث را نقل کرده‌اند.

تو آوردم، و دادوری را به شما واگذار نمودم، پس (گناهانم را) آنچه که قبلاً مرتکب شده‌ام و آنچه را از این پس مرتکب می‌شوم، و آنچه را که به طور نهان و یا آشکارا مرتکب شده‌ام مورد عفو و غفران خود قرار بده، تو پروردگار منی که غیر از تو معبودی و الهی ندارم».

«أصبحنا على فطرة الإسلام، وعلى كلمة الإخلاص، وعلى دين نبينا محمد ﷺ، وعلى ملة أبينا إبراهيم حنيفاً مسلماً وما كان من المشركين»^۱.

«صبحگاهان داخل دین اسلام که دین فطرت است شدیم، و نیز به کلمه اخلاص (توحید) و به دین پیامبرمان محمد ﷺ، و به دین جدمان ابراهیم که مسلمان و بر حق بود و از مشرکین نبود در آمدیم».

«أمرت أن أقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله»^۲.

«به من دستور داده شده که با مردم بجنگم تا اینکه بگویند لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله».

«لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك، وله الحمد، وهو على كل شيء قدير»^۳.

«هیچ معبود بر حقى بجز الله نیست و او واحد و بی همتا است، پادشاهی از آن اوست و حمد و ستایش فقط او را سزا است و بر هر چیزی توانا است».

«اللهم ربَّ السموات وربَّ الأرض ربَّ العرش العظيم، ربَّنَا وربَّ كلِّ شيءٍ فالحق الحب والتوى، ومنزل التوراة والإنجيل والفرقان أعوذ بك من شرِّ كلِّ شيءٍ أنت آخذٌ بناصيته، اللهم أنت الأول فليس قبلك شيءٌ وأنت الآخر فليس بعدك شيءٌ وأنت الظاهر فليس فوقك شيءٌ

۱ - امام احمد این حدیث را در مسند خود آورده و لفظ حدیث هم از آن او است (۴۰۶/۳) دارمی در کتاب الاستئذان باب ما يقول إذا أصبح (۲۶۹۱). و ابن السنی در مبحث عمل اليوم والليلة، باب ماذا يقول إذا أصبح (۳۳) نقل کرده‌اند.

۲ - بخاری در کتاب الایمان باب «فان تابوا و اقاموا الصلاه...» (۲۵) و لفظ از بخاری است. و مسلم در کتاب الایمان باب الامر بقتال الناس حتى يقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله نقل کرده است (۲۲) و ابن حبان در کتاب الایمان باب فرض الایمان (۲۱۹، ۱۷۵)، و بغوی در کتاب الایمان باب البيعه على الاسلام وشرائعه و قتال من ابى (۳۳) از طریق ابن عمر روایت کرده و از طرق دیگر نیز روایت شده است.

۳ - بخاری این حدیث را در کتاب العمرة، باب ما يقول إذا رجع من الحج او العمرة او الغزو؟ (۱۷۹۷). و مسلم در کتاب الحج باب ما يقول إذا قفل من سفر الحج و غيره (۱۳۴۴).

وَأَنْتَ الْبَاطِنُ فَلَيْسَ دُونَكَ شَيْءٌ أَقْضَىٰ عَنَّا الدِّينَ وَأَغْنَانَا مِنَ الْفَقْرِ»^۱.

«خداوند! ای پروردگار آسمانها و زمین، پروردگار عرش والامقام، پروردگار ما و خداوند همه چیز! شکافنده دانه‌ها و هسته هر چیزی، ای فرو آورنده‌ی (کتابهای) تورات، انجیل و فرقان (قرآن) به تو پناه می‌برم از شر هر چیزی که کنترل آن در دست تو است. خداوند! تو اول هر چیزی هستی و قبل از تو هیچ چیزی نبوده و نیست، و تو آخر هر چیزی هستی و بعد از تو هیچ موجودی نیست، و تو ظاهر هستی و بالاتر از تو موجودی نیست، و تو نهانی و در ورای تو چیزی وجود ندارد. پروردگار! زمینه ادای دین ما را فراهم نما و از فقر و نداری بی‌نیازمان گردان.»

«إِنَّكُمْ سَرَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَىٰ صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا»^۲.

«همینطور که این ماه را می‌بینید، پروردگارتان را خواهید دید. در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. (اگر می‌خواهید دیدار خداوند نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید. و حتماً این کار را انجام دهید.»

«أَحْفَظِ اللَّهَ يَحْفَظْكَ، أَحْفَظِ اللَّهَ تَحِذُهُ مُجَاهَكَ، إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ، وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ، وَاعْلَمْ أَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَىٰ أَنْ يَنْفَعُوكَ بِشَيْءٍ لَّمْ يَنْفَعُوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ لَكَ، وَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَىٰ أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيْءٍ لَّمْ يَضُرُّوكَ إِلَّا بِشَيْءٍ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، رُفِعَتِ الْأَقْلَامُ

۱- مسلم در کتاب الذکر والدعاء باب ما يقول عند النوم واخذ المضجع (۲۷۱۳) نقل کرده و لفظ از مسلم است. و ابو داود در کتاب الادب ... باب ما يقال عند النوم (۵۰۵۱) آورده. و ترمذی در کتاب الدعوت، باب ما جاء فی الدعاء إذا أوی إلى فراشه (۳۴۰۰) نقل کرده است.

۲- بخاری در کتاب مواقیات الصلاة (۵۵۴) مبحث فضیلت نیاز عصر نقل کرده و لفظ هم از بخاری است. و مسلم در کتاب المساجد و مواضع الصلاة، مبحث فضیلت نیازهای عصر و صبح نقل نموده است (۶۳۳). و ابو داود در کتاب السنه مبحث رؤیت خداوند ذکر نموده است (۴۷۲۹). و ترمذی در کتاب صفة الجنة، مبحث آن چه درباره رؤیت پروردگار آمده نقل کرده است (۲۵۵۴) و ابن ماجه در مقدمه مبحث آنچه که جهیمه انکار کرده‌اند ذکر کرده است (۱۷۷). و امام احمد در مسند خود این حدیث را نقل کرده است (۱۶/۳)، (۱۲، ۱۱/۴).

وَجَفَّتِ الصُّحُفُ^۱.

«ای جوان! من چند کلمه را به تو می‌آموزم: خدا را نگه دار تا او تو را نگه دارد؛ به خدا روی آور تا او را در برابر خود بیایی؛ هرگاه خواهش و نیازی داری، از خدا بخواه، و هرگاه یاری و کمک خواستی، از خدا یاری بخواه، و این را یقین بدان که اگر همه امت جمع شوند تا به تو سودی رسانند، نتوانند رسانند، مگر آن چه که خدا برای تو نوشته باشد، و اگر همه امت جمع شوند تا به تو زیانی برسانند، نتوانند رسانند، مگر زیانی که خدا بر تو نوشته باشد؛ قلم‌های سرنوشت برداشته شده و نامه‌ها خشک گشتند».

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَسْطُرُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مَسِيءُ النَّهَارِ، وَيَسْطُرُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مَسِيءُ اللَّيْلِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»^۲.

«خداوند دست خود را در شب پهن می‌کند تا گناهکاران روز توبه کنند، و دست خود را در روز پهن می‌کند تا گناهکاران شب توبه کنند، و این کار ادامه دارد تا وقتی که خورشید از طرف مغرب طلوع می‌کند، یعنی تا وقتی که دنیا به آخر می‌رسد».

«سبحان الله عدد خلقه، سبحان الله رضاء نفسه، سبحان الله زنة عرشه، سبحان الله مداد كلماته»^۳.

«پاک و منزّه است خداوند، به اندازه تعداد مخلوقاتش، پاک و منزّه است به مقدار رضایت نفس پروردگار، پاک و منزّه است به مقدار سنگینی عرش خود، پاک و منزّه است پروردگار به مقدار جوهری که مصرف کلمات بی‌انتهای او می‌شود».

«اللهم باسمك أموت وأحيا...»^۴.

۱- ترمذی در کتاب صفه القیامه، باب ما جاء فی صفه أواني الخوض: (۲۵۶۱)، و امام احمد در مسند خویش (۲۹۳/۱) و طبرانی در الکبیر: (۱۲/۱۲۹۸۸، ۱۲۹۸۹)، این حدیث را نقل کرده‌اند، و لفظ حدیث را ترمذی است.

۲- مسلم این حدیث را در کتاب التوبه مبحث، جایز بودن توبه از گناه اگر چه تکرار شده باشد (۲۷۵۹). نقل کرده و امام احمد در مسند خویش (۳۹۵/۵) این حدیث را آورده است.

۳- امام احمد این حدیث را در مسندش نقل نموده. (۳۵۳/۱)، (۳۲۵/۶)، (۴۳۰).

۴- بخاری این حدیث را در کتاب الدعوات باب وضع اليد الیمنی تحت الخد الايمن (۶۳۱۴) نقل کرده و لفظ حدیث از بخاری است. و ابوداود در کتاب الادب، مبحث: آنچه به هنگام خواب گفته می‌شود، نقل کرده (۵۰۴۹). و ترمذی در کتاب الدعوات مبحث: آنچه به هنگام بیدار شدن از خواب گفته می‌شود (۳۴۱۷). و امام احمد نیز در مسند خود (۳۸۵/۵) این حدیث را آورده.

«خداوندا با نام تو می‌میرم و با نام تو زنده می‌شوم».

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ، وَرَبُّ الْأَرْضِ، وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»^۱.

«هیچ معبود به حق نیست بجز الله که با شکوه و بردبار است، هیچ معبودی حقیقی وجود ندارد بجز الله که پروردگار عرش پر عظمت و شکوه است، هیچ معبودی بحق نیست بجز الله که پروردگار آسمانها و زمین است و پروردگار کاخ سخاوتمندان است».

و گواهی می‌دهیم که تمام زندگی پیامبر ﷺ خالصاً بخاطر توحید پروردگار بوده:

یعنی: ایمانش توحیدی بوده، نیتش توحیدی بوده، عبادتش، اعمالش و اخلاقش همگی توحیدی و به خاطر رضای خداوند بوده است.

و شاهد این مدعی خود قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^(۱۶۱)

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱۶۲) لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ^(۱۶۳)

﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا نُزِرُ وَأَرْزُ وَزُرْ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَيْ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ﴾^(۱۶۴) ﴿انعام: ۱۶۱-۱۶۴﴾ بگو:

پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده؛ آیینی پابرجا (و ضامن سعادت دین و دنیا)؛ آیین ابراهیم؛ که از آیینهای خرافی روی برگردانده؛ و از مشرکان نبود. بگو: نماز و تمام عبادات من (قربانی‌ام)، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست؛ و به همین مأمور شده‌ام؛ و من نخستین مسلمانم! بگو: آیا غیر خدا، پروردگاری را بطلبم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟! هیچ کس، عمل (بدی) جز به زیان خودش، انجام نمی‌دهد؛ و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود؛ سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است؛ و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید، خبر خواهد داد».

۱- این حدیث را بخاری نقل نموده و لفظ از مسلم است، در کتاب التوحید، مبحث: و کان عرشه علی الماء ... (۷۴۲۶). و مسلم نیز در کتاب الذکر والدعاء، مبحث: دعاء الكرب (۲۷۳۰) این حدیث را آورده. و ترمذی در کتاب الدعوات، مبحث: آنچه به هنگام غم و غصه گفته می‌شود نقل نموده (۳۴۳۵).

و گواهی می‌دهیم که محمد ﷺ رسول خدا و بهترین کسی بود که در راه کلمه توحید مجاهدت نمود تا این که وفات یافت.

و گواهی می‌دهیم هر توحیدی که بعد از بعثت پیامبر ﷺ بوقوع پیوسته، سبب آن پیامبر ﷺ و به توفیق و یاری خداوند بوده.

خداوند! بر محمد فرستاده خود درود فرست به اندازه هر قلبی که به توحید تو آباد گشته، و به همان اندازه که مجتمعی به وسیله نور ایمان تو روشن گشته است.

و پروردگارا رضا و رحمت را شامل حال یاران پیامبر ﷺ قرار بده، همانهایی که این هستی و کائنات بهتر از آنان را بغیر از پیامبران به خود ندیده است.

اما بعد:

این دریچه‌ای توحیدی است که دارای راه و روشی هدفمند می‌باشد:

اما اینکه می‌گوییم دارای راهی هدفمند می‌باشد این است که:

عقیده شامل همه امور و ملاک هر کاری است و در منش دین مداران بالاتر از عقیده چیز دیگری وجود ندارد، و در راه دینداری و اصلاح قلب و عمل هیچ چیزی بجای توحید نمی‌نشیند.

و هر پیامبری که فرستاده شده، عقیده نخستین و اساسی‌ترین مسأله در دعوتشان بوده، همانگونه که قرآن کریم اشاره می‌کند و می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوَّمُوا عِبَادُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ ﴿٥٩﴾ (اعراف: ۵۹) «ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ او به آنان گفت: ای قوم من! (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید، که معبودی بحق جز او برای شما نیست! (و اگر غیر او را عبادت کنید)، من بر شما از عذاب روز بزرگی می‌ترسم!».

﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَتَقَوَّمُوا عِبَادُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ ﴿٦٥﴾ (اعراف: ۶۵) «و به سوی قوم عاد، برادرشان «هود» را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! (تنها) خدا را پرستش کنید، که جز او معبودی بحق برای شما نیست! آیا پرهیزکاری پیشه نمی‌کنید؟!».

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَتَقَوَّمُوا عِبَادُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ﴾

(اعراف: ۷۳) «و به سوی (قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم)؛ گفت: ای قوم من! (تنها) خدا را بپرستید، که جز او، معبودی برای شما نیست».

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَنْفَوْرَ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾
(اعراف: ۸۵) «و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، که جز او معبودی ندارید».

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (نحل: ۳۶)
«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!».

و هر دعوتگر موفق، راه و روش پیامبران را پیش گرفته و توحید را علم خود کرده است.

و این حقیقت را که عقیده ملاک هر کاری است، می‌تواند از گذشته و واقع امر سراغ گرفت؛ زیرا هر کار که بدون عقیده پایه‌ریزی شده باشد، همچون ساختمانی بی‌پایه است که دوام نمی‌آورد اگر چه به ظاهر سر به فلک کشیده باشد.

مردم علت فروپاشی تمدن‌ها، ابر قدرتها، ملتها و از بین رفتن جوامع و تزلزل خانواده‌ها را صدها مورد شمرده‌اند ولی اینها از سبب و علت اساسی که همانا انحراف عقیده است غافل مانده‌اند و فراموش کرده‌اند که فساد اعتقادی، کفر و شرک و گمراهی علت اصلی و اساسی آن می‌باشد.

و این سببی است که خداوند آن را در قرآن کریم بر شمرده و درخواست نموده که از نتایج آن پند و عبرت بگیرند:

خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّبِدِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (١٠٨) ﴿بقره: ١٠٨﴾ «کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است».

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (١٢٧) ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا﴾ (١٢٨) ﴿إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا﴾

وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾ (نساء: ۱۶۷ - ۱۶۹) «کسانی که کافر شدند، و (مردم را) از راه خدا بازداشتند، در گمراهی دوری گرفتار شده‌اند. کسانی که کافر شدند، و (به خود و دیگران) ستم کردند، هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید، و آنان را به هیچ راهی هدایت نخواهد کرد، مگر به راه دوزخ! که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این کار برای خدا آسان است».

﴿وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَكَاتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ ﴿١٣٦﴾ (نساء: ۱۳۶) «کسی که خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز واپسین را انکار کند، در گمراهی دور و درازی افتاده است».

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ﴾ ﴿٨﴾ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا﴾ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٩﴾ ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا﴾ ﴿١٠﴾ (محمد: ۸ - ۱۰) «و کسانی که کافر شدند، مرگ بر آنان! و اعمالشان نابود باد. این (ناکامی) بخاطر آن است که از آنچه خداوند (بر محمد ﷺ) نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را تباه و نابود کرد. آیا (این کافران) در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟! خداوند آنها را هلاک کرد؛ و برای کافران امثال این مجازاتها خواهد بود».

﴿حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ ﴿٣١﴾ (حج: ۳۱) «(برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشد! هیچ گونه همتایی برای او قائل نشوید! و هر کس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده (فرو افتاده)، و پرندگان (در وسط هوا) او را می‌ربایند؛ و یا تندباد او را به جای دوردستی پرتاب می‌کند!».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ ﴿١١٦﴾ (نساء: ۱۱۶)

«خداوند، شرک به او را نمی‌آمرزد؛ (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌آمرزد. و هر کس برای خدا همتایی قرار دهد، در گمراهی دوری افتاده است».

﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (صف: ۵)

«هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت، و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند».

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ (نحل: ۳۶)

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدا یکتا را پرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!» خداوند گروهی را هدایت کرد؛ و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت؛ پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود».

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمْ ءَايَتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (نمل: ۱۳، ۱۴)

«و هنگامی که آیات روشنی‌بخش ما به سراغ آنها آمد گفتند: این سحری است آشکار! و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبهکاران (و مفسدان) چگونه بود!».

چیزی که از این دیدگاه به دست می‌آید، این است که ما مسلمانها، معبود بی‌نام و نشان را نمی‌پرستیم؛ بلکه پروردگاری را پرستش می‌کنیم که با نامها و صفاتی برجسته قابل تعریف است. و همچنین طریقه شناخت خداوند در دین اسلام امری توقیفی است بدین معنی که علم به خداوند از طریق وحی و سنت پیامبر ﷺ صورت می‌پذیرد.

خداوند جلّ جلاله، در قرآن کریم، دلایل ربوبیت و الوهیت خویش را بیان فرموده و صفات و اسماء جلیل القدر خویش را بر شمرده؛ و پیامبر ﷺ به هر آنچه که خداوند نازل فرموده ایمان آورده و آنرا به اصحاب ﷺ یاد داده و به آن ایمان آورده‌اند:

﴿ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفِرُّ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (بقره: ۲۸۵)

«پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. (و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می‌باشد). و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم). و (مؤمنان) گفتند: «ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم)؛ و بازگشت (ما) به سوی توست».

پیامبر ﷺ از بدو بعثت خود تا وقتی که از دنیا رفت مدام توحید را به یاران خود یاد می‌داد و در این فاصله وحی قطع نمی‌شد و پیامبر ﷺ هم قیامت و رفیق اعلی را بر دنیا ترجیح نمی‌داد تا وقتی که دین توحید پا گرفت و پیروزی نصیبش گشت و پایه‌های محکم توحید در دنیا رسوخ پیدا نمود و پرچم راستین توحید و ایمان خالص، پرچم فروزانش را بر افراشت.

و اصحاب پیامبر ﷺ بعد از رحلت رسول الله ﷺ پاسداران توحید و سربازان با وفای توحید بودند، و پیرو برنامه‌های پیغمبرشان بودند زیرا آنها را براساس توحید ربوبیت و الوهیت و توحید اسماء و صفات پروردگار تربیت کرده بود، همانگونه که خداوند آنان را در قرآن کریم چنین توصیف می‌کند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾﴾ (مؤمنون: ۵۷-۶۰)

«مسلمان کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناکند و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می‌آورند، و آنها که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند، و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات به خرج می‌دهند و با این حال، دل‌هایشان هراسناک است از اینکه سرانجام بسوی پروردگارشان باز می‌گردند».

و در سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ

هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّكَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٩﴾ (آل عمران : ۷-۹)

«او است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن، آیات «محکم» (صریح و روشن) است؛ که اساس این کتاب می‌باشد؛ (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، برطرف می‌گردد) و قسمتی از آن، «متشابه» است (آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول، احتمالات مختلفی در آن می‌رود؛ ولی با توجه به آیات محکم، تفسیر آنها آشکار می‌گردد) اما آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه‌انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)؛ و تفسیر (نادرستی) برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند). (راسخان در علم، می‌گویند: «پروردگارا! دلهایمان را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان! و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای! پروردگارا! تو مردم را، برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی‌کند. (ما به تو و رحمت بی‌پایانت، و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم)».

همچنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ ﴿١١٠﴾ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١١١﴾ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١١٢﴾ رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١١٣﴾ رَبَّنَا وَءَاثِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١١٤﴾ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَأَلَّيْنِ هَاجِرُوا وَأَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَوَدُّوا فِي سَبِيلِ

وَقَتَلُوا وَقَتَلُوا لَا كُفْرَنَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا ذُخْلَنَّهُمْ جَنَّتِ بَحْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٩٥﴾ (آل عمران: ۱۹۰-۱۹۵)

«مسلمان در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است. همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلوی خوابیده‌اند، یاد می‌کنند؛ و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار! پروردگارا! هر که را تو (بخاطر اعمالش)، به آتش افکنی، او را خوار و رسوا ساخته‌ای! و برای افراد ستمگر، هیچ یآوری نیست! پروردگارا! ما صدای منادی (تو) را شنیدیم که به ایمان دعوت می‌کرد که: «به پروردگار خود، ایمان بیاورید!» و ما ایمان آوردیم؛ پروردگارا! گناهان ما را ببخش! و بدیهای ما را بپوشان! و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران! پروردگارا! آنچه را به وسیله پیامبرانت به ما وعده فرمودی، به ما عطا کن! و ما را در روز رستاخیز، رسوا مگردان! زیرا تو هیچ‌گاه از وعده خود، تخلف نمی‌کنی. خداوند، درخواست آنها را پذیرفت؛ (و فرمود): من عمل هیچ عمل‌کننده‌ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد؛ شما ممنوعید، و از جنس یکدیگر! آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه‌های خود بیرون رانده شدند و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند، بیقین گناهانشان را می‌بخشم؛ و آنها را در باغهای بهشتی، که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کنم. این پاداشی است از طرف خداوند؛ و بهترین پاداشها نزد پروردگار است».

و منظور پیامبر ﷺ در بهترین قرن‌ها هم یاران و اصحابی است که با او مهاجرت کردند و همانگونه که می‌فرماید: «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم...»^۱.

۱ - بخاری این حدیث را در کتاب فضائل أصحاب النبی ﷺ مبحث فضایل اصحاب پیامبر ﷺ (۳۶۵۱) و لفظ از بخاری است. و مسلم در کتاب فضائل الصحابه، مبحث فضیلت صحابه و کسانی که بعد از آنها می‌آیند (۲۵۳۳). و ابوداود در کتاب السنه مبحث فضیلت اصحاب رسول الله ﷺ (۴۶۵۷) آورده. و ترمذی در کتاب الفتن، مبحث: آنچه در قرن سوم آمده (۲۲۲۱) نقل کرده. و نسائی در کتاب الاثبان والنذور، باب الوفاء بالنذر: (۳۸۰۹) این حدیث را نقل نموده.

«بهترین مردم، کسانی هستند که هم قرن من هستند، سپس آنهایی که بعد از اینها می‌آیند و به همین ترتیب...».

پس نتیجه می‌گیریم علت اولیت و امتیاز نزدیکی به پیامبر صلی الله علیه و آله و برتری یافتن بر بقیه مردم، توحید خالصانه و پابرجایی آنها است، زیرا هیچ قوم و ملتی نمی‌تواند بر دیگری برتری یابد مگر با صداقت در توحید و عمل نمودن به مقتضای آن.

حافظ ابوالقاسم لالکائی می‌گوید: «مهمترین چیزی که برای انسان لازم و ضروری می‌باشد این است که باید اعتقادات دینی را بشناسد و بداند که خداوند چه چیزی را بر او واجب نموده است و توحید و صفات توحید را بشناسد و پیامبران خدا را با دلایل محکم و یقین بشناسد، و بزرگترین گفتار و روشن‌ترین دلیل را و معقول‌ترین کلام را که همانا قرآن و سپس سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد یاد بگیرد و فهم کند، سپس به آنچه از اصحاب بر جای مانده تمسک جوید، و به آنچه سلف صالح بر آن اجماع نموده‌اند چنگ بزنند، سپس دست به دامن همه اینها شده و بر آن بماند تا روز رستاخیز و از بدعت و خرافه‌پرستی و گوش دادن به آنها که گمراهان و کج فهمان ایجاد کرده‌اند دوری جوید. این است گفتار و وصیت بجا مانده و آثار حفظ شده و راه و روش پیرو شده که صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند، بر این مسلک رفته‌اند و به آن اعتقاد داشته‌اند، و بعنوان یک حجت میان خود و خدا به آن ایمان داشته‌اند»^۱.

سپس در ادامه می‌گوید:

این کلمه توحید در عهد صحابه و تابعین و سلف صالح در حالی که جمع مسلمانان افزون گشته بود همچنان بگونه‌ای متحدانه پاس داشته می‌شد، تا اینکه در اوایل خلافت عبدالملک بن مروان صدایی ناآشنا برخواست و مسأله قدر را به بحث و جدال کشاند!^۲. ولی خداوند تبارک و تعالی وعده فرموده که در هر زمانه و دوره‌ای افراد شایسته و برگزیده خویش را بر می‌انگیزد و بر یاوه‌گویان و اهل باطل می‌تازد و توحید را پاک و

۱- کتاب شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه، نویسنده: ابوالقاسم لالکائی (۹/۱).

۲- یعنی در دوران عبدالملک بن مروان، معبد جهنی بر علیه خلیفه خروج کرد و نخستین کسی بود که موضوع قضا و قدر را به چالش کشید. شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه (۱۶/۱).

بی‌آلایش برای مردم تبیین می‌کند؛ پیامبر عظیم الشان ﷺ می‌فرماید: «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرة على الحق لا يضرهم من خذلهم حتى يأتي أمر الله وهم كذلك»^۱.

«همچنان گروهی از امت من بر دین خدا استوار خواهد ماند و مخالفت مخالفان به آنها ضرری نخواهد رساند تا اینکه قیامت فرا رسد و آنان همچنان بر حق هستند».

بحمدالله والمنة محتوای این حدیث در هر دوره‌ای به تحقق پیوسته است. و تحقق پیدا کردن واقعیت این حدیث شریف، بگونه‌ای درخشش داشته که پرتو افکنش خیلی بیشتر از عقیده توحیدی و ایمان مخلصانه بوده، زیرا در هر عصر و زمانی مردانی برخواسته‌اند که در مسیری که با خدا پیمان بسته بودند صادقانه ادامه دادند و از عقیده راستین و درست دفاع کرده‌اند و در راه تثبیت پایه‌های آن بهترین کوششها و جهادها نموده‌اند، و روش آنان در کار دعوت، علم و عمل بوده است و این بهترین راه و بیشترین ثمر را داده است!!

مثلاً در اواخر قرن اول هجری و اوایل قرن دوم، قاسم بن محمد بن ابی‌بکر و سلیمان بن یسار بر خواستند.

و در قرن دوم، مالک بن انس، سفیان ثوری و وکیع بن جراح ظهور کردند. و در میانه قرن دوم و اوایل قرن سوم: ابو عبدالله محمد بن إدريس شافعی و فضل بن دُکین آمدند.

و در میانه قرن سوم: احمد بن حنبل، محمد بن اسماعیل بخاری و ابوداود و سلیمان بن اشعث قد علم کردند.

و در اواخر قرن سوم، محمد بن جریر طبری ظهور کرد. و در قرن چهارم، عبدالرحمن بن ابی حاتم و علی بن عمر دارقطنی ظهور کردند. و در قرن پنجم، هبه الله بن حسن بن منصور لالکائی پیدا شد. و در قرن ششم، حسین بن مسعود بغوی و عبدالغنی بن عبدالواحد بن سرور حنبلی

۱- بخاری این حدیث را در کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، مبحث (قول النبی ﷺ): (لا تزال طائفة....) (۷۳۱۱، ۷۳۱۲). و مسلم در کتاب الأمارة، مبحث قوله ﷺ (لا تزال...) (۱۹۲۰). و ترمذی در کتاب الفتن، مبحث: آنچه درباره پیشوایان گمراه آمده: (۲۲۲۹) نقل نموده. و ابن ماجه در المقدمة، مبحث اتباع سنت پیامبر ﷺ (۱۰) این حدیث را نقل کرده‌اند.

آمد.

و در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم، امام جلیل‌القدر، شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله ظهور نمود که آمدن او دنباله‌دار شد.

بگونه‌ای که ابن تیمیه منهج اهل سنت و جماعت را از علم و اعتقاد و فهم و عمل و سلوک را جمع آوری کرد؛ و با قلمی شیوا آنرا نوشت و با گسترده‌ی دانشش، و قدرت ایمانی و دقت و قدرت ضبطی که داشت آنرا دوباره زنده کرد.

ولی قبل از امام ابن تیمیه، همانگونه که گفتیم و اشاره نمودیم، کسانی با جهاد علمی و عملی، صادقانه و با پشتکار زیاد، این راه را ادامه داده بودند و از ایشان پیشی گرفته بودند.

و در اینجا لازم می‌دانم که دو حقیقت بسیار مهم را گوشزد نمایم.^۱

اولاً: اینکه اهل سنت و جماعت حامل عقیده‌ای هستند که نجات دهنده و فرقه‌ی ناجیه هستند، خصوصاً در ارتباط با توحید و متعلقات آن، و در عین حال، براساس منهج و راه و روش درست و صحیحی که دارند اعتقاد و باور راستین خویش را در رابطه با مسایل زیر آشکارا ابراز می‌دارند:

نسبت به عدالت اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و فضیلت خلفای راشدین، یعنی: ابوبکر، عمر، عثمان و علی و نسبت به بقیه اصحاب، و نسبت به بهتر بودن کسانی که در قرون اولیه می‌زیسته‌اند، و نیز در مسأله امامت، و جدل و مناقشه نکردن در این امور، و ادامه دادن جهاد و خودداری کردن از تکفیر کردن مسلمانان بسبب گناه و اشتباهی که مرتکب می‌شوند، مگر اینکه دلیلی بر کافر شدن آنها وجود داشته باشد، مانند ترک نماز بطور عمد، چون دلیل بر کافر بودن آن وجود دارد.

و نیز اهل سنت و جماعت همیشه ملتزم جمع بوده و تابع وحدت و یکپارچگی بوده و ملتزم به راه و روش صحیح دین بوده است.

از این ارتباط محکم و روشمند میان توحید و مسایل ذکر شده نتایج زیر بدست

۱- این گفتار از مقدمه کتاب «شرح العقیده الطحاویه» امام ابن ابی العز دمشقی، تحقیق: دکتر عبدالله ترکی و شیخ شعبی ارناؤوط: (ص ۳۵، ۳۶) گرفته شده است.

می‌آید:

الف: توحید تنها منهج و تنها راهی است که هر مسأله‌ای باید در سایه‌ی آن فهمیده شود.

ب: انحراف در این مسایل راهی است بسوی خلل وارد کردن در توحید و بیمار شدن توحید.

برای نمونه، عدالت صحابه، اگر نسبت به عدالت صحابه خللی ایجاد کنیم این به معنی رد آیات قرآنی است زیرا قرآن صراحتاً فضیلت صحابه و عدالت آنها را بیان فرموده و رد آن الحاد و کفر است.

ج: کسانی که در این مسایل مناقشه و مجادله کرده‌اند، چه در دوران جدید و چه در قدیم بعنوان افرادی که دارای عقیده صحیح هستند شناخته نشده‌اند.

ثانیاً جمهور علمای اهل سنت و جماعت و امامان آنها در هر چهار مذهب، بر یک عقیده می‌باشند، اگر چه در فروع اجتهادی اختلاف نظر دارند.

و در این زمینه علمای مشهور از مذاهب مختلف نوشته‌های زیادی دارند، مانند امام ابوحنیفه در رساله مشهور خویش (الفقه الاکبر) و امام طحاوی حنفی در کتاب عقیده طحاوی و شرحی که بر کتاب ابن ابی العز نموده، و امام احمد بن حنبل در پرسش و پاسخهایی که در زمینه عقیده از وی شده، و امام بخاری و ابن ابی زید قیروانی مالکی در رساله مشهور خویش و غیره.

برای بیشتر روشن شدن این واقعیتهای، نمونه‌هایی از آنچه از امامان اهل سنت و جماعت در زمینه عقیده نقل شده می‌آوریم.

امام ابو حنیفه^۱

امام ابو حنیفه رَحِمَهُ اللهُ می فرماید:^۲

برادرانم و یاران عزیزم: بدانید که مذهب اهل سنت و جماعت دوازده خصلت را دارد:

۱- ایمان، که عبارت است از اقرار با زبان و تصدیق بوسیله عملکرد^۳.

اقرار تنها کافی نیست و ایمان نامیده نمی شود، زیرا اگر اقرار ایمان می بود می بایست منافقین همه مؤمن باشند.

شناخت تنها هم ایمان محسوب نمی شود زیرا در این صورت می بایست اهل کتاب مؤمن باشند. مؤمن کسی است که حقیقتاً ایمان داشته باشد، و کافر هم کسی است که حقیقتاً کافر باشد، در ایمان شکی وجود ندارد، همانگونه که در کفر شکی وجود ندارد، خداوند نسبت به مؤمنین می فرماید:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ (انفال: ۴)

«(آری)، مؤمنان حقیقی آنها هستند».

و در حق می فرماید: (اولئك هم الكافرون حقاً). (النساء: ۱۵۱).

«آنها کافران حقیقی اند».

و گناهکاران هم جزو ایمانداران بحساب می آیند^۴ نه در زمره کافران.

و مقدر شدن خیر و شر از جانب خداوند است زیرا اگر کسی گمان ببرد که تقدیر خیر و شر از جانب غیر خدا است، کافر می شود و توحیدش متزلزل گشته و باطل می شود.

۲- اقرار می نمائیم که افعال انسان سه گونه است: فریضه، فضیلت و معصیت.

می دانیم که فریضه به دستور و امر خداوند و مشیت و خواست او، و رضا و تقدیر او

۱- نعمان فرزند ثابت فرزند زوطی کوفی است سال ۸۰ هجری متولد شد و سال ۱۵۰ هجری در بغداد وفات یافت. «سیر أعلام النبلاء» (۶/ ۳۹۰-۴۰۴).

۲- نقل شده از کتاب «الطبقات السنیة فی تراجم الحنفیه» (۱/ ۱۵۶-۱۶۰).

۳- تعریف صحیح و درست ایمان وقتی کامل می شود که عمل جوارح هم به آن افزوده شود، و این چیزی است که جمهور علمای اهل سنت و جماعت در تعریف ایمان بر آن اتفاق دارند.

۴- البته اینکه می گوئیم مؤمن هستند، گناهانشان را از بین نمی برد، بلکه آن وقت می گوئیم مؤمن گناهکار.

و به خلقت خدا و کتابت او در لوح المحفوظ صورت می‌گیرد. فضیلت به دستور و امر خداوند نیست ولی به مشیت و خواست، و محبت اوست، و رضا و تقدیر او و به خلقت خدا و کتابت او در لوح المحفوظ صورت می‌گیرد. و اما معصیت به امر و دستور خدا نیست، منتها به مشیت و خواست خدا است، ولی خداوند آن را دوست نداشته و بر محبت او نیست، و به قضای الهی است نه به رضای خدا، و با تقدیر او است نه توفیق الهی، و یاری و کمک خدا همراهش نیست، ولی خدا بر آن علم و آگاهی دارد و در لوح المحفوظ آنرا نوشته است.^۱

۳- اقرار می‌کنیم که خداوند بر روی عرش قرار گرفته و او حافظ عرش و غیر عرش می‌باشد و در این کار نیازمند و محتاج نیست، زیرا اگر محتاج می‌بود نمی‌توانست این جهان هستی را خلق نماید.

۴- اقرار می‌کنیم که قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است، و وحی او و از جانب خدا نازل گشته، نه ذات خدا است و نه خارج از ذات او است، بلکه بطور تحقیق صفت خداوند می‌باشد و در اوراق و کاغذ نوشته شده است، با زبان خوانده می‌شود، در سینه‌ها

۱- امر خدا بر دو قسم است: الف: کونی مانند قول خداوند: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (۸۲) یس: ۸۲ و با ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾ (۳۷) الأحزاب: ۳۷ و این امر مختص ایجاد و خلق است.

ب: شرعی و دینی مانند قول خداوند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ النحل: ۹۰ و یا می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ النساء: ۵۸ و این امری اختیاری و آزمایشی است و بمعنی قضا و قدر نمی‌باشد. برای توضیح بیشتر به کتاب (شفاء العلیل) ابن قیم: (۵۸۷-۵۸۸). مراجعه نمایید.

شیخ علی قاری می‌گوید: عبادات همگی به امر و محبت خداوند واجب شده است به دلیل این آیه: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۱۳۴) آل عمران: ۱۳۴ و نیز با رضای خدا واجب شده به دلیل این آیه در حق مؤمنین، ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (البینة: ۸) و نیز با علم و قضا و تقدیر خداوند واجب گشته است. و تمام انواع گناهان، صغیره و کبیره با علم خداوند، قضا، تقدیر و مشیت خدا صورت می‌گیرد زیرا اگر خداوند آنرا اراده نکند واقع نمی‌شود. ولی محبت خدا همراهش نیست بدلیل این آیه: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ (۳۲) آل عمران: ۳۲ و با رضای خدا هم نیست بدلیل آیه: ﴿وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾ (الزمر: ۷) و نیز کفر موجب خشم (مقت) خدا می‌شود که شدیدترین غضب الهی است و این منافی رضای پروردگار است که متعلق به ایمان می‌باشد و مخالف ادب است.

و معاصی به امر خدا صورت نمی‌گیرد به دلیل این آیه: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ﴾ (الأعراف: ۲۸) پس آنهم استحساناً داخل در این امر است چون معاصی نیز نوعی فحشاء است. برای توضیح بیشتر به کتاب شرح الفقه الاکبر: (۸۳-۸۴) مراجعه نمایید.

حفظ می‌گردد ولی در آن استقرار نمی‌یابد. مرکب و کاغذ و کتابت، مخلوق هستند. زیرا اینها افعال بندگان هستند چون کتابت و حروف و کلمات و آیات آلت قرآن هستند چون بندگان به آن نیازمند هستند^۱.

۵- اقرار می‌نمائیم که بلندمرتبه‌ترین افراد این امت بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر صدیق سپس عمر فاروق سپس عثمان و سپس علی رضی الله عنه می‌باشند. به دلیل این آیه قرآن که می‌فرماید:

﴿وَالسَّيِّئُونَ السَّيِّئُونَ ۙ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۚ﴾ (۱۱) ﴿فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ﴾ (۱۲) (واقعہ: ۱۰-۱۲)

«و (سومین گروه) پیشگامان (پشتازان به سوی ایمان و جهاد و توبه و اعمال نیک) خود ایشانند پیشگامان. آنها مقربان نزد خداوند! در باغهای پر نعمت بهشت (جای دارند)». و هر آنکه به خیر و نیکی نزدیکتر باشد نزد خداوند بزرگتر و بلندمرتبه‌تر می‌باشد. و هر مؤمن با تقوایی او را دوست می‌دارد و هر منافق نگون بختی آنان را دوست نمی‌دارند. ۶- اقرار می‌کنیم که هر انسانی با اعمال و گفتار و شناختی که دارد مخلوق می‌باشد، زیرا از آنجا که فاعل مخلوق باشد افعالش به طریق اولی باید مخلوق باشد.

۷- اقرار می‌کنیم که خداوند انسان را آفرید و هیچ توانایی نداشتند چون آنها ضعیف و ناتوان بودند، و خداوند خالق آنها و رزق دهنده آنها می‌باشد بدلیل قول خداوند در قرآن:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ (روم: ۴۰)

«خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می‌میراند، سپس زنده می‌کند».

و کسب و کار با علم و آگاهی و دارایی حلال، حلال است و از دارایی حرام، حرام می‌باشد.

۱- در کتاب «الطبقات السنیة»: مبحث: دلالت: و مبحث: مثبت در کتاب: «شرح الفقه الاکبر». شیخ علی قاری می‌گوید: ما بوسیله آلات صحبت می‌کنیم که عبارتند از حلق، زبان، لب، دندان و حروف؛ حروف هم عبارت است از: صداهایی که بر مخرج خودشان تکیه دارند و بر شکل و هیأت شناخته شده می‌باشند، ولی خداوند بدون آلت و حروف حرف می‌زند و حروف نیز همچون آلات مخلوق هستند «شرح الفقه الاکبر» (۵۱).

۸- اقرار می‌کنیم که استطاعت و توانایی همراه فعل است، نه قبل از فعل است و نه بعد از فعل؛ زیرا اگر استطاعت قبل از فعل باشد، انسان به هنگام نیاز از خدا بی‌نیاز می‌شد و این بر خلاف نص قرآن است:

﴿وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ (محمد: ۳۸)

«و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید».

و اگر بعد از فعل باشد، چنین چیزی محال است، چون این حاصل شدن امری است بدون توانایی و قدرت انجام آن.

۹- اقرار می‌نماییم که مسح بر خف واجب است^۱، برای کسی که مقیم می‌باشد یک شبانه روز و برای مسافر سه شبانه روز، زیرا حدیث این چنین وارد شده است. و کسی که این امر را انکار کند احتمال کفر آن می‌رود زیرا این حدیث به متواتر نزدیک است و قصر نمودن نمازها و افطار کردن در رمضان به هنگام مسافرت رخصت بحساب می‌آید به نص قرآن کریم.

۱۰- اقرار می‌کنیم که خداوند به قلم دستور داد که بنویسد و قلم گفت: پروردگارا چه چیزی را بنویسم؟ فرمود: هر آنچه را که تا روز رستاخیز خواهد بود بنویس. در این باره خداوند می‌فرماید:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ۝۵۴ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ۝۵۳﴾ (قمر: ۵۳-۵۴)

«و هر کاری را (که امتهای گذشته از خیر یا شر) انجام دادند در نامه‌های اعمالشان (که به وسیله فرشتگان نگهبان نوشته شده) ثبت است. و هر کار کوچک و بزرگی (در لوح محفوظ) نوشته شده است».

۱۱- اقرار می‌نماییم که عذاب قبر وجود دارد و شکی در آن نیست، و سوال پرسیدن دو فرشته‌ی منکر و نکیر حق است، زیرا در این باره حدیث آمده است. و بهشت و دوزخ حقیقت دارند و حق است، به دلیل آیه قرآن که می‌فرماید:

﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَمَةِ﴾ (انبیاء: ۴۷)

۱- منظور از واجب بودن این است، کسی که می‌خواهد خفهایش بر روی پا ببندد باید آنها را مسح کند در غیر این صورت اگر نماز را بدون مسح بخواند صحیح نخواهد بود.

«ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می‌کنیم».

و خواندن نامه اعمال حق است، به دلیل قول خداوند که می‌فرماید:

﴿أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ (اسراء: ۱۴)

«و به او می‌گوییم: کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی».

۱۲- اقرار می‌کنیم که خداوند بعد از مرگ تمامی نفوس را زنده می‌گرداند، و آنان را برای جزا و پاداش و ادای حقوق در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال می‌باشد، بر می‌انگیزاند. به دلیل قول خداوند که می‌فرماید:

﴿وَأَنَّكَ أَتَىٰكَ اللَّهُ يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ (حج: ۷)

«و خداوند تمام کسانی را که در قبرها هستند زنده می‌کند».

و دیدار با پروردگار برای اهل حق و حقیقت، بدون بیان چگونگی آن حق است، و بدون ایجاد تشبیه و تمثیل. و شفاعت پیامبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای اهل بهشت است اگر چه گناهکار و اهل کبیره هم باشند. و عائشه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا بعد از خدیجه کبری بهترین زنهای دنیا است؛ و ام المومنین و از آنچه که رافضیون بی‌دین به او نسبت می‌دهند بری و پاک است و هر که چنین تهمتی را به او نسبت دهد، او ولدالزنی است.

اهل بهشت در بهشت تا ابد باقی خواهند ماند، و اهل دوزخ در آتش تا ابد می‌مانند، به دلیل قول خداوند که می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (اعراف: ۴۲)

«آنها اهل بهشتند؛ و جاودانه در آن خواهند ماند».

و در حق کفار می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره: ۳۹)

«آنها اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود».

* * *

امام مالک^۱

امام مالک رحمته الله می‌فرماید:

ایمان عبارت است از گفتار و رفتار که کم و زیاد می‌شود، و بعضی از ایمان بهتر از دیگری است.

از امام مالک سوال شد که ایمان چیست؟

پاسخ داد: ایمان، قول و عمل است، گفته شد آیا ایمان کم و زیاد می‌شود؟

فرمود: خداوند در آیات متعددی به افزون شدن ایمان اشاره کرده است.

گفتند: آیا ایمان کم هم می‌شود؟ فرمود: در مورد نقصان و کم شدن آن صحبت نکن.

گفتند آیا بعضی ایمانها افضلتر از بعضیها هستند؟ فرمود: بله^۲.

امام مالک می‌فرمود: قرآن کلام خداست و کلام خدا از خدا است و هر آنچه از خدا باشد مخلوق نیست؛ و هر کس بگوید قرآن مخلوق است کافر است، و کسی که در این باره توقف کند از آن بدتر است و از وی خواسته می‌شود که توبه کند، اگر نپذیرفت، گردنش زده می‌شود^۳.

ابوالسّمح از امام پرسید: آیا در روز قیامت خدا دیده می‌شود؟

فرمود: بله، خداوند می‌فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ (قیامه: ۲۲-۲۳)

«در آن روز صورتهای (اهل سعادت) شاداب و مسرور است. و (و با شادابی) به پروردگارش می‌نگرد».

و برای قومی دیگر می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ﴾ (مطففین: ۱۵)^۴.

«چنین نیست که می‌پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند».

۱- مالک بن انس بن مالک، ابو عبدالله اصبحی حمیری، امام دارالهجره؛ سال ۱۷۹ هجری در مدینه منوره وفات یافت. «سیر أعلام النبلاء»: (۸/ ۴۳-۱۲۰).

۲- برگرفته از کتاب: (الأنقاء فی فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء): (۳۳).

۳- ترتیب المدارک: (۱/ ۱۷۴).

۴- الأنقاء: (۳۶).

ولید بن مسلم دربارهٔ احادیثی که دربارهٔ رؤیت خداوند هستند پرسید: امام جواب داد: آنها را همانگونه که روایت شده‌اند ذکر کنید بدون اینکه بگوئید کیفیت رؤیت چگونه است.^۱

و مردی پرسید و گفت: یا ابا عبدالله خداوند می‌فرماید: «الرحمن علی العرش استوی» استواء چگونه است؟

فرمود: استواء از جانب خدا معلوم است، و کیفیت از جانب او غیر معقول است، و سوال در این زمینه بدعت است، و ایمان به آن واجب است. و من فکر می‌کنم که تو گمراه شده‌ای، و دستور داد که او را از مجلس بیرون کنند.^۲

و می‌فرمود: خدا در آسمان است و علمش در همه جا و هیچ چیز از علم خدا خالی نیست.^۳

از امام مالک پرسیده شد چه کسی بعد از رسول الله ﷺ فضیلتش بیشتر است؟ فرمود: ابوبکر، باز پرسید سپس چه کسی؟ فرمود: عمر، دوباره پرسید سپس چه کسی؟ فرمود: عثمان، باز پرسید سپس چه کسی؟ فرمود: مردم در اینجا توقف نمودند. پیامبر ﷺ به ابوبکر دستور داد که برای مردم نماز بخواند. و ابوبکر نیز عمر را انتخاب کرد و عمر هم امر خلافت را به شش نفر واگذار کرد و آن را انتخاب کردند، و بعدش مردم توقف نمودند.^۴

و می‌فرمود: اهل سنت کسانی هستند که نام و القابی ندارند که به آن معروف باشند، نه جهمی هستند نه قدری و نه رافضی.

و کسانی که اصحاب رسول الله را سب و دشنام می‌دهند در «فیء»، حقی ندارند. خداوند «فیء» را بر سه دسته تقسیم نموده است:

۱- ترتیب المدارک: (۱/ ۱۷۰-۱۷۱) و «شرح اصول اعتقاد اهل السنه والجماعه»: (۱/ ۳۹۸). و به احادیثی که درباره رؤیت آمده در کتاب «حادی الارواح» نویسنده: ابن القيم: (۲۹۶-۳۳۰) و کتاب «شرح العقیده الطحاویه» نویسنده: ابن ابی العز، تحقیق: دکتر عبدالله ترکی و شیخ شعیب الارنؤوط: (۱/ ۲۱۵-۲۱۸) مراجعه نهائید.

۲- «الانتقاء»: (۳۵).

۳- «الانتقاء»: (۳۵).

۴- ترتیب المدارک: (۱/ ۱۷۵).

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ (حشر: ۸)

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند».

و نیز می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ (حشر: ۹)

«و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند».

و بعد می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾ (حشر: ۱۰)

«(همچنین) کسانی که بعد از آنها (مهاجران و انصار) آمدند و می‌گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببامرز».

و پس برای این سه دسته می‌باشد^۱.

و امام فرمود: بدترین قوم، کسانی هستند که اهل هوا و هوس هستند، بر آنان سلام نمی‌شود و کنار گذاشتن آنها برایم بهتر است^۲.

امام مالک بیشتر اوقات این شعر را زمزمه می‌کرد:

وخير أمور الدين ما كان سنةً وشرُّ الأمور المحدثاتُ البدائعُ^۳

«بهترین کار دینی، آن است که سنت باشد، و بدترین کارها بدعتها هستند».

۱- الأئمة: (۳۶). ۰

۲- همان منبع: (۳۴). یعنی عدم رفت آمد با آنها.

۳- همان منبع: (۳۷).

امام شافعی^۱

امام شافعی رحمته الله می‌فرماید:

ایمان عبارت است از: گفتار و اعمال و این کم و زیاد می‌شود.

مردی از امام پرسید: چه عملی نزد خدا بزرگتر است؟

فرمود: آنچه که هیچ عملی بدون آن مقبول نیست. مرد گفت: آن چیست؟

امام فرمود: ایمان به خدایی که بجز او معبود دیگری بحق نیست، این بلندترین درجه و بالاترین منزلت را، و بیشترین نصیب را دارد.

آن مرد گفت: به من می‌گویی که ایمان چیست؟ آیا قول و عمل است یا قول بدون عمل؟

امام فرمود: ایمان عبارت است از عمل برای خدا و قول نیز برخی از آن عمل است. و فرمود: ایمان دارای حالات، درجات و طبقاتی است؛ برخی از آن تام است که تکمیل می‌شود، و برخی ناقص‌اند که نقصانش معلوم است، و برخی راجح هستند که ترجیح آن افزون بر ایمان است.

آن مرد گفت: پس برخی از ایمان، کامل، برخی ناقص و برخی افزون بر کامل است؟
امام فرمود: بله

آن مرد گفت: دلیل بر این مدعی چیست؟

فرمود: خداوند ایمان را بر تمام اعضای بدن انسان واجب نموده است، آن را بر تک تک اعضا تقسیم نموده است، و هیچ عضوی از بدن نیست که جزئی از ایمان بر آن تقسیم نشده باشد و هر یک از اعضاء، اعمالی به آن سپرده شده که دیگری موظف به انجام آن نیست، پس هر کس از این دنیا برود و با خدای خویش ملاقات کند در حالی نمازهایش را انجام داده و هر کدام از اعضای بدن آنچه را که خدا فرض نموده انجام داده باشد، با خدا ملاقات خواهند نمود در حالی که ایمانش کامل و از بهشتیان است. و هر کس عملاً از آنچه که خدا بر او واجب نموده چیزی را ترک کند، ایمانش ناقص می‌گردد. آن مرد گفت: نقصان و تمامش را فهمیدم، حالا زیادت ایمان چگونه است؟

۱ - محمد بن إدريس بن العباس بن عثمان، أبو عبد الله الهاشمي القرشي است، یکی از امامان چهارگانه است. سال ۲۰۴ هجری در قاهره وفات یافت. «سیر اعلام النبلاء» (۱۰/۵-۹۹).

امام فرمود: خداوند فرموده:

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَرَّادَتْهُمْ إِيمَنًا﴾ (توبه: ۱۲۴)

«اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده.»

و اگر ایمان در هر حال یکی بود و هیچ نقصان و کم و زیادی نداشت، کسی بر دیگری فضیلت نداشت و مردم همه یکسان می‌بودند و فضیلت و برتری از بین می‌رفت. ولی با ایمان کامل و تمام، مؤمنان داخل بهشت می‌شوند. و با زیادت ایمان است که ایمان داران در قیامت نزد خداوند فضیلت و برتری خواهند داشت. و با نقصان و کم کاری در ایمان است که سست مذهب‌ان داخل دوزخ می‌شوند.^۱

خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ﴾ (المطففين: ۱۵)

«چنین نیست که می‌پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند.»

این آیه دلیل بر آن است که اولیاء الله در روز قیامت، خدا را رؤیت می‌کنند وقتی کاری که باعث خشم خدا است موجب عدم رؤیت باشد، معلوم می‌شود با کسب و رضای او می‌توان او را دید.^۲

امام شافعی می‌فرماید: خداوند اسماء و صفاتی دارد که هم در قرآن آن را بیان فرموده و هم پیامبرش آن را برای مردم بیان نموده است، هر کس که بر او اتمام حجت شده باشد نمی‌تواند آن را رد کند و یا نپذیرد زیرا در قرآن آمده و پیامبر هم بطور اصح اینها را تبیین نموده است و اگر بعد از اتمام حجت نپذیرفت، چنین کسی کافر است، ولی قبل از اثبات اتمام حجت معذور به جهل و نادانی است، زیرا این امور با عقل فهمیده نمی‌شود و بوسیله فکر هم نمی‌توان به آن دست پیدا کرد. و تا زمانی نسبت به آن جهل داشته باشد نمی‌توان او را تکفیر نمود، مگر اینکه خبر آن به گوشش رسیده باشد.

و این صفات را برای خداوند اثبات می‌کنیم و هر گونه تشبیه و تمثیل را برای خداوند

۱- «مناقب الشافعی» نویسنده: بی‌هقی: (۳۷۸-۳۹۳).

۲- همان، منبع: (۴۲۰/۱).

نفی می‌کنیم.

همانگونه که در قرآن می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۱. (شوری: ۱۱)

«هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست».

قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است^۲، و مشیت و خواست بندگان به سوی خداوند است و چیزی را نمی‌توانند انجام دهند مگر با خواست خدا.

مردم خالق اعمال خویش نیستند، بلکه از جانب پروردگار ایجاد و خلق می‌شوند. و قدر، خوب و بدش از جانب پروردگار است، و عذاب قبر حق است، و سوال نمودن از مردگان حقیقت دارد، زنده نمودن مردگان حق است، و حساب روز رستاخیز حقیقت است، و بهشت و دوزخ حق‌اند و وجود دارند، و غیر از این موارد، آنچه در سنت آمده و علما آنها را تحقیق نموده‌اند حق هستند^۳.

و بزرگترین افراد بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر، عمر، عثمان و سپس علی است رضی الله عنه^۴. و خداوند در قرآن اصحاب پیامبر را می‌ستاید، و پیامبر نیز فضل و بزرگواری آنان را بر شمرده که این فضیلت برای مؤمنین بعد از آنها نیست، زیرا آنها بودند که سنت و راه و روش پیامبر را به ما رساندند و شاهد نزول وحی بودند و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله مورد نظرش بود آنها می‌فهمیدند، و به طور عام و خاص و عزم و ارشاد آن را انتقال داده‌اند. و آنچه ما شناخته‌ایم و یا ندانسته‌ایم از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آنان می‌دانستند، و آنان از هر لحاظ از ما پیش بودند و آراء و نظراتشان برای ما قابل ستایش و از آراء و نظرات ما بهتر است^۵.

و هیچ قول و گفتمانی در هر صورت لازم الاتباع نیست مگر بوسیله قرآن و سنت

۱- سیر اعلام النبلاء: (۷۹/۱۰-۸۰).

۲- مناقب الشافعی: (۴۰۷/۱).

۳- همان، منبع: (۴۱۵/۱).

۴- همان، منبع: (۴۳۳/۱).

۵- همان، منبع: (۴۴۲/۱).

رسول الله ﷺ و گفتمان غیر از قرآن و سنت تابع آنها است.
و حد و مقدار هر گفتاری از قرآن و سنت همان حدی است که واجب است، و گفتار
غیر از قرآن و سنت هذیان است و بس^۱.

۱- همان، منبع: (۱/ ۴۷۰-۴۷۵).

امام احمد حنبل^۱

امام احمد می فرماید^۲:

اصول و قواعد سنت نزد ما عبارتند از: چنگ زدن و تمسک به آنچه اصحاب رسول الله ﷺ بدان عمل می کردند، و اقتداء نمودن به آنها، و ترک بدعت زیرا هر بدعتی گمراهی و ضلالت است، و دوری جستن از جنگ و جدل، و ترک همنشینی با اهل اهواء، و دوری گزیدن از جدل و دشمنی بر سر مسائل دینی.

سنت، نزد ما عبارت است از: آثار رسول الله ﷺ.

سنت، قرآن را تفسیر و تبیین می کند، و آن دلایل قرآن است.

و از جمله سنتهایی که هر کس یکی از آنها را نپذیرد و به آن ایمان نداشته باشد، ایمانش کامل نیست، و از اهل ایمان بحساب نمی آید، و آن موضوع قدر می باشد چه خیر و یا شر، باید تمام احادیثی که در این باره آمده بپذیرد و آنها را تصدیق نماید و به آنها ایمان داشته باشد، و نباید بگوید چرا و چگونه؟! بلکه باید آن را تصدیق و به مفادش ایمان داشته باشد.

و کسی که تفسیر حدیثی را ندانست و عقلش به آن نمی رسید، همین مقدار که می داند برایش کافی است و بر او لازم است که به آن ایمان داشته باشد، و تسلیم آن شود، مانند حدیث پیامبر ﷺ الصادق المصدوق^۳ و احادیثی که همانند این هستند در ارتباط با

۱- احمد فرزند محمد بن حنبل، ابو عبدالله شیبانی یکی از امامان چهارگانه می باشد، سال ۲۴۱ هجری در بغداد وفات یافت. «سیر أعلام النبلاء»: (۱۷۷/۱۱-۳۵۷).

۲- به کتاب «شرح أصول اعتقاد اهل السنة والجماعة»: لالکائی: (۱۵۶-۱۶۴). مراجعه نمایید.

۳- بخاری آن حدیث را در «کتاب القدر» مبحث قضا و قدر آن (۶۵۹۴). و مسلم در کتاب القدر، مبحث: كيفية خلق آدمي في بطن أمه (۲۶۴۳). و ابوداود در «کتاب السنه» مبحث قدر (۴۷۰۸). و ترمذی در «کتاب القدر» در مبحث روایاتی که درباره: ارزش اعمال در تمام کردنش است آن را آورده: (۲۱۳۷) و ابن ماجه در مقدمه مبحث قدر (۷۶) از حدیث عبدالله بن مسعود که گفت: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً، ثُمَّ يَكُونُ عِلْقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ وَيُؤَمَّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: يَكْتُبُ رِزْقَهُ، وَأَجَلَهُ، وَعَمَلَهُ، وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ. فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ

مسأله قضا و قدر، و یا احادیثی که در رابطه با رؤیت خداوند هستند. اگر چه به مذاق انسان خوش نیاید و شنونده از شنیدن آن به وحشت افتد، وظیفه شخص آن است که به آن ایمان بیاورد، و نباید حتی یک حرف آن را جا بگذارد. و همچنین است برای بقیه احادیث ماثور که افراد دارای ثقه آن را روایت کرده باشد.

شخص مسلمان نباید با کسی در رابطه با این مسائل، مناظره و مجادله کند، و شیوه مجادله را یاد نگیرد، چون سخن گفتن در رابطه با قضا و قدر و رؤیت خداوند، و یا درباره قرآن و بقیه سنتها، مکروه است، و از آن نهی شده، و حتی اگر کسی چنین کاری را کرد و با سخنان خود موفق شد که به سنتی دست یابد، به چنین کسی نمی‌توان گفت که از اهل سنت است، تا وقتی که جدل را رها کند، و تسلیم بدون چون و چرا گردد، و به تمام آثار ایمان داشته باشد.

قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است، به خود ضعف راه ندهید که بگوئید قرآن غیر مخلوق نیست! زیرا کلام خدا از خدا است، و هیچ چیزی از خداوند مخلوق نیست. مواظب باشید با کسانی که در این زمینه مجادله می‌کنند و یا توقف می‌کنند و می‌گویند: نمی‌دانیم آیا مخلوق است یا غیر مخلوق، در نیافتید، و با جرأت کامل بگوئید: کلام خدا

وَبَيْنَهَا إِلَّا ذَرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا». «در حقیقت، خلقت یکی از شما در شکم مادرش چنین انجام می‌گیرد: چهل روز به حالت نطفه است، پس از آن به پاره خونی تبدیل می‌شود به قدر همان زمان و مدت، سپس به پاره گوشتی تبدیل می‌شود به اندازه همان مدت و زمان. سپس خدای تعالی به سوی او فرشته می‌فرستد تا روح در آن بدمد و فرشته مأمور است به نوشتن چهار کلمه: روزی‌اش، مدت عمرش، کردار و رفتارش، و این که بدبخت یا نیک بخت است. پس سوگند به خدایی که هیچ معبودی به حق غیر او نیست، همانا یکی از شما به کردار و رفتار اهل بهشت می‌پردازد تا آن که میان او و رسیدن به بهشت، فاصله‌ای نمی‌ماند مگر یک ذرع. در آن هنگام، سر نوشت و فرجام کردارش بر او پیشی می‌گیرد و به عمل مردم دوزخی می‌پردازد و پایان بد، سبب رفتنش به دوزخ می‌گردد. و همانا یکی از شما به کردار و رفتار اهل دوزخ می‌پردازد تا آن که میان او و رسیدن به دوزخ، فاصله‌ای نمی‌ماند مگر یک ذرع. در آن هنگام، سر نوشت بر او پیشی می‌گیرد و به کردار بهشتیان و فرجام نیک می‌پردازد و سبب رفتنش به بهشت می‌شود.

غیر مخلوق است.

ایمان داشتن به دیدن خداوند، همانگونه که از پیامبر ﷺ در احادیث صحیح روایت شده است.

ایمان به میزان و ترازو، همانگونه که ذکر شده است و اعمال بندگان وزن کرده می‌شود.

و اینکه خداوند در روز رستاخیز با بندگان خود بدون مترجم صحبت می‌کند. و ایمان به چشمه‌ی کوثر و اینکه پیامبر ﷺ در روز قیامت چشمه‌ای دارد که امتش بر آن داخل می‌شوند و عرض و طولش مثل هم هستند و فاصله هر کدام یک ماه طول می‌کشد، و ظروفی که بر آن گذاشته شده است به تعداد ستارگان است، همانگونه که در روایات متعددی روایت شده است.

ایمان داشتن به عذاب قبر و اینکه مردم در قبرهایشان آزمایش می‌شوند و درباره‌ی ایمان، اسلام، خدا و پیامبرش سوال کرده می‌شود، و اینکه دو فرشته بنامهای منکر و نکیر به هر گونه که خدا بخواهد بر او وارد می‌شوند.

ایمان داشتن به شفاعت کردن پیامبر ﷺ و ایمان به قومی که وارد دوزخ می‌شوند و بعد از اینکه سوخته شدند و به زغال تبدیل شدند آنها را بیرون آورده و به آنان دستور داده می‌شود که وارد رودخانه‌ای می‌شوند که در جلوی در بهشت می‌گذرد و این هر گونه که خدا بخواهد صورت می‌پذیرد.

ایمان داشتن به اینکه دجال خروج می‌کند و در میان دو چشمش کلمه کافر نوشته شده است، و ایمان به احادیثی که در این زمینه آمده‌اند، و ایمان به اینکه این حقیقت واقعیت پیدا می‌کند، و اینکه حضرت عیسیٰ ﷺ از آسمان فرود می‌آید و او را بر روی در «لُد» می‌کشد.

و ایمان عبارت است از: قول و عمل که کم و زیاد می‌شود، همانگونه که در روایت

آمده که می‌فرماید: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۱.

«کاملترین مومن کسی است که اخلاق نیکو داشته باشد».

بهترین و والامقامترین فرد این امت بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر صدیق می‌باشد، سپس عمر بن خطاب و بعد عثمان بن عفان و این سه نفر را ما پیش می‌اندازیم همانگونه که اصحاب پیامبر ﷺ آنها را مقدم دانستند و در آن هیچ اختلافی نداشتند.

سپس بعد از این سه نفر بزرگترین افراد امت، پنج نفر اهل شوری هستند، یعنی: علی بن ابی طالب، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد هستند که همگی شایستگی خلافت را داشتند و همه امام و پیشوا بودند.

بعد از اهل شوری، بزرگترین این امت، مهاجرین اهل بدر و بعد انصار اهل بدر و فضیلت هر کدام به مقدار هجرت و سابقه‌ی آن در اسلام است.

سپس بزرگترین امت، اصحاب رسول الله هستند که در همان قرن‌ی که پیامبر مبعوث گشت ایمان آورده‌اند.

هر کسی که با پیامبر ﷺ مصاحبت داشته خواه یکسال، یا یک ماه یا یک روز و یا یک ساعت او را دیده باشد، از اصحاب پیامبر محسوب می‌شود، و درجه او به مقداری است که با پیامبر مصاحبت نموده است، و کمترین آنها، از مردم بعد از پیامبر ﷺ بهتر است اگر چه تمام اعمال را هم به طور کامل انجام داده باشد!!

یعنی کسی که پیامبر را دیده باشد و به وی ایمان آورده باشد اگر چه یک ساعت هم باشد^۲ از تابعین بزرگتر است اگر چه تمام اعمال را هم انجام داده باشد.

فرمانبرداری و اطاعت کردن از ائمه ضروری است.

و کسی که خلافت را عهده‌دار می‌شود چه خوب باشد و چه بد، اگر مردم همگی به خلافت وی رضایت دادند و با وی بیعت کردند، اطاعتش ضروری است.

و اگر کسی با زور شمشیر بر مردم تسلط یافت و امیر المومنین خوانده شد باز هم

۱- ابو داود در کتاب السنه، باب الدلیل علی زیاده الایمان ونقصانه: (۴۶۸۲). وترمذی در «کتاب الرضاع» مبحث حقوق زن بر مرد:

(۱۱۶۲). و امام احمد در مسند خویش (۲/ ۲۵۰، ۴۷۲). و ابن حبان در کتاب البر والإحسان مبحث: حسن الخلق: (۴۱۷۶). و حاکم

در کتاب الإیمان: (۳/ ۱) این حدیث را نقل کرده‌اند. و ذهی نیز موافق او است.

۲- منظور این است که: پیامبر را ﷺ دیده باشد اگر چه یک ساعت هم بوده باشد.

اطاعتش ضروری می‌باشد.

جهاد تا روز قیامت باید ادامه داشته باشد بشرطی که با امراء و فرمانروا باشد خواه امیر، خوب و صالح باشد، و یا بد و فاجر.

تقسیم غنائم جنگی مانند «فیء» و اجرای حدود نزد حاکم باید اجرا شوند و کسی حق ندارد بر آنان خرده بگیرد و یا با آنان کشمکش نماید. همچنین ادای صدقات، مانند زکات و غیره به امیر خواه صالح باشد و یا فاجر جایز و نافذ است، یعنی اگر کسی زکات اموال خویش را به امیر فاجر بدهد، دینش ادا شده و درست است.

و ادای نماز جمعه پشت سر چنین امامی جایز بوده و کامل و تمام است، و اگر کسی آن را اعاده نماید، بدعت‌گزار بحساب می‌آید و ترک اثر نبوی نموده و با سنت پیامبر ﷺ مخالفت کرده است و از فضیلت جمعه چیزی عایدش نمی‌شود، بلکه سنت است که با آنان دو رکعت نماز را بخواند و آن را اعاده ننماید، زیرا چنین کاری بدعت است، و نباید هیچ شکی به دلت راه یابد.

هر کس بر علیه امام مسلمانان قیام کند، در حالی که مردم به امارت او راضی باشند و به خلافت او اقرار نمایند، خواه خلافت با رضایت صورت گرفته باشد و یا با زور شمشیر، چنین کاری را می‌توان شکستن عصای مسلمانان نامید. و با روایات پیامبر ﷺ مخالفت ورزیده، و چنین کسی اگر بمیرد بر جاهلیت مرده است.

جنگ با سلطان جایز نیست و برای هیچ یک از احاد مردم درست نیست که بر علیه حاکم خروج نماید، و اگر کسی این کار را بکند، بدعت‌گذار و برخلاف سنت پیامبر ﷺ رفتار نموده است.

نسبت به اهل قبله شهادت ندهید که فلانی بهشتی است و یا جهنمی، بخاطر کاری که انجام داده است، بلکه بهشت را برای بنده صالح آرزو دارد، و از رفتن وی به دوزخ می‌ترسد، و نیز برای گناهکار می‌ترسد که نکند وارد دوزخ شود و آرزوی رحمت پروردگار را برای او دارد.

و اگر کسی با گناهی پیش خدا برود که موجب دوزخ رفتن باشد، ولی بر گناه اصرار نورزیده و توبه کرده باشد، خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد، زیرا خداوند توبه بندگان را می‌پذیرد و گناهانش را می‌بخشد.

و اگر کسی با پروردگار خود روبرو گردد در حالی که در دنیا حد آن گناه بر او اقامه شده باشد، این حد کفاره گناهش می‌باشد، همانگونه که در حدیث پیامبر ﷺ به آن اشاره شده است.^۱

و اگر آن کسی که مرتکب گناهی شده باشد که موجب عقوبت است و بر آن اصرار ورزد و با همین گناه بدون آنکه توبه کرده باشد بمیرد، چنین کسی کارش با خدا است، اگر بخواهد او را تعذیب می‌دهد و اگر بخواهد او را می‌بخشد، و اگر کسی که کافر است، با کفر نزد خدا رود. خداوند او را نمی‌بخشد و او را تعذیب می‌دهد.

رجم زنا کار محصن اگر اعتراف کند یا چهار شاهد بر عمل او شهادت دهند، حق است زیرا پیامبر ﷺ و خلفای راشدین حد رجم را اجرا کرده‌اند.

و هر کس بخواهد شخصیت یکی از اصحاب را زیر سوال ببرد و آن را تنقیص شخصیت نماید و یا نسبت به آنان کینه داشته باشد و یا از آنان بدگویی کند، چنین کسی مبتدع است مگر اینکه پشیمان شده و نسبت به همه آنها ترحم نماید و قلبش نسبت به آنان سالم گردد.

نفاق همانا کفر است، و آن این است که خدا را انکار می‌کند و غیر خدا را می‌پرستد، ولی در ظاهر می‌گوید که مسلمان است، مانند منافقین زمان پیامبر ﷺ و این احادیث که

۱- این حدیث را بخاری در کتاب الإیمان، مبحث: علامت الایمان حب الانصار (۱۸). و مسلم در: کتاب الحدود، مبحث: حدود کفارت گناهان است: (۱۷۰۹). و ترمذی در: کتاب الحدود باب ما جاء أن الحدود كفارة لاهلها: (۱۴۳۹). و نسائی در کتاب البيعه باب البيعه على فراق المشرک: (۴۱۷۸) و امام احمد در مسند خویش: (۳۱۴/۵) و دارمی در کتاب السير باب في بيعة النبي ﷺ (۲۴۵۷). «عن عباد بن الصامت قال: كنا مع رسول الله ﷺ في مجلس فقال: «بِإِعْوَني عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتُوا بَبْهَتَانِ تَفَرَّقَتَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَيْكُمْ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَرَّهُ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ». فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِكَ. لَفْظُ ابْنِ بَخَرٍ». «بَا مِنْ بَيْعَتِ كُنَيْدٍ بِرِائِكَةِ غَيْرِ اللَّهِ كَسَى دِغَرَ رَا عِبَادَتِ كُنَيْدٍ. وَ دَر عِبَادَتِ، كَسَى رَا بَا اَوْ شَرِيكَ نَغْرَدَانِيْد. دَزْدَى نَكْنِيْد، زَنَا نَكْنِيْد، فَرْزَنْدَاتَنْ رَا نَكْشِيْد، بِه كَسَى تَهْمَتِ وَ بَهْتَانِ نَزْنِيْد، وَ دَر كَارِهَائِ خَيْرِ اَزِ اللَّهِ وَ رَسُوْلِ اَوْ نَاْفَرْمَانِي نَكْنِيْد. هَر كَسِ اَزِ شَا بِه اَيْنِ وَعْدِهَا وَفَا كَنْد، خِداوَنْد پاداَش اِعْمَالِش رَا خِواهد داد. وَ هَر كَسِ، مَرْتَكَبِ عَمَلِي اَزِ اِعْمَالِ فَوْقِ بَشُوْد وَ دَر دُنْيا مَجازاتِ گَرْدَد، اَيْنِ مَجازاتِ، باْعَثِ كَفاراَه گِناهاَنْشِ خِواهد شد. وَ اِگر مَرْتَكَبِ اِعْمَالِ بَد، دَر دُنْيا مَجازاتِ نَشُوْد وَ خِداوَنْد گِناهاَنْشِ رَا پَنْهَانِ كَنْد، پَسِ اَوْ مَوْكُوْلِ بِه اِلله اَسْت، يَعْني اِگر خِدا بَخِواهد اَوْ رَا مِي بَخِشْد وَ اِگر نَخِواهد مَجازاتِ مِي كَنْد». عِباده مِي گوِيْد: هِمِه ما بِرِ اُمُوْر فَوْقِ با رَسُوْلِ اِلله ﷺ بِيْعَتِ كَرْدِيْمَ».

در این زمینه گفته شده‌اند، همانگونه ذکر می‌کنیم و آنها را تفسیر و توضیح نمی‌دهیم. مانند: «لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض»^۱.

«بعد از من کافر نشوید و برخی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند».

«إذا التقى المسلمان بسيفيهما فالقاتل والمقتول في النار»^۲.

«اگر دو مسلمان با شمشیرهایشان به جان یکدیگر افتادند، و یکی از آنان دیگری را کشت هر دو، هم قاتل و هم مقتول در آتش دوزخ هستند».

«سباب المسلم فسوقٌ وقتاله كفر»^۳.

«دشنام دادن مسلمان باعث فسق می‌شود، و جنگیدن با او کفر است».

«أيما رجلٍ قال لأخيه: يا كافر فقد بَاءَ بها أحدهما»^۴.

«هر کس به برادر ایمانش بگوید: ای کافر، یکی از آنان کافر می‌شود، یعنی یا باید ثابت کند که او کافر است و یا اینکه خودش با این کلام کافر می‌شود».

«أيما رجلٍ قال لأخيه: يا كافر فقد بَاءَ بها أحدهما»^۵.

« ».

و بقیه‌ی احادیثی که همانند این روایات هستند زیاد هستند که سند آنها صحیح و حفظ شده‌اند. ما تسلیم آنها هستیم اگر چه تفسیر آنها را ندانیم، و در آن مجادله نمی‌کنیم

۱- بخاری این حدیث را نقل نموده و لفظ هم از بخاری است، در کتاب الأدب، باب ما جاء في قول الرجل «ويلك» (۶۱۶۶). و مسلم در کتاب الایمان: (۶۶). و ابو داود در کتاب السنه مبحث: الدلیل علی زیاده الإیمان و نقصانه (۴۶۸۶) و نسائی در کتاب تحریم الدم، مبحث: تحریم قتل: (۴۱۲۵) و امام احمد در مسندش: (۸۷، ۸۵/۲، ۱۰۴).

۲- بخاری این حدیث را در کتاب الإیمان، باب: «و ان طائفتان» (۳۱) نقل کرده. و مسلم در کتاب الفتن و اشراط الساعة، باب إذا تواجه المسلمان بسيفيهما: (۲۸۸۸).

۳- بخاری این حدیث را در کتاب الایمان، مبحث: خوف المؤمن الخ: (۴۸) نقل نموده است. و مسلم در کتاب الایمان، مبحث: قول النبی (ﷺ): سباب المسلم ... الخ: (۶۴) و ترمذی در کتاب البر و الصله، باب ما جاء في الشتم: (۱۹۸۳)، و نسائی در کتاب تحریم الدم، مبحث: قتال المسلم: (۴۱۰۵) این حدیث را نقل نموده‌اند.

۴- بخاری در کتاب الادب، مبحث: من اكفر اخاه ... الخ (۶۱۰۴) و مسلم در کتاب الایمان مبحث: بیان حال ایمان من قال لأخيه: يا كافر: (۶۰) این حدیث را نقل نموده‌اند و لفظ از بخاری است.

۵- دارمی در کتاب الفرائض، مبحث: من ادعى إلى غير أبيه (۲۸۶۴)، و أبوبكر المروزي در مسند أبوبكر الصديق (۹۰)، و هيثمي در مجمع الزوائد، کتاب الإیمان، مبحث: فيمن ادعى غير نسبه ... الخ (۹۷/۱).

و آنها را تفسیر نمی‌کنیم مگر همانگونه که آمده‌اند.

بهشت و دوزخ خلق شده‌اند و هم اکنون موجودند، همانگونه که از پیامبر ﷺ نقل شده و هر کس بگوید خلق نشده‌اند! خدا و رسول را تکذیب نموده است و گمان نکنم که چنین کسی به بهشت و جهنم باور داشته باشد.

و هر کس از اهل قبله بمیرد در حالی که از اهل توحید باشد، بر او نماز خوانده می‌شود و از خدا برای او طلب آمرزش کرده می‌شود، و بخاطر گناه، صغیره باشد یا کبیره که انجام داده باشد، نماز میتش قطع نمی‌شود، بلکه امر وی به خدا واگذار می‌شود^۱.

۱- «شرح اصول اعتقا اهل السنه و الجماعه» نویسنده: لالکائی: (۱/۱۵۶-۱۶۴).

امام بخاری^۱

امام بخاری رحمته الله می‌فرماید^۲:

با بیش از هزار نفر از اهل علم ملاقات داشته‌ام در ممالک مختلف از جمله: علمای اهل حجاز، مکه، مدینه، کوفه، بصره، واسط، بغداد، شام و مصر، بارها با این علما دیدار داشته‌ام در طول قرون متوالی و به مدت ۴۶ سال در میان آنها در رفت و آمد بوده‌ام، دوبار با اهل شام، مصر و جزیره دیدار نموده‌ام، و چهار بار به بصره رفته‌ام و آن هم در سالهای متعدد و برای مدت زیاد، شش سال در حجاز مانده‌ام، ولی نمی‌دانم چند بار وارد کوفه و بغداد شده‌ام البته همراه محدثین خراسانی از جمله: المکی بن ابراهیم، یحیی بن یحیی و علی بن الحسن بن شقیق و قتیبه بن سعید، و شهاب بن معمر.

و در شام با این دسته از علما دیدار داشته‌ام: محمد بن یوسف الفریابی، أبامسهر عبدالاعلی بن مسهر، و ابومغیره عبدالقدوس بن حجاج، و ابوالیمان الحکم بن نافع، و غیر از اینها تعداد زیادی دیگر هم هستند.

و در مصر با یحیی بن کثیر و ابو صالح کاتب لیث بن سعد، و سعید بن أبی مریم، و اصبع بن الفرّج، و نُعیم بن حماد.

و در مکه با: عبدالله بن یزید المقرئ، و الحُمیدی، و سلیمان بن حرب قاضی مکه، و احمد بن محمد أزرقي.

و در مدینه با: إسماعیل بن أبی أویس، و مطرف بن عبدالله، و عبدالله بن نافع زبیری، احمد بن ابی بکر ابومصعب زهری، و ابراهیم بن حمزه زبیری، و ابراهیم بن منذر خرامی. و در بصره با: ابو عاصم الضحاک بت مخلد شیبانی، و ابو الولید هشام بن عبدالملک، و حجاج بن منهال، و علی بن عبدالله بن جعفر مدینی.

و در کوفه با: ابو نعیم الفضل بن دکین، و عبدالله بن موسی، و احمد بن یونس، و قبیصه بن عقبه، و ابن نمیر، و عبدالله و عثمان فرزندان ابوشیبه.

و در بغداد با: احمد بن حنبل، و یحیی بن معین، و ابومعمر، و ابوخیثمه، و ابو عبید

۱- محمد بن اسماعیل بن ابراهیم، ابو عبدالله بخاری حافظ، صاحب کتاب: «الجامع الصحیح» در سال ۲۵۶ هجری در یکی از روستاهای سمرقند دارفانی را وداع گفت. «سیر اعلام النبلاء» ذهبی (۳۹۱/۱۲-۴۷۱).

۲- «شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه» اللالكائي: (۱/ ۱۷۲-۱۷۶).

القاسم بن سلام.

و از اهل جزیره با: عمرو بن خالد حرانی.

و در واسط با: عمرو بن عون و عاصم بن علی بن عاصم.

و در مرو با: صدقه بن الفضل و اسحاق بن ابراهیم حنظلی.

با همین مقدار اکتفا می‌کنیم تا اسامی زیاد طولانی نشود.

در میان تمامی این افراد ندیدم که در مسایل زیر اختلاف داشته باشند.

همانا دین عبارت است از قول و عمل؛ و دلیل بر این مدعی این آیه قرآن می‌باشد:

﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينٌ

الْقِيَمَةِ ۝﴾ (بینه: ۵)

«و دستوری به آنها داده نشده بود جز این که خدا را بپرستند، در حالی که دین خود را

برای او خالص کنند، و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را

بپردازند، و این است آیین و دین مستقیم و پایدار».

و در این مساله که، قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است، بدلیل این آیه:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي

الَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّهِ ۚ﴾ (اعراف: ۵۴)

«پروردگار شما، خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران)

آفرید؛ سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند؛ و

شب به دنبال روز، به سرعت در حرکت است؛ و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید، که

مسخر فرمان او هستند».

ابو عبدالله محمد بن اسماعیل گفت: ابن عیینه می‌گوید: خداوند خلق را از امر جدا

کرده و می‌گوید:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝﴾ (اعراف: ۵۴)

«آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او)ست! پر برکت (و

زوال‌ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!».

و هر چه خیر و شر است بوسیله قدر خداوند است، خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿١﴾ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾﴾ (فلق: ۱-۲)

«بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده صبح. از شر تمام آنچه آفریده است.»
و نیز می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾﴾ (صافات: ۹۶)

«با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهایی که می‌سازید!»
و در سوره قمر می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾﴾ (قمر: ۴۹)

«ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم! (این آیه بر اثبات قدر سابق و ازلی خداوند متعال برای خلقتش دلالت دارد، یعنی علم حق تعالی به اشیاء قبل از وجود آنها و نوشتن و ثبت نمودن آنها در لوح محفوظ قبل از روی دادن آنهاست).»

و هیچ احدی از اهل قبله را بخاطر گناهی که مرتکب شده‌اند تکفیر نمی‌کردند، و آن هم بدلیل این آیه قرآن که می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾﴾ (نساء: ۴۸)

«خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بداند) می‌بخشد.»

و در میان آنها مشاهده نکردم که نسبت به اصحاب پیامبر ﷺ حرفی بزنند بجز خیر. عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: دستور داده شده که برای آنها طلب مغفرت نمائیم، همانگونه که قرآن می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾﴾ (حشر: ۱۰)

«پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند ببامرز، و در دلهایمان

حس و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی». و آنها مدام از بدعت نهی می‌کردند و از کاری که پیامبر و اصحابش به آن عمل نکرده بودند دوری می‌جستند. و برای این کار به این آیه استدلال می‌کردند:

﴿وَأَعِصُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳)

«و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

و یا می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا﴾ (نور: ۵۴)

«و اما اگر از او (پیامبر) اطاعت کنید، هدایت خواهید شد».

و بر آنچه که پیامبر ﷺ بدان عمل می‌نمود، مردم را بر می‌انگیختند، و برای این کار استدلال می‌کردند به آیه:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (انعام: ۱۵۳)

«این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید، که شما را از طریق حق، دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!».

و همه آنها متفق بودند بر اینکه: نباید با امراء در افتاد، و برای این ادعا که داشتند، به این حدیث استناد می‌کنند: «ثَلَاثٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: اخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَطَاعَةُ وَلَاةِ الْأَمْرِ، وَلِزُومُ جَمَاعَتِهِمْ، فَإِنْ دَعَوْتَهُمْ تَحِيْطٌ مِنْ وَرَائِهِمْ»^۱.

«سه چیز هستند که قلب شخص مسلمان در آنها خیانت نمی‌کند: خالصانه عمل کردن بخاطر خدا، فرمانبرداری کردن از ولی امر و ملتزم بودن به جمع آنها، زیرا دعوت آنها

۱- این حدیث در مسند امام احمد است: (۱۸۳/۵) و لفظ این حدیث در مسند چنین است: «.... ثَلَاثٌ خِصَالٌ لَا يَغْلُ عَلَيْهِنَ قَلْبُ مُسْلِمٍ أَبَدًا، اخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَمَنَاصِحَةُ وَلَاةِ الْأَمْرِ، وَلِزُومُ الْجَمَاعَةِ، فَإِنْ دَعَوْتَهُمْ تَحِيْطٌ مِنْ وَرَائِهِمْ ...» این حدیث را زید بن ثابت رضی الله عنه روایت کرده. کتاب الترغیب والترهیب منذری، مبحث: ترغیب در اخلاص وصدق (۱/۲۳). و مسند امام شافعی: ص (۲۴۰) و مجمع الزوائد هیثمی: کتاب العلم، مبحث: گوش دادن به حدیث و تبلیغ آن: (۱/۱۳۷).

تمام پیروانشان را در بر می‌گیرد».

سپس این حدیث را با این آیه تقویت می‌کند که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (نساء: ۵۹)

«اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (علما و حکام مسلمان) را».

و نیز می‌گفتند: نباید بر امت محمد شمشیر کشید!!

الفضیل می‌گوید: اگر دعایم مستجاب می‌بود، تنها برای امام مسلمین دعا می‌کردم، زیرا اگر امام صالح باشد، مملکت و بندگان خدا همگی در امن و آسایش بسر خواهند برد^۱.

۱- منبع: شرح أصول اعتقاد اهل السنه و الجماعة للالكائى: (۱/ ۱۷۲-۱۷۶).

امام ابو جعفر طحاوی حنفی^۱

امام ابو جعفر طحاوی رحمته الله در اوایل رساله خویش (العقیده المنجیه) چنین می گوید:
این اعتقاد اهل سنت و جماعت است بنابر مذهب فقهای این امت:
ابو حنیفه النعمان بن ثابت کوفی، و ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم بجلی، و ابوعبدالله محمد بن حسن شیبانی رحمهم الله و نیز عبارت است از آنچه که به آن اعتقاد و باور دارند از اصول دین و آئین خداپرستانه.

درباره توحید پروردگار در حالی که معتقد به توفیق الهی هستیم می گوئیم:
خداوند تبارک و تعالی، واحد و بی شریک است، و هیچ چیز مانند او نیست، و هیچ معبودی بحق جز او وجود ندارد، و هیچ چیزی او را عاجز و درمانده نمی کند، قدیم بی ابتدا است و دائم بی انتها است، فانی و نابود نمی گردد، به جز آنچه که او می خواهد، چیز دیگری نخواهد بود، حتی وهم و خیال به او نمی رسد و هیچ فهمی نمی تواند او را دریابد و شبیه مخلوقات نیست، زنده است و نخواهد مرد، و پابرجا و ازلی است و نخواهد خوابید

امام طحاوی باز فرمود: همانا قرآن کلام خدا است، که به صورت گفتار از او صادره شده، منتها بدون کیفیت، و آن را بعنوان وحی بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود، و مؤمنان قرآن را بر همین منوال تصدیق نمودند و یقین یافته اند که قرآن حقیقتاً کلام خدا است، و همچون گفتار مردم عادی مخلوق نیست، و هر کس آن را بشنود و گمان ببرد که گفتار بشر است کافر می شود. و هر کس خدا را به یکی از معانی بشر توصیف کند کافر می شود، و هر کس در این مقال بنگرد و تفکر کند، عبرت می گیرد و به یقین می رسد و از گفتار همچون بی دینان انزجار پیدا می کند و می داند که خداوند با این صفاتش مانند بشر نیست.

رؤیت و دیدار با خداوند برای اهل بهشت حق است، بدون اینکه کیفیت آن مشخص باشد، همانطور که قرآن می فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾﴾ (قیامه: ۲۲-۲۳)

۱- احمد بن محمد بن سلامه مصری، ابو جعفر طحاوی، ریاست فقه حنفی در مصر به او منتهی گشت و او تصنیفات زیادی دارد، و سال ۳۲۱ هجری در قاهره وفات یافت «سیر اعلام النبلاء» (۱۵/۲۷-۳۲).

«در آن روز صورتهای (اهل سعادت) شاداب و مسرور است. و (و با شادابی) به پروردگارش می‌نگرد».

و تفسیر آن آنگونه است که خداوند اراده کرده و دانسته است، و هر حدیثی که در این زمینه وارد شده، همانگونه است که پیامبر ﷺ فرموده است، و معنای آن همانگونه است که او اراده فرموده، در این باره آن را با نظرات و دیدگاه خویش تاویل نمی‌کنیم و آن را مطابق هوی و آرزوی خویش تفسیر نمی‌کنیم؛ همانا کسی دینش سالم است که تسلیم بی‌قید و شرط خدا و رسول شود، و هر دانش و فنی که علم خداوند را مشوش کند رد نماید..... تا آخر آنچه امام طحاوی به آن اشاره نموده است^۱.

۱ - متن عقیده الطحاوی: نویسنده ابن ابی العز الحنفی، ص: (۷).

امام ابن ابی زید قیروانی مالکی^۱

ابن ابی زید قیروانی مالکی رحمته الله تحت عنوان: «آنچه که زبانها به آن سخن می‌گویند و قلبها به آن باور دارند از امورات واجب دینی» چنین می‌گوید:
از جمله: ایمان و باور داشتن قلبی و آن را بر زبان آوردن که:

همانا خداوند معبود به حق و تنها است که بجز او معبودی نیست، و او نظیر ندارد، نه پدر دارد و نه فرزند، نه همسر دارد و نه شریکی، اول بی‌ابتدا است و آخر بی‌انتهای هم او است، توصیفگران نمی‌توانند به حقیقت صفت وی دست یابند، و صاحب فکران نمی‌توانند تمام امورات او را بفهمند، صاحب فکران از دیدن نشانه‌های او عبرت می‌گیرند و از ماهیت ذاتش فرو نمی‌روند، همانگونه که قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (بقره: ۲۵۵)

«و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است؛ و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی‌پایان و نامحدود اوست). عرش او، آسمانها و زمین را دربر گرفته؛ و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین)، او را خسته نمی‌کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست».

خداوند، عالم و آگاه است، تدبیرگر و توانا است، شنوا و بینا و بلندمرتبه و عالی مقام است، و او ذاتاً بر روی عرش قرار دارد و با علم خودش در همه جا وجود دارد، او انسان را آفریده و هر آنچه به دلش خطور نماید می‌داند و از رگ گردنش به او نزدیک‌تر است، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتٍ إِلَّا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ (أنعام: ۵۹)

«هیچ برگگی (از درختی) نمی‌افتد، مگر اینکه از آن آگاه است؛ و نه هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین، و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار (در کتاب

۱- عبدالله بن عبدالرحمن قیروانی نفرزوی، ابو محمد، یکی از فقهای اعیان قیروان، در زمان خویش امام فقه مالکی بود، از کتابهای مشهورش: «الرساله» می‌باشد. در سال ۳۸۶ هجری وفات یافت «سیر أعلام النبلاء» (۱۷/ ۱۰-۱۳).

علم خدا) ثبت است».

خدا بر روی عرش قرار گرفته (استوی) و بر ملک اشراف و قدرت دارد، یعنی مالک ملک است و تدبیر و تسخیر آن هم در دست او است.

او دارای اسماء حسنی و صفات عالی است، او با تمام نامها و صفاتش ازلی است، حاشا از اینکه صفاتش مخلوق و یا نامهای او حادث باشند، خداوند با موسی صحبت کرد با همان کلامی که صفت ذاتی او می‌باشد، کلام او مخلوق نیست، خداوند بر کوه جلوه کرد، و از عظمت او کوه همسان خاک شد.

قرآن کلام خدا است و مخلوق نیست که نابود گردد، و صفت خلق شده هم نیست که فانی گردد.

ایمان به قَدَر الهی چه خوب و چه بد، چه شیرین باشد و چه تلخ، پروردگار آن را تقدیر نموده و مقدار امور به دست او است، و مصدر همه امور بنابر قضای او است، و هر چیزی را قبل از ایجادش دانسته است. سپس براساس قدر او به وجود آمده، و هیچ قول و عملی از بندگان سر نمی‌زند مگر اینکه خداوند آن را در نظر گرفته و در علم او گذشته است، همانگونه که می‌فرماید:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (ملک: ۱۴)

«آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست؟ در حالی که او (از اسرار دقیق) باخبر و آگاه است».

هر که را بخواهد، گمراهش می‌کند و با عدل خویش او را رسوا می‌گرداند، و هر که را بخواهد هدایت می‌دهد و با فضل و کرم خویش وی را توفیق می‌دهد، همه اینها نزد خدا آسان است اگر در علم او آمده باشد، و آن را تقدیر نموده باشد که آیا شقی و بدبخت است، یا سرافراز و خوشبخت!

در سلطه او چیزی یا کاری که او نخواسته باشد وجود ندارد، و هیچ کس در مملکت او از او بی‌نیاز نیست، و بغیر از او خالق نیست، او پروردگار بندگان و خداوند رفتار و اعمالشان می‌باشد.

و اوست که حرکات موجودات و سرنوشت همه را مقدر می‌کند.

و اوست که پیامبران را فرستاد برای اتمام حجت بر آنان و سپس رسالت خویش را و نبوت را بوسیله حضرت محمد ﷺ به اتمام رسانید، و او را به عنوان آخرین پیام‌آور آسمانی فرستاده تا مژده دهد مؤمنین را، و بترساند کافران را، و تا به فرمان پروردگار دعوت کند و چراغ تابناک گردد، و کتاب حکیم خویش را بر او فرستاد و دین راستین خویش را تشریح فرمود و به وسیله آن کتاب بشریت را بسوی راه راست هدایت نمود. روز رستاخیز خواهد آمد و در آن هیچ گونه شکی نیست، و اینکه خداوند مردگان را زنده می‌گرداند و همانگونه که بودند بر می‌گردند.

و خداوند افعال نیک بندگان مومن را چند برابر می‌کند، و به وسیله توبه از گناهان بزرگشان در گذشته است. و از گناهان صغیره آنان بعثت انجام ندادن گناهان کبیره، در گذشته است، و کسانی که از گناهان کبیره خود توبه نکرده‌اند به مشیت و خواست خدا رجوع می‌کنند:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ، وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (نساء: ۴۸)

«خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد! و پایین‌تر از آن را برای هر کس (بخواد و شایسته بداند) می‌بخشد».

و هر که را به وسیله آتش عقاب داده باشد، بوسیله ایمانش وی را بیرون آورده و به همین دلیل او را داخل بهشت می‌گرداند:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ (زلزال: ۷)

«پس هر کس هم‌وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند».

و به وسیله شفاعت پیامبر ﷺ کسانی که مرتکب گناهان کبیره شده‌اند از جهنم بیرون می‌آیند.

و خداوند بهشت را آفریده و آن را برای همیشه منزل اولیای خود قرار داده است، و آنان را بوسیله رؤیت خویش تکریم و مورد احترام قرار داده است، و این بهشت همان بهشتی است که حضرت آدم علی‌ه السلام را از آن بسوی زمین فرود آورد و آن را در زمین مستقر کرد و بعنوان خلیفه و جانشین خود در زمین قرار داد، و همه آنها براساس همان چیزی بود که در علم خدا گذشته بود.

و خداوند، دوزخ را آفریده و آن را منزل ابدی قرار داده برای کسانی که کافر شدند، و آیات و کتب خدا و پیامبران را انکار نمودند، و اینان از دیدار با پروردگار محروم هستند. و خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت برای حسابرسی مخلوقات خویش و عقوبت دادن و پاداش دادن به آنها حاضر می‌شود و فرشتگان نیز صف کشیده آماده می‌شوند و در آن روز ترازوهایی برای وزن کردن اعمال بندگان گذاشته می‌شود:

﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (اعراف: ۸)

«کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است، همان رستگارانند».

و نامه اعمالشان با توجه به عملکردشان داده می‌شود:

﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۖ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ (انشقاق: ۷-۸)

«پس کسی که نامهٔ اعمالش به دست راستش داده شود. به زودی حساب آسانی برای او می‌شود».

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ ۖ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ۖ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ۚ وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا﴾ (انشقاق: ۱۰-۱۲)

(۱۲)

«و اما کسی که نامهٔ اعمالش به پشت سرش داده شود. به زودی فریاد می‌زند: ای وای بر من که هلاک شدم. و در شعله‌های سوزان آتش می‌سوزد».

و پل صراط حقیقت دارد که بندگان با توجه به اعمالشان از روی آن می‌گذرند، و با سرعتی متفاوت از روی آتش جهنم می‌گذرند، و برخی هم بر روی آن می‌مانند و اعمالشان چنان نیست که آنها را نجات دهد.

ایمان به چشمه کوثر حق است، که امت پیامبر ﷺ بر آن وارد می‌شوند و هر کس از آن بنوشد هرگز تشنه نمی‌شود و هر کس این واقعیت را تغییر و یا معنی آن را با چیزی دیگر تبدیل کند، از آن دور خواهد گشت.

ایمان عبارت است از گفتار و اخلاص قلب و عمل اعضاء که این ایمان بوسیله اعمال زیاد، افزون می‌گردد، و با نقص آن کم می‌شود که در نتیجه با نقص آن ایمان ناقص، و با افزایش آن ایمان افزون می‌گردد.

و قول تنها بوسیله عمل کامل می‌شود، و قول و عمل، کامل نمی‌شود مگر بوسیله

نیت، و قول و عمل و نیت تکمیل نمی‌گردد مگر با موافقت آنها با سنت. و هیچ یک از اهل قبله را بوسیله گناهی که مرتکب شده‌اند نمی‌توان تکفیر نمود. و اینکه شهیدان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. و اینکه ارواح بهشتی باقی می‌ماند و تا روز رستاخیز نعمت داده می‌شوند. و اینکه ارواح اهل دوزخ تا روز قیامت تعذیب می‌شوند. و اینکه اهل ایمان در قبرهایشان آزمایش و از آنان سوال کرده می‌شود:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾ (ابراهیم:

(۲۷)

«خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، استوار می‌دارد؛ هم در این جهان، و هم در سرای دیگر!». و همراه بندگان فرشتگانی هستند که اعمالشان را می‌نویسند، و هیچ چیزی را جا نمی‌گذارند.

و ملک الموت (فرشته مرگ) با اذن پروردگار روح بندگان را می‌گیرد. و اینکه بهترین مؤمنان آنانی بودند که با پیامبر بودند، سپس به ترتیب تابعین و تابع تابعین و و افضل صحابه عبارت‌اند از: خلفای راشدین: ابوبکر، عمر، عثمان سپس علی علیه السلام و نباید هیچ یک از صحابه به جز به خیر و نیکی نام برده شوند و از آنچه میان آنها رخ داده است باید سکوت کرد، و اینکه آنان از همه به حق نزدیکتر بودند و بهترین رأی و مذهب را دارند.

و باید از پیشوایان مسلمان اطاعت نمود، اعم از علما و فرمانروایان و پیروان سلف صالح، و باید از آثار آنان استفاده نمود و برایشان طلب غفران و آمرزش نمود. و باید در مسائل دینی مجادله ننمود، و آنچه بدعت‌گزاران ایجاد نموده‌اند ترک کرد.^۱

۱- «الثمر الدانی فی تقریب المعانی» شرح رساله ابن ابی زید قیروانی: ص (۹-۲۴). با کمی تصرف.

امام ابن تیمیه^۱

از جمله امامان پیشتاز، که خداوند آنها را توفیق داده تا نفس خویش را در اختیار دعوت توحیدی قرار دهند، و خود را قربانی عقیده پاک و نجات دهنده اسلامی نموده‌اند، جناب شیخ الاسلام تقی الدین ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه رحمته الله می‌باشد.

ابن تیمیه گفتار خویش را در اعتقادات صحیح آغاز می‌کند تا منهج صحیح و درست را بیان کند و این کار را با مراجعه به قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله انجام داده است. امام ابن تیمیه رحمته الله می‌فرماید^۲: «این اعتقاد گروه و فرقه نجات یافتگان و یاری شدگان تا بر پایی روز جزا می‌باشد یعنی اهل سنت و جماعت که عبارت است از: ایمان به خدا، ایمان به فرشتگان، ایمان به کتابهای آسمانی، ایمان به پیامبران و زنده شدن مردگان و ایمان به قدر: خواه خیر باشد یا شر.

و موارد زیر از ایمان به خدا بحساب می‌آیند: ایمان به هر آنچه که خداوند در قرآن، خود را به آن توصیف نموده باشد، و هر آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله خداوند را به آن توصیف کرده باشد، بدون اینکه این کلام تحریف و یا تعطیل شده باشد، و نیز بدون آنکه در آن برای خدا کیفیت و یا تشبیه و تمثیلی وجود داشته باشد، بلکه ایمان دارند به اینکه خداوند جل جلاله:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱)

«هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست».

و خداوند تبارک و تعالی آنجا که برای خویش نامها و صفاتی آورده است میان نفی و اثبات را با هم جمع کرده است^۳.

اهل سنت و جماعت از آنچه پیامبران گفته‌اند و آورده‌اند عدول نمی‌کنند، زیرا راه پیامبران همانا صراط مستقیم است و راه آنانی است که خداوند بر آنان نعمت خویش را

۱- احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام حرانی دمشقی، ابو العباس ابن تیمیه، شیخ الاسلام و امام ائمه اعلام که نیازی به تعریف ندارد، سال ۷۲۸ هجری در دمشق وفات یافت.

۲- برای این به کتاب: مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه مراجعه فرمائید: (۱۲۹/۳).

۳- یعنی گفته که این نامها و صفات نه عین خدا هستند و نه غیر آن (لا هو ولا غیره). مترجم.

فروید آورده همچون پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین.

و آنچه که خداوند در سوره اخلاص در وصف خویش فرموده داخل در این مقال می‌شود سوره اخلاص که معادل یک سوم قرآن می‌باشد!! آنگاه که می‌فرماید:

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ۝ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ ۝ (۲) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝ (۳) وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ۝ (۴)﴾ اخلاص: ۱ - ۴

«بگو خدا یکتا و یگانه است. خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند. (هرگز) نژاد و زاده نشد. و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است».

همچنین آنچه در وصف خود گفته در بزرگترین آیه قرآن، آنگونه که می‌فرماید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ۚ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ، مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ۚ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ ۚ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ۝ (۲۵۵)﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«هیچ معبودی بحق نیست جز خداوند یگانه زنده، که قائم به ذات خویش است، و موجودات دیگر، قائم به او هستند؛ هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرامی‌گیرد؛ (و لحظه‌ای از تدبیر جهان هستی، غافل نمی‌ماند؛) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست؛ کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنابراین، شفاعت شفاعت‌کنندگان، برای آنها که شایسته شفاعتند، از مالکیت مطلقه او نمی‌کاهد) آنچه را در پیش روی آنها (بندگان) و پشت سرشان است می‌داند؛ (و گذشته و آینده، در پیشگاه علم او، یکسان است) و کسی از علم او آگاه نمی‌گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است؛ و علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی‌پایان و نامحدود اوست) عرش او، آسمانها و زمین را دربرگرفته؛ و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین)، او را خسته نمی‌کند. بلندی مقام و عظمت، مخصوص اوست».

به همین خاطر است هر کس این آیه را در شب بخواند، خداوند برای او حافظی می‌گمارد و تا صبح شیطان نمی‌تواند به او نزدیک شود.

و یا می‌فرماید:

﴿وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ﴾ (فرقان: ۵۸)

«و توکل کن بر آن زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد».

و یا می‌فرماید:

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (حدید: ۳)

«اول و آخر و پیدا و پنهان اوست؛ و او به هر چیز داناست».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ خَبِيرٌ﴾ (لقمان: ۳۴)

«خداوند عالم و آگاه است».

و یا می‌فرماید:

﴿يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا﴾ (سبا: ۲)

«آنچه در زمین فرومی‌رود و آنچه را از آن برمی‌آید می‌داند، و (همچنین) آنچه از آسمان نازل می‌شود و آنچه بر آن بالا می‌رود».

و یا می‌فرماید:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ (انعام: ۵۹)

«و کسانی را که صبح و شام خدا را می‌خوانند، و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن! نه چیزی از حساب آنها بر توست، و نه چیزی از حساب تو بر آنها! اگر آنها را طرد کنی، از ستمگران خواهی بود».

و یا می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱)

«هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست».

و یا می‌گوید:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ (مائده: ۱۱۹)

«هم خداوند از آنها خشنود است، و هم آنها از خدا خشنودند».

و یا می‌گوید:

﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۝ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۝﴾ (فجر: ۲۱-۲۲)

«و چنان نیست که آنها می‌پندارند، در آن هنگام که زمین سخت در هم کوبیده شود. و خداوند برای فصل قضاوت بین خلائق بیاید، و فرشتگان صف در صف حاضر شوند».

و یا می‌فرماید:

﴿وَبَنَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ۝﴾ (رحمن: ۲۷)

«و تنها وجه خداوند ذوالجلال و گرامی باقی می‌ماند! (در این آیه صفت وجه: (روی پروردگار) بدون تشبیه و چگونگی برای خداوند عز وجل ثابت می‌کند که به جلال و عظمت او سبحانه لایق است)».

و نیز می‌گوید:

﴿مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيدِي ۖ﴾ (ص: ۷۵)

«گفت: ای ابلیس! چه چیز مانع تو شد که بر مخلوقی که با دست خود او را آفریدم سجده کنی؟».

و می‌فرماید:

﴿وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ۖ﴾ (طور: ۴۸)

«در راه ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن، چرا که تو زیر نظر ما و در حفاظت و رعایت کامل ما قرار داری! (در این آیه صفت چشم برای خداوند است که بدون هیچ تشبیه به بندگانش، و چگونگی آن به جلال و عظمت او لایق است)».

و باز هم می‌گوید:

﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ ۝﴾ (طه: ۵)

«خدای رحمان بر عرش استوا یافت. یعنی: بر عرش علو و ارتفاع یافت، علو و ارتفاعی که برای آن مثل و ماندی نیست».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۖ﴾

(اعراف: ۵۴)

«همانا پروردگار شما آن الهی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش مستوی شد».

و یا می‌فرماید:

﴿وَأَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبْدِلَ لِكَلِمَاتِهِ﴾ (کهف: ۲۷)

«آنچه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن! هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی‌سازد».

و یا می‌فرماید:

﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ۖ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾ (قیامه: ۲۲-۲۳)

«در آن روز صورت‌های (اهل سعادت) شاداب و مسرور است. و (و با شادابی) به پروردگارش می‌نگرد».

البته در این زمینه آیات بسیاری در قرآن کریم آمده و هر کس در قرآن اندک تأملی داشته باشد و طالب هدایت و راه حق باشد، یقیناً حقیقت را می‌یابد.

ابن تیمیه رحمته الله بعد از منهج قرآن، برای تبیین ایمان حقیقی، مسلمانان را فرا می‌خواند که به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنگ بزنند زیرا که سنت منظور خداوند را از ایمان و اعتقاد بیان می‌کند.

و در این زمینه شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید:

سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را تبیین و تفسیر می‌کند و تعبیر از حقیقت آن است؛ و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در احادیث صحیح خود، خداوند را به آن توصیف نموده است، احادیثی که اهل فن آن را مهر تأیید زده‌اند، واجب است که به آن ایمان داشته باشیم مانند احادیث زیر: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ، فَيَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ»^۱.

۱- بخاری ابن حدیث را در کتاب التهجید، مبحث: نیاز در آخر شب ... (۱۱۴۵). و مسلم در کتاب صلاه المسافرين وقصرها، مبحث: ترغیب در ذکر و دعاء در آخر شب و اجابه آن (۷۵۸). و ابو داود در کتاب السنه باب فی الرد علی الجهمیه: (۴۷۳۳) و ترمذی در

«خداوند، هر شب پس از گذشتن دو سوم شب، به آسمان دنیا نزول می‌فرماید و می‌گوید: آیا کسی هست که مرا بخواند تا او را اجابت کنم؟ آیا کسی هست که از من بخواهد تا به او بدهم؟ آیا کسی هست که از من طلب بخشش کند تا او را ببخشم».

و یا می‌فرماید: «لله أشدُّ فرحاً بتوبه عبده من أحدكم براحلته»^۱.

«شادی و فرح خداوند از توبه بنده‌اش بسیار بیشتر از کسی است که وسیله سواری‌اش گم شده باشد و پیش او برگشته باشد».

و یا می‌فرماید: «يُضْحِكُ اللهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرُ يَدْخُلُ كِلَاهُمَا الْجَنَّةَ»^۲.

«خداوند به دو نفری که یکی دیگری را به قتل می‌رساند و هر دو وارد بهشت می‌شوند، می‌خندد».

و یا می‌گوید: «أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينٌ مَنْ فِي السَّمَاءِ»^۳.

«آیا شما مرا امین نمی‌دانید در حالی که من امین کسی که در آسمان هستم می‌باشم؟! یعنی خداوند».

پیامبر ﷺ از جاریه‌ای پرسید: خداوند کجا است؟ گفت: در آسمان، سپس پرسید: من کیستم؟ گفت: شما رسول خدا هستی، پیامبر ﷺ به مالک جاریه گفت: او را آزاد کن زیرا مؤمن است^۴.

کتاب الدعوات، باب ما جاء في عقد التسييح باليد: (۳۴۹۸) و ابن ماجه در كتاب إقامه الصلاه والسنه فيها، باب ما جاء في أى ساعات الليل افضل: (۱۳۶۶) و امام احمد در مسند (۲/ ۲۶۴-۲۶۷) این حدیث را نقل نموده‌اند.

۱- مسلم این حدیث را در كتاب التوبه باب في الحظ على التوبه و الفرح بها: (۲۷۴۶) آورده است این حدیث را براء بن عازب روایت نموده و از طرق دیگر نیز روایت شده است.

۲- بخاری این حدیث را در كتاب الجهاد، باب الكافر يقتل المسلم ثم يسلم إلخ: (۲۸۲۶) و مسلم در كتاب الإمارة، باب بيان الرجلين يقتل أحدهما الآخر إلخ (۱۸۹۰) و نسائی در كتاب الجهاد باب اجتراح القاتل والمقتول ... إلخ (۳۱۶۵) و مالک در كتاب الجهاد، باب الشهداء في سبيل الله: (۹۹۱) نقل نموده‌اند.

۳- بخاری این حدیث را در كتاب التوحيد، باب قول الله تعالى: «تعرج الملائكة»، (۷۴۳۲) و مسلم در كتاب الزكاه، باب ذكر الخوارج و صفاتهم: (۱۰۶۴) و امام احمد در مسندش: (۴/ ۳) آورده‌اند.

۴- مسلم این حدیث را در كتاب المساجد ومواضع الصلاه باب تحريم الكلام في الصلاه إلخ (۵۳۷) و ابوداود در كتاب الصلاه، باب تسميت العاطس ... إلخ: (۹۳۰) و نسائی در كتاب السهو باب الكلام في الصلاه: (۱۲۱۸)، و امام احمد در مسندش: (۵/ ۴۴۷) آورده‌اند.

و نیز می‌فرماید: «اربعوا علی أنفسکم إنکم لا تدعون أصمَّ ولا غائباً إنکم تدعون سمیعاً قریباً وهو معکم»^۱.

و یا می‌فرماید: «إنکم سترون ربکم كما ترون هذا القمر لا تضامون فی رؤیته، فإن استطعتم أن لا تغلبوا علی صلاة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا ...»^۲.

و احادیث در این زمینه که پیامبر ﷺ دربارهٔ پروردگار سخن گفته بسیار است.^۳ و در سایه هدایت این منهج و راه و روش علمی و یقینی است که اصول عقیده پایه‌ریزی می‌شود، و فروع و شعبه‌هایش با هم سازگاری می‌یابند، و نورش متکامل می‌گردد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید:

ایمان به اینکه قرآن کلام خدا است که نازل شده و غیر مخلوق است جزو ایمان به خدا، فرشتگان و کتابهای آسمانی است: زیرا قرآن از او صادر شده و بسوی او بر می‌گردد، و اینکه خداوند حقیقتاً به آن تکلم نموده است، و اینکه، این قرآن که بر محمد ﷺ نازل شده، همانا حقیقتاً کلام خدا است و نه کلام دیگری، و درست نیست که به طور مطلق بگوییم این قرآن حکایت از کلام خدا است، یا عبارت از کلام خدا است! بلکه وقتی مردم آن را می‌خوانند، و یا آن را بر روی کاغذ نوشتند، این کار باعث نمی‌شود که آن را کلام خدا ندانیم، زیرا کلام به کسی نسبت داده می‌شود که ابتدا او آن را گفته باشد، نه به کسی که بعنوان مبلّغ آن را گفته باشد.

قرآن کلام خدا است، چه حروفش و چه معانی آن، کلام خدا تنها حروف بدون معنا نیست، و یا معنای بدون حروف هم نیست، بلکه عبارت است از حروف و معنا.^۴

و بعد از اینکه دربارهٔ ایمان به اینکه مؤمنین در روز قیامت با چشم سر و به طور عینی خداوند را مشاهده می‌کنند و دربارهٔ ایمان به آزمایش قبر، عذاب قبر و نعمتهای قبر

۱- در صفحات قبل ترجمه و تخریج شده است.

۲- در صفحات قبل ترجمه و تخریج شده است.

۳- «مجموع الفتاوی لابن تیمیه» (۳/ ۱۲۹-۱۴۰).

۴- «مجموع الفتاوی لابن تیمیه»: (۳/ ۱۴۴).

صحبت نمود و ایمان به میزان و حساب در روز جزا و ورود به چشمه کوثر، و ایمان به پل صراط که بر روی جهنم قرار دارد، و ایمان به شفاعت پیامبر ﷺ و ایمان به بهشت و دوزخ، و ایمان به قدر، خواه خیر و خواه شر، و ایمان به لوح محفوظ و ایمان به اینکه خالق افعال بندگان خداوند می‌باشد، بعد از بیان همه اینها فرمود: از جمله اصول اهل سنت و جماعت این است که:

دین و ایمان عبارت است از قول و عمل، یعنی قولی که از قلب در آمده باشد و بر زبان جاری شده باشد و عملی که عمل قلب، زبان و اعضای بدن باشد. و اینکه ایمان بوسیله طاعات و عبادات افزایش می‌یابد، و بوسیله گناه و معصیت ناقص می‌گردد. با وجود این هیچ کس از اهل قبله را بعثت مرتکب شدن به گناه و یا گناه کبیره تکفیر نمی‌کنند آن گونه که خوارج می‌گویند، بلکه برادری و اخوت ایمانی با وجود گناه ثابت و باقی می‌ماند. همانگونه که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَأَتْبَاعُ الْبَالِغِينَ﴾ (بقره: ۱۷۸)

«پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود، چیزی به او بخشیده شود، (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد)، باید از راه پسندیده پیروی کند. (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد) و او (قاتل) نیز، به نیکی دیه را (به ولی مقتول) پردازد؛ (و در آن، مسامحه نکند)».

و یا می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَفْتِنُوا أَلْتِي تَبْغِي حَقَّ نَفْسٍ إِلَىٰ آلِهِ أَمَرَ اللَّهُ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾﴾ (حجرات: ۹-۱۰)

«و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست می‌دارد. مؤمنان برادر

یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که مشمول رحمت او شوید».

امام ابن تیمیه می‌گوید:

اسم ایمان را بطور کلی از فاسق سلب نمی‌کنند، و معتقد هستند که فاسق برای ابد در آتش باقی نمی‌ماند آن گونه که معتزله می‌گویند، بلکه فاسق داخل در اسم ایمان می‌شود و این هم به مثابه این آیه است:

﴿فَتَحَرُّ رَقَبَةً مُّؤْمِنَةً﴾ (نساء: ۹۲)

«باید یک برده مؤمن را آزاد کند».

و می‌گویند: فاسق، مؤمن ناقص الایمان است، یا به عبارتی دیگر بوسیله ایمانش مؤمن است، ولی بوسیله مرتکب شدن به کبیره فاسق است، بنابراین بطور مطلق مؤمن نیست، و نیز نمی‌توان اسم ایمان را بطور مطلق از او سلب کرد.

و از جمله اصول اهل سنت و جماعت این است که: زبان و قلبشان نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ سالم و پاک است، همانگونه که خداوند آنان را توصیف می‌نماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (حشر: ۱۰)

«پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حس و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی».

(اهل سنت و جماعت) هر آنچه در قرآن، سنت و اجماع امت درباره فضایل و مراتب صحابه پیامبر ﷺ آمده است می‌پذیرند، یعنی آن دسته از اصحاب را که قبل از فتح مکه ایمان آورده و در راه دین کوشش و جهاد نموده و انفاق کرده و در صلح حدیبیه حضور داشته‌اند، بر آن دسته که بعد از آن ایمان آورده و انفاق کرده‌اند برتری می‌دهند، و همچنین مهاجرین را بر انصار ترجیح می‌دهند، امام معتقد است که خداوند به اهل بدر که تعدادشان سیصد و سیزده نفر بود فرمود: «اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم».

«هر چه دلتان می‌خواهد انجام دهید زیرا که من شما را مورد غفران خود قرار داده‌ام».

و معتقداند که هیچ کدام از اصحابی که در زیر درخت (شجره الرضوان) بیعت

نمودند، همانگونه که پیامبر ﷺ فرموده وارد دوزخ نمی‌شوند، بلکه هم خداوند از آن راضی و خشنود است، و هم آنها از آنچه خداوند به آنها داده است خشنود هستند، و آنگونه که معلوم است تعداد آنها بیش از هزار و چهار صد نفر بود.

و نیز شهادت می‌دهند به اینکه، هر کس که پیامبر ﷺ به او مژده بهشت داده باشد، یقیناً بهشتی است مانند عشره مبشره و ثابت بن قیس بن شماس و دیگر اصحاب.

اقرار می‌نمایند به آنچه که از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و غیره روایت شده و سندش به تواتر رسیده است، مبنی بر اینکه؛ عالی‌ترین و بهترین این امت بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر صدیق و سپس عمر و بعد از او عثمان و چهارمین آنها علی است ﷺ.

زیرا ایشان معتقد بودند که جانشین پیامبر ﷺ بعد از او ابوبکر و بعد عمر و سپس عثمان و علی است و هر کس به خلافت آنها طعنه زند چنین کسی از الاغ طایفه‌اش گمراهر است!! و اهل بیت پیامبر ﷺ را دوست می‌دارند و آنها را ارج می‌نهند و وصیت پیامبر را درباره آنها حفظ می‌نمایند که روز غدیر خم فرمودند: «أذكرکم الله فی أهل بیتی، أذكرکم الله فی أهل بیتی»^۱.

«شما را درباره اهل بیتم سفارش می‌کنم و دو بار آن را تکرار فرمودند».

و همسران پیامبر ﷺ «امهات المؤمنین» را ارج می‌نهند، و معتقد هستند که آنان در آخرت نیز همسر پیامبر خواهند بود، خصوصاً خدیجه که مادر بیشتر فرزندان او بود و نخستین کسی بود که به او ایمان آورد و وی را یاری و پشتیبانی می‌کرد و نزد پیامبر ﷺ منزلتی عالی داشت. و بعد از او صدیقه دختر صدیق ﷺ، کسی که پیامبر ﷺ در حق او می‌گوید: «فضل عائشة علی النساء کفضل الثريد علی سائر الطعام»^۲.

«فضیلت و برتری عایشه ﷺ بر سایر زنهای دنیا همچون برتری آبگوشت ترید شده

۱- امام احمد این حدیث را در مسند خویش، مبحث: حدیث غدیر خم: (۴۱۹/۵) و ابن ماجه در مقدمه، مبحث فضیلت علی بن ابی طالب: (۱۱۶) و هیشمی طرق آن را در «مجمع الزوائد» در کتاب المناقب مبحث: «من کنت مولاه...» (۱۰۳/۹) آورده و ابن جملة: «أذكرکم الله فی أهل بیتی» بجز نزد ابی عاصم در کتاب: «السنه» با شماره (۱۵۵۱) هیچ کس نیاورده است.

۲- بخاری این حدیث را در کتاب المناقب، باب فضل عائشه ﷺ: (۳۷۶۹-۳۷۷۰) آورده و مسلم در کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل خدیجه (۲۴۳۱) و باب فضائل عائشه ﷺ (۲۴۴۶) و ترمذی در کتاب الأطعمه، باب ما جاء فی فضل الثريد: (۱۸۳۴) و امام احمد در مسندش: (۱۵۹/۶) این حدیث را نقل نموده‌اند.

بر سایر غذاهاست».

و از راه و روش رافضی‌ها که اصحاب رسول الله ﷺ را دوست نمی‌دارند و آنها را سب و دشنام می‌دهند بیزارند و دوری می‌جویند. و همچنین از ناصبی‌ها که اهل بیت پیامبر ﷺ را با گفتار و عمل خویش اذیت و آزار می‌دهند، دوری می‌جویند. و از آنچه بین صحابه رخ داده است سکوت می‌کند.

و هر کس با علم و آگاهی و با چشمان باز در سیره و رفتار آنها بنگرد، یقین پیدا می‌کند که آنها بعد از پیامبران بهترین مردم هستند، نه کسی بمانند آنها بوده و نه خواهد بود، و آنان پاکترین این امت هستند، امتی که نزد خداوند از همه امت‌های پیشین برتراند. و از اصول اهل سنت و جماعت این است که: کرامات اولیاء را تصدیق می‌کنند و اعمال خارق العاده که خداوند به آنها موهبت فرموده در علوم گوناگون و مکاشفات باور دارند، مانند آنچه که برای اصحاب کهف پیش آمده و یا آنچه برای اصحاب و تابعین و اولیای بعد از آنها رخ داده است، و این روند تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. و از اعتقادات اهل سنت و جماعت: پیروی نمودن از آثار پیامبر است ﷺ، خواه آثار باطنی باشد و یا ظاهری، و پیروی کردن از رفتار سابقین اولین مانند مهاجرین و انصار و همچنین پیروی کردن از وصیت پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، مِنْ بَعْدِي، تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعٌ، وَكُلُّ بَدْعٍ ضَلَالَةٌ»^۱.

«شما را به گرفتن راه من و راه خلفای راشدین - که هدایت شده‌اند - تشویق می‌کنم، به آن تمسک جوئید و این سفارش را با بن دندان عقل خود بگیرید، و شما را از راه‌های نو و جدید که برابر با راه من و خلفا نیست برحذر می‌دارم؛ زیرا هر نو و جدیدی (در دین) بدعت است، و هر بدعت گمراهی است».

۱ - ابو داود این حدیث را در کتاب السنه، باب لزوم السنه: (۴۶۰۹) و ترمذی در کتاب العلم باب ما جاء فی الأخذ بالسنه واجتناب البدع: (۲۶۷۶) و ابن ماجه در المقدمة، باب اتباع سنه الخلفاء الراشدين المهديين (۴۲). و امام احمد در مسندش: (۱۲۶/۴-۱۲۷). و ابن حبان در مقدمه، باب الإعتصام بالسنه (۵) و حاکم در مستدرک خویش (۷۵/۳) این حدیث را آورده‌اند و ذهبی هم با حاکم موافق است.

و می‌دانند که بهترین و راست‌ترین گفتار، کلام خدا است، و بهترین راه، راه و روش پیامبر ﷺ می‌باشد، و اینکه، کلام خدا را بر کلام غیر خدا ترجیح می‌دهند، و راه و روش پیامبر را بر هر راه دیگری ترجیح می‌دهند و به همین خاطر است که اهل کتاب و سنت نامیده شده‌اند.

همچنین اهل جماعت نامیده شده‌اند، زیرا جماعت یعنی اجتماع، و در مقابل آن تفرقه و جدایی قرار دارد.

اجماع هم یکی از اصولی است که اهل اصول دین بر آن تکیه می‌زنند. و اهل اصول دین بوسیله این سه اصل تمام اقوال و اعمال مردم را، چه ظاهری و چه باطنی را نگاه می‌دارند و آن را بررسی و طبقه‌بندی می‌کنند.

و اجماع منضبط، اجماعی است که سلف صالح بر آن اتفاق نموده‌اند زیرا بعد از آنان اختلافات زیاد شد و امت اسلامی از هم پاشید.^۱

تأثیرات منهج صحیح بر پایداری اعتقاد و میانه‌روی در آن

وقتی که منهج صحیح باشد در پایداری عقیده و متوسط بودن آن تأثیر می‌گذارد. زیرا هر کس و یا هر جماعتی ملتزم به منهج درست باشد، یقیناً اعتقاداتش راست و پا برجا خواهد بود، و با توفیقات الهی معتدل می‌گردد.

امام ابن تیمیه رحمته الله تأثیر منهج حق را در اعتقادات بیان نموده و می‌گوید:

«آنها در میان بقیه فرقه‌ها متوسط هستند - فرقه‌ی ناجیه - همانگونه که در میان بقیه امت‌ها هم وسط هستند، آنان نسبت به صفات پروردگار میان جهیمیه و مشبهه قرار گرفته‌اند، نه همچون جهیمیه اهل تعطیل صفات هستند، و نه مثل مشبهه اهل تمثیل می‌باشند.

و در زمینه افعال خداوند هم وسط هستند، یعنی میان قدریه و جبریه قرار دارند.

و در باب (وعید خداوند) میان مرجئه و وعیدیّه از قدریه و غیره قرار دارند.

و در باب (اسمای ایمان و دین) در میان حروریّه و معتزله از یک طرف، و میان مرجئه

۱- مجموع الفتاوی، ابن تیمیه: (۳/ ۱۵۱-۱۵۷).

و جهمیه از طرفی دیگر قرار دارند.

و نسبت به اصحاب رسول الله ﷺ میان رافضی‌ها و خوارج قرار گرفته‌اند.^۱

نتایج عملی منهج صحیح

منهج سالم و درست نتایج عملی‌ای دارد که واقعیت عملی امت را به حقیقت دین راهنمایی می‌کند و اخلاق ایمانی را در زندگی مسلمانان نمایان می‌سازد. و این نتایج عملی در توصیف امام ابن تیمیه از حیات و زندگی عملی اهل سنت و جماعت به خوبی نمایان است. آن گونه که می‌فرماید:

پیروان این منهج بوسیله این اصول امر به معروف و از منکر نهی می‌کنند، و اقامه حج و جهاد را واجب دانسته و جمعه و عیدها را با أمراء و فرمانروایان خواه خوب باشند و یا بد، به پا می‌دارند. و بر جماعت محافظت می‌نمایند. و نسبت به امت اسلامی احساس همدردی می‌نماید و برای امت نصیحت می‌کنند و معتقد به مفهوم و معنی این حدیث هستند که می‌فرماید: «المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً»^۲.

«مؤمن برای مؤمن همچون بنای ساختمانی است که برخی از آن دیگری را محکم می‌نماید و در این هنگام پیامبر ﷺ پنجه‌های دستش را به هم محکم نمود». و یا می‌فرماید: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ، وَتَرَاحُمِهِمْ، وَتَعَاطُفِهِمْ، كَمَثَلِ الْجَسَدِ، إِذَا اشْتَكَى عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ جَسَدِهِ بِالسَّهَرِ وَالْحُمَّى»^۳.

«مؤمنان در شفقت، دوستی و مهربانی با یکدیگر مانند اعضای یک پیکراند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضا بی‌قرار می‌گردند و تب می‌شوند». و به هنگام مبتلا گشتن به مصیبتی، صبر پیشه می‌کنند، و به هنگام سلامتی و خوشبختی، شکر پیشه می‌کنند، و به تلخی قضا و قدر راضی هستند.

۱- مجموع الفتاوی ابن تیمیه: (۳/ ۱۴۱).

۲- مسلم این حدیث را در کتاب البر والصله، باب تراحم المؤمنین و الخ (۲۵۸۵) و نسائی در کتاب الزکاه، باب اجر الخازن إذا تصدق بإذن مولاه: (۲۵۶۰) واحمد در مستدش: (۴/ ۴۰۴) آورده‌اند.

۳- بخاری این حدیث را در کتاب الادب، باب رحمة الناس والبهائم: (۶۰۱۱) و مسلم در کتاب البر والصله؛ باب تراحم المؤمنین و الخ: (۲۵۸۶) و امام احمد در مستدش: (۴/ ۲۷۰) این حدیث را آورده‌اند.

و به اخلاق و اعمال نیکو مردم را فرا می‌خوانند، و به معنی این حدیث باور دارند که می‌فرماید: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۱.

«کاملترین مومن کسی است که اخلاق نیکو داشته باشد».

و با کسی که قطع صله رحم نموده است. ارتباط برقرار می‌کند، و با کسی که آنان را تحریم اقتصادی کرده است، بخشش و عطایا می‌دهد، و با کسی که به آنان ظلم کرده است، عفو پیشه می‌کنند. و دستور می‌دهند که با پدر و مادر به نیکی و خوبی رفتار کنند. صله رحم بجا آورند، و با همسایه‌ها نیک رفتار باشند، به یتیمان احسان نمایند و به نادران و درماندگان و ماندگان در راه احسان نمایند. و از فخر فروشی و خود بزرگ بینی نهی می‌کنند و از تعدی و ظلم و فشار آوردن به مردم چه بر حق باشند و چه نباشند دوری می‌جویند.

و به اخلاق پسندیده و خوب دستور می‌دهند و از رفتارهای رذل و ناپسند دوری می‌جویند. و هر آنچه انجام می‌دهند و یا می‌گویند، بنابر قول قرآن و سنت رسول الله ﷺ است.^۲

جهاد صادقانه در راه عقیده

امام ابن تیمیه بعنوان مجدد قرن در ایمان و عقیده میان مردم بحساب می‌آید و این تجدید ایمان، برابر بود با جهادی طولانی، صبورانه و صادقانه که امام در اثنای کار خود با آن روبرو بود، و به انواع شکنجه و آزار مبتلا می‌گشت ولی او ثابت قدم بود و آن را تحمل نمود و مدام به حق و حقیقت دعوت می‌کرد.

امام ابن تیمیه رَحِمَهُ اللهُ در وصف آنچه میان او و دشمنانش به وقوع پیوست برای نمونه می‌گوید:

«هنگامی که جلسه دوم را در روز جمعه دوازدهم رجب برگزار کردند، و بیشتر شیوخ و علمای خود را که در جلسه نخست نبودند در آن جمع کرده بودند و علاوه بر آنها

۱- این حدیث قبلاً ترجمه و تخریج شده است.

۲- مجموع الفتاوی ابن تیمیه: (۳/ ۱۵۸-۱۵۹).

شیخ صفی الدین هندی را هم آورده بودند و گفتند: این بزرگترین این جمع و پیشوای همه آنها در علم کلام می‌باشد و در بین خود بحث و گفت‌وگو کردند و به اتفاق دست یافتند و با تمام قوا آماده شدند، که قبلاً در جلسه اول این چنین نبودند زیرا جلسه نخست بدون آمادگی و وقت قبلی بود، اگر چه این عدم آمادگی برای مخاطب هم بود، کسی که هم جواب‌گو بود و هم با او مناظره می‌شد و تنها از او سوال می‌شد!!

وقتی که جمع شدیم آنچه که قبلاً پرسیده بودند و خواسته بودند که جواب آن را به تأخیر بیان‌داریم، به صورت مکتوب با خود داشتیم.

حمد و ستایش خداوند را با خطبه ابن مسعود رضی الله عنه که خطبه (خطبه الحاجه) است خواندم و سپس گفتم:

خداوند ما را به اتحاد و ائتلاف دعوت نموده و ما را از تفرقه و جدایی نهی کرده است و در قرآن می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳)

«و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

و یا می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ (أنعام: ۱۵۹)

«کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند، و به دسته‌های گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، تو هیچ گونه رابطه‌ای با آنها نداری».

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ﴾ (آل عمران: ۱۰۵)

«و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند؛ (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنان رسید».

و خدای ما یکی است، کتاب آسمانی ما هم یکی است، و اصول دین هم تفرقه و اختلاف را نمی‌پذیرد، و من چیزی را می‌گویم که موجب اجتماع و اتحاد مسلمانان است، و چیزی است که سلف صالح بر آن اتفاق نظر دارند، اگر این جمع هم موافق آن بود که

خدا را سپاس می‌گوییم، و گرنه هر کس با من بعد از این مخالفت نماید، اسرار را هویدا می‌نمایم و نهائینها را بر ملا می‌سازم، و آراء و مذاهب فاسد را خواهم گفت، نظراتی که ملت‌ها و دولت‌ها را فاسد نموده است.

و من بلافاصله از طریق پُست به نزد حاکم وقت می‌روم و چیزهایی که در این مجلس خواهم گفت، به او می‌گویم، همانا برای صلح سخنی، و برای جنگ و دعوا هم کلامی هست.^۱

و معلوم و معین است که عزت از آن خدا و رسول و مؤمنین است، هر کس که باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران: ۱۳۹)

«و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید».

پس هر که مؤمن باشد او بلند پایه است، هر کس که باشد، و هر کس با خدا و رسولش دشمنی ورزد، خداوند در حق او چنین می‌گوید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾ (مجادله: ۲۰)

«کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می‌کنند آنها در زمره ذلیل‌ترین افرادند».

و بعد امام ادامه می‌دهد و می‌گوید:

هنگامی که من را به زندان بردند، آنچه که خود خواسته بودند، حکم کردند و اثبات نمودند و در حکم حکومتی به آن دستور دادند!! و آیا کسی از میان یهود و نصاری خواهد گفت که بگذار این حکم اجرا شود که حکمی قانونی و بجا است؟! تا برسد به اینکه بگویند این حکم، شرع محمد بن عبدالله است؟! این چیزی است که بچه‌ها هم می‌دانند که این حکم مخالف قانون و شرع محمد بن عبدالله می‌باشد.^۲

در ادامه امام می‌گوید:

سپس به من گفت: این حضار شاهد هستند و نوشته‌هایت هم دیده شده‌اند.

۱- مرجع قبلی: ص (۱۸۱-۱۸۲).

۲- مرجع قبلی: ص ۲۵۲.

۳- مرجع قبلی: ص ۲۵۳.

گفتم: شما در آن روز حاضر بودی؟ آیا در آن روز کسی از من نوشته‌ای یا محضری را دیده است؟ یا به من گفته شد: که بر علیه تو این شهادت داده شد، یا اینکه اصلاً از من کلامی و سخنی صادر شد؟ بلکه وقتی خواستم شروع کنم و حمد ثنای خدا را بگویم زیرا بنابر فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَا يَبْدَأُ فِيهِ بِالْحَمْدِ لَهِ فَهُوَ أَجْزَمُ»^۱.

«هر کار خیری که با حمد و ثنای خدا نباشد بی‌برکت می‌ماند، من را منع کردند و گفتند: حمد و ثنا را نگو بلکه فقط جواب را بدهید»^۲.

به ابن مخلوف گفتم: آیا جواب تو را بدهم یا جواب این مدعی را؟ - و هر یک از آنها چیزهایی را گفتند که بیشتر آنها دروغ بود - گفت: جواب مدعی را بده.

گفتم: شما، تنها حکم را صادر می‌کنید یا شما و این قضات؟
گفت: من به تنهایی

گفتم: شما خصم من هستی چگونه حکم تو بر من روا است؟ و درباره‌ی خصم بودن از من توضیح نخواستی، زیرا او از وجوه متعدد با من مخاصمه داشت که همه مردم می‌دانستند.

سپس گفتم: آنچه که با خط من نوشته شده است که قبول دارم، ولی درباره‌ی محاضر، کسانی که در آن شهادت داده‌اند، از راههای متعدد شهادتشان مردود می‌باشد که نمی‌توان شهادت آنان را قبول کرد، زیرا آنچه که بر سر آن شهادت می‌دهند، اهل شام خاص و عام می‌دانند که بر خلاف واقع و حقیقت شهادت داده‌اند^۳.

من ابن تیمیه‌ام، از چی می‌ترسم؟ اگر کشته شدم، جزو بزرگترین شهیدانم، و این سعادت‌ی خواهد بود در حق من که تا روز قیامت برایم بوسیله آن رضایت خدا می‌طلبند، و کسی که در راه کشتن من بکوشد تا روز قیامت نفرین می‌شود، و همه مردم و مسلمانان می‌دانند که من بخاطر حقی که بر محمد نازل شده است کشته می‌شوم. و اگر زندانی شوم، بخدا سوگند این از بزرگترین نعمتهای پروردگار خواهد بود، و من چیزی

۱- ابو داود این حدیث را در کتاب الادب باب الهدی فی الکلام: (۴۸۴۰)، و ابن ماجه در کتاب النکاح باب خطبه النکاح: (۱۸۹۴) و امام احمد در مسندش: (۳۵۹/۲) نقل نموده‌اند.

۲- مجموع الفتاوی: (۲۵۵/۳).

۳- مرجع سابق: (۲۵۶/۳).

ندارم که بخاطرش ترس داشته باشم، نه مدرسه، نه دارایی نه ریاست و نه هیچ چیز دیگر^۱.

امام در ادامه می‌گوید:

ولی این داستان ضررش به خود شما بر می‌گردد، کسانی که در شام برای ایجاد این مسأله کوشیدند، من خوب می‌دانم هدفشان این است که شما را مورد حيله و نیرنگ قرار دهند، و می‌خواهند مردم شما را فاسد کنند، و دولت را تباه نمایند، و برخی از آنها بسوی حکومت تاتار رفته‌اند، و بعضی هم در همان جا مانده‌اند، و همین‌ها هستند که می‌خواهند دین و دنیای شما را تباه گردانند، و من را پنهانی امام شما می‌خوانند، چون می‌دانند که من شما را پشتیبانی و نصیحت خواهم کرد، و این را بدانید که من خیر دنیا و آخرت شماها را می‌خواهم، این قضیه اسراری دارد که هر از گاهی کشف می‌گردد و گرنه میان من و مردم مصر هیچ عداوت و نگرانی نبود، و همیشه من مورد احترام و محبت همه آنها قرار داشتم چه اُمرا و چه مشایخ و قضات^۲.

تنها دعوتگر عقیده

هر کس که در راه دعوت به سوی توحید خالص و عقیده پاک صادقانه عمل کرده باشد. بدون شک در زمینه اتحاد و وحدت مسلمانان خالصانه قدم بر داشته است.

و این از بزرگترین مسائلی است که باید علما و دعوتگران در هر عصر و زمانه‌ای به آن توجه نمایند و آن را سر لوحه کار خود قرار دهند، و اینکه: وحدت و ائتلاف قرینه توحید، و جدایی و اختلاف قرینه‌ی هوی و بدعت و دو دلی است.

و ابن تیمیه واقعاً یک دعوتگر واقعی بسوی توحید خالص بود، و دعوتگر راستین بسوی عقیده پاک بود که مردم را از گمراهی می‌رهاند، و در عین حال یک دعوتگر واقعی بسوی اتحاد و همبستگی میان مسلمانان بود.

و از گفته‌های گوهر بار ابن تیمیه در این زمینه که به آن هم عمل نمود این بود که می‌فرماید: مردم همه می‌دانند که میان حنبلی‌ها و اشعری‌ها اختلاف و نفرت وجود داشت

۱- مرجع سابق: (۲۵۹/۳).

۲- مرجع قبلی: (۲۶۰/۳).

و من یکی از کسانی بودم که به شدت برای همبستگی مسلمانان می‌کوشیدم و خواستار اتحاد و وحدت آنان بودم و بعد از مدتی هیچ گونه نفرت و دو دستیگی میان مسلمانان نماند، و توضیح دادم که اشعری از بزرگترین علمای منتسب به امام احمد می‌باشد که پیرو و یار و یاور او بود همانگونه که اشعری خود در کتابهایش می‌گوید.^۱

وقتی که گفته‌های اشعری را بیان نمودم و حنبلی‌ها آن را شنیدند و دیدند، گفتند: این سخنان بهتر از سخنان شیخ موفق^۲ هست، و مسلمانان با این اتحاد کلمه خوشحال شدند، و آنچه که ابن عساکر^۳ در مناقب خود آورده بیان نمودم که می‌گوید: حنبله و اشاعره مدام متحد الکلام بودند تا زمان قشیری^۴ زیرا وقتی که در بغداد آن فتنه رخ داد، اتحاد از هم پاشید و این مشخص و معلوم است که در میان هر قوم و دسته‌ای خوب و بد وجود دارد.

با این وجود من هرگز در طول عمر خویش هیچ کسی را در زمینه اصول دین به سوی مذهب حنبلی فرا نخوانده‌ام و در سخنانم هم نگفته‌ام بلکه هر آنچه سلف صالح بر آن اتفاق نموده‌اند می‌گویم و گفته‌ام، و بارها به آنان گفته‌ام.

من به کسانی که با من مخالفت می‌ورزند سه سال مهلت می‌دهم اگر سخنی که موافق یکی از امامان سه قرن گذشته است آورد که بر خلاف سخن من است، من می‌پذیرم و قابل قبول است، ولی من هر چه که می‌گویم لفظ و گفتار خود آنان است که یا خود گفته‌اند و یا کسانی که به اجماع از طوایف و قبایل مختلف نقل نموده‌اند، آورده‌ام.^۵

۱- مرجع سابق: (۳/۲۲۷-۲۲۸).

۲- عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه المقدسی، موفق الدین دمشقی الحنبلی، مصنف کتاب «الغنی» سال ۶۲۰ هجری در دمشق وفات یافت، (سیر اعلام النبلاء: ۲۲/۱۶۵-۱۷۳).

۳- علی بن حسن بن هبة الله، ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی، مورخ و حافظ، سال ۵۷۱ هجری در دمشق وفات یافت (سیر اعلام النبلاء: ۲۰/۵۵۴-۵۷۱).

۴- عبدالرحیم بن عبدالکریم بن هوازن، ابونصر قشیری نیشابوری واعظ، به بغداد سفر کرد و در آنجا مشغول وعظ و ارشاد شد و در این میان نسبت به اشاعره تعصب زیاد بخرج داد و خشم حنبله را بر افروخت و بدین وسیله فتنه بزرگی در آنجا به وقوع پیوست، نظام الملک او را به اصفهان فرا خواند تا فتنه در بغداد خاموش گردد، و در سال ۵۱۴ هجری در نیشابور وفات یافت (سیر اعلام النبلاء: ۱۹/۴۲۴-۴۲۶).

۵- مجموع الفتاوی لابن تیمیه: (۳/۲۲۸-۲۲۹).

تأثیر پر برکت جهاد ابن تیمیه

خدا پر برکت نموده جهاد ابن تیمیه را، زیرا که آثار خوب و قابل ستایش را از خود بجا گذاشت و آنهم در مدرسه‌ای علمی و فکری کامل، که دارای منهج و اسلوب و روش منحصر به فرد خویش است.

از جمله این آثار، شاگردانش می‌باشد و در پیشاپیش آنها شیخ الاسلام ابن قیم الجوزیه قرار دارد.

حافظ ابن حجر عسقلانی می‌گوید:

بر اهل علم اگر عاقل باشند قبل از هر چیز واجب است که به سخن انسان از طریق نوشته‌هایش تامل و توجه نمایند و یا از زبان ناقلان مورد اعتماد بشنود.

و اگر ابن تیمیه بجز شاگرد باوفایش، ابن قیم هیچ اثر دیگری نداشته باشد که او از طریق کتابهای پر برکتش به هر دو گروه موافق و مخالف نفع رسانده است، کافی است برای بزرگواری و جایگاه خوب و عالی ابن تیمیه.^۱

شیخ الاسلام تفهنی حنفی می‌گوید:

انسان اگر با مردم معاشرت نداشته باشد، برای دستیابی به وضع و حال و اوصافش، باید به سراغ آثارش رفت، و اگر هیچ اثری هم نداشته باشد و یا در دسترس نباشد باید آن را از شاگردانش سراغ گرفت، و ابن تیمیه اگر هیچ چیزی بجز ابن قیم جوزی را نداشته باشد همین کافی است برای آنچه در مورد فضیلت و بزرگواری او گفته‌ایم.^۲

و از جمله این آثار گرانبها است، کتاب‌های با ارزش و زیاد او که به تعداد وفور منتشر شده‌اند.

و همچنین از آثار گوهر بار او است، دعا و ستایش بی‌پایان مؤمنین در هر کوی و برزن و در هر زمان و مکانی.

۱- «الشهادة الزکیه فی ثناء الأئمة علی ابن تیمیه» نویسنده: مرعی بن یوسف کرمی حنبلی: ص: ۷۴.

۲- مرجع سابق: (۸۲).

امام محمد بن عبدالوهاب

بزرگترین اثر بجا مانده از ابن تیمیه دعوت امام محمد بن عبدالوهاب می باشد:

بین عصر ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب رحمهما الله تقریباً چهار قرن فاصله وجود دارد، و این چهار قرن خالی از دعوتگران راه حق که پیرو عقیده اهل سنت و جماعت باشند نبود، منتهی هیچ کس بمانند محمد بن عبدالوهاب نتوانست راه ابن تیمیه را خصوصاً از لحاظ عملی ادامه دهد.

کتابهای ابن تیمیه و راه و روش او یک منهج کامل بود که محمد بن عبدالوهاب با تمام قدرت و توان خویش عزم به تجدید تمام شعبه‌های ایمانی بوسیله این آثار با پشتیبانی رسالت نبوی و در کنار حرمین شریفین نمود.

باورهای محمد بن عبدالوهاب

امام محمد بن عبدالوهاب در عصری ظهور کرد که به عصر جهل و خرافه پرستی مشهور بود، و این عصری بود که ارتباط مسلمانان با اساس و اصول علمی و اعتقادی خویش از میان رفته بود و این معضل باعث بوجود آمدن آثار زیر شده بود:

- ۱- جهل منتشر شده؛ و سبب کمی علم و آلوده بودن جو مجتمع.
- ۲- شیوع جهل و نادانی؛ و سبب آن مد شدن خرافات و اوهام و شیوع بدعت بود.
- ۳- اضطرابات و هیجان در رفتار و اعمال؛ و سبب آن نبود منهج و روش عملی بود.
- ۴- فرو رفتن در اختلافات؛ و علت آن ضعف ایمان، از بین رفتن حس برادری و عدم آگاهی به مصالح ملت بود.
- ۵- معجب گشتن به بیگانه؛ و سبب آن دور افتادن از اصالت و عدم اعتماد به نفس بود

- ۶- و چشم دوختن به مطامع خارجی، که سبب آن هم تمام موارد بالا بود.
- شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب یقین داشت که راه بیرون رفتنی از این تاریکی طولانی نیست مگر بوسیله نور قرآن و سنت پیامبر ﷺ، همچنین یقین داشت نخستین قاعده برای اصلاح جامعه، اصلاح عقیده و تجدید شعبه‌های ایمانی است؛ شیخ الاسلام

محمد بن عبدالوهاب رحمته الله بدان چیزی که به آن یقین داشت شروع کرد و به آن چیزی که کلید اصلاح بحساب می‌آمد که همانا اصلاح عقیده است، شروع نمود. محمد بن عبدالوهاب برای این کار اسلوب خاص خود را داشت که آنهم مختصر و مفید و خلاصه و محکم بود.

امام محمد بن عبدالوهاب رحمته الله می‌گوید:

خدا را و تمام فرشته‌گانی که با ما هستند و شماها را به شاهد می‌گیرم: من معتقد به آن چیزی هستم که فرقه ناجیه بدان معتقد بودند یعنی اهل سنت و جماعت: و آن عبارت است از ایمان به پروردگار، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران، زنده شدن پس از مرگ و ایمان به قضا و قدر خدا هر چه باشد، خوب یا بد. و از جمله ایمان بخدا است، ایمان به هر آنچه خداوند در توصیف خود گفته و آن را در قرآن و بوسیله پیامبر صلی الله علیه و آله نازل فرموده بدون تحریف و تعطیل، بلکه معتقدم که خداوند همانند ندارد و او شنوا و بینا است و هیچ یک از صفاتش که خداوند خود را به آن توصیف نموده نفی نمی‌کنم، و هیچ چیزی را تحریف نمی‌کنم و نسبت به اسماء و آیاتش ملحد نیستم، و برای او کیفیت قائل نمی‌شوم و صفاتش را به صفات مخلوقات تشبیه نمی‌کنم زیرا خداوند تبارک و تعالی آگاه به نفس خویش و دیگران می‌باشد و صادقترین کلام را و بهترین سخن را او دارا می‌باشد. خداوند خود را از آنچه مخالفین اهل تکلیف و تمثیل می‌گویند دور و مبرا می‌داند و از آنچه اهل تحریف و تعطیل از او نفی می‌کنند خود را مبرا می‌داند. خداوند می‌فرماید:

﴿سُبْحَنَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ ﴿١٨٢﴾﴾ (صافات: ۱۸۰-۱۸۲)

«منزه است پروردگار تو، پروردگار عزت (و قدرت) از آنچه آنان توصیف می‌کنند. و سلام بر رسولان! حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است». و باور و اعتقاد دارم که قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است که از جانب خدا آمده و بسوی او بر می‌گردد و خدا حقیقتاً به آن تکلم نموده است، و آن را بر عبد و رسول

خویش که امین بر وحی است و سفیر میان خدا و بندگان است حضرت محمد مصطفی ﷺ فرو فرستاده است.

و باور دارم به اینکه، خداوند هر کاری را که بخواهد و اراده کند، انجام می‌دهد، و هیچ چیزی بدون اراده او به وجود نمی‌آید، و هیچ چیز از مشیت او خارج نیست، و هیچ چیز در عالم نیست که از تقدیر خدا بیرون باشد، و هر چیزی با تدبیر او صورت می‌پذیرد، و هیچ کس از آنچه برایش تقدیر شده، کم و زیاد نمی‌شود.

و باور دارم به هر آنچه پیامبر ﷺ به آن خبر داده است، از آنچه بعد از مرگ رخ خواهد داد، پس ایمان و باور دارم به فتنه قبر و خوشی آن، و به برگشت روح به اجساد، در آن روز که مردم در برابر خداوند با بدنی برهنه، پا برهنه و با پیشانی سفید خواهند ایستاد، و در آن وقت خورشید به آنان نزدیک می‌شود، و میزانه‌ها گذاشته می‌شوند و اعمال بندگان را وزن می‌کنند:

﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۱۰۲) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿۱۰۳﴾ (مؤمنون: ۱۰۲-۱۰۳)

«و کسانی که وزنه اعمالشان سنگین است، همان رستگارانند! و آنان که وزنه اعمالشان سبک باشد، کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده، در جهنم جاودانه خواهند ماند.»

و در آن روز نامه اعمال پخش می‌گردد، برخی آن را با دست راست، و بعضی‌ها هم با دست چپ دریافت می‌کنند. و معتقدم به چشمه کوثر که به پیامبر ما هدیه شده است، آب آن از شیر سفیدتر است و از عسل شیرین‌تر، و ظروفی که بر آن قرار دارند به تعداد ستارگان آسمان است و هر که از آن بنوشد هرگز تشنه نمی‌گردد.

و ایمان دارم به اینکه پل صراط بر روی لبه جهنم قرار دارد و مردم به اندازه اعمالشان از روی آن می‌گذرند.

و ایمان دارم به شفاعت پیامبر ﷺ و اینکه او نخستین کسی است که شفاعت می‌کند و نخستین کسی است که شفاعتش پذیرفته می‌شود؛ هیچ کس شفاعت پیامبر را انکار نمی‌کند بجز اهل بدعت و گمراهان، شفاعت پیامبر ﷺ بعد از رضایت و اذن خداوند

صورت می‌پذیرد، همانگونه که می‌فرماید:

﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ (نجم: ۲۶)

«و چه بسیار فرشتگان آسمانها (با آن مقام و منزلتشان) شفاعت آنها سودی نبخشد مگر پس از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد». و خداوند تنها از توحید راضی است و بجز از اهل توحید به کسی اذن نمی‌دهد. و مشرکین نصیبی از شفاعت ندارند، همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿فَمَا نَفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّافِعِينَ﴾ (مدثر: ۴۸)

«از این رو شفاعت شفاعت‌کنندگان به حال آنها سودی نمی‌بخشد». و معتقد هستم به اینکه بهشت و دوزخ از جانب خدا خلق شده‌اند و هم‌اکنون وجود دارند و فناپذیر هستند.

و ایمان دارم به اینکه مؤمنین در روز قیامت با چشم سر پروردگار را رؤیت می‌کنند همانطور که ماه را در شب چهاردهم می‌بینند.

و ایمان دارم که محمد ﷺ خاتم پیامبران الهی است و اینکه ایمان هیچ کسی کامل نمی‌گردد مگر اینکه به رسالت او و نبوت او باور داشته باشد.

و معتقد هستم به اینکه، ابوبکر بزرگترین امت است بعد از پیامبر ﷺ سپس عمر فاروق و بعد عثمان ذوالنورین و بعد علی مرتضی و سپس بقیه عشره مبشره و بعد از آنها اهل بدر، سپس کسانی که در بیعه الرضوان شرکت کرده‌اند و بعد سایر اصحاب رسول الله ﷺ هستند.

و تمام اصحاب پیامبر ﷺ را دوست می‌دارم، و محاسن آنها را بر می‌شمارم، و برایشان رضایت می‌طلبم و از خدا برای آنها طلب غفران می‌نمایم، و از گفتن بدیهایشان زبان فرو می‌بندم، و سکوت می‌کنم درباره آنچه میان آنها رخ داده است، و معتقد به فضل و بزرگواری آنها هستم، همانگونه که قرآن می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ (حشر: ۱۰)

«پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حس و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی». و برای امهات المؤمنین که از هر گونه بدی و اعمال سوء بری و پاک هستند طلب رضایت می‌کنم.

و به کرامات اولیا و مکاشفاتی که دارند معتقد هستم، بجز اینکه آنها نمی‌توانند در حیطه کار خداوند و آنچه که فقط تحت قدرت خداوند می‌باشند دخالت داشته باشند. و برای هیچ احدی از مسلمانان شهادت بهشتی یا دوزخی بودن را نمی‌دهم، ولی برای نیکوکار آرزوی بهشت می‌کنم و از کسی که خرابکاری می‌کند خوف دوزخ رفتن را دارم. و هیچ کس از مسلمانان را بخاطر ارتکاب گناه تکفیر نمی‌کنم و او را از دایره اسلام خارج نمی‌نمایم.

و جهاد با هر امامی چه خوب و چه بد ادامه دارد و اقامه نماز جماعت پشت سر آنها جایز است، و امر جهاد از وقتی که خداوند پیامبر را مبعوث کرده تا آن روز که آخرین نفر از امت پیامبر دجال را خواهد کشت ادامه دارد، و بر این اساس نه ظلم و ستم ستمکار، و نه عدل دادگر، آن را منتفی نمی‌کند.

و معتقد هستم که اطاعت و فرمانبرداری فرمانروایان مسلمان چه خوب و چه بد باشند، واجب است، به شرطی که امر به گناه و معصیت نکرده باشند.

و هر کس خلافت را به دست گرفته باشد و مردم به خلافت او گردن نهاده باشند و به خلافت او رضایت داده باشند، و یا اینکه با زور اسلحه بر مردم غلبه کرده باشد و خود را خلیفه بنامد اطاعتش واجب و خروج بر آن حرام است.

و معتقد هستم که باید بدعت گزاران را مهجور قرار داد و از آنان فاصله گرفت تا اینکه توبه نمایند، و بر آنان بنابر ظاهر حکم کرده می‌شود و سرائر را به خدا موکول می‌کنیم، و معتقد هستم هر نوآوری در دین بدعت است.

و معتقد هستم که ایمان عبارت است از: اقرار با زبان و عمل به ارکان و باور قلبی، که این ایمان با طاعت افزایش می‌یابد و با گناه ناقص می‌گردد، و ایمان هفتاد و چند شعبه

است، بزرگترین آن گفتن شهادتین است و کمترین آن برداشتن چیزی است که سر راه اذیت مردم می‌کند.

و امر به معروف و نهی از منکر همانگونه که شریعت می‌گوید واجب است. آنچه در موارد بالا ذکر شد، عقیده‌ای کوتاه بود که من نوشتم در حالیکه مشغول بودم تا اطلاع پیدا کنید به آن چه من اعتقاد دارم. و خداوند بر آنچه می‌گویم گواه و شاهد است.^۱

امام محمد بن عبدالوهاب مدام به این عقیده پاک و منور مردم را فرا می‌خواند، و توحید را علیه شرک، و علم را علیه خرافات بسیج نموده بود. امام برای تبلیغ دعوت از راههای گوناگونی استفاده می‌کرد، مانند کلاسهای شخصی، وعظ و ارشاد برای عموم، فرستادن نامه برای مردم و یا برای افراد خاص، سفرهای تبلیغی، و کلاسهای درس.

و در این راه دشمنانش مدام برای او مشکل می‌تراشیدند و هر مقام و راهی را بر او می‌بستند، تا اینکه خدای تبارک و تعالی اذن نصر و پیروزی را نصیبش گردانید.

اهمیت دولت برای پیشبرد دعوت دینی

زمینه‌ای که برای امام محمد بن عبدالوهاب برای نشر دعوت اسلامی فراهم شده بود، برای هیچ یک از دعوتگران قبل و بعد از او وجود نداشته است، و این فضل خدا بر او و مردم بود در این جزیره و حتی در تمام عالم اسلامی، که دولت و حکومت را برای نشر دعوت و پیروزی عقیده توحیدی فراهم کرده است.

در این راه، امام محمد بن سعود رحمته الله امیر «درعیه» به خوبی از آن استقبال نمود و او را پشتیبانی کرد و هر چیزی که مانع دعوت او بود از سر راه برداشت. و به اُمراء نجد نامه نوشت و از آنان خواست که این دعوت را یاری دهند و آن را میان قبایل خود منتشر کنند.

و در زیر پرچم توحید، امام محمد بن سعود و فرزندان، رشد کردند تا اینکه زمینه

۱ - «الدرر السنية في الأجوبة النجدية» شیخ عبدالرحمن بن قاسم این کتاب را جمع‌آوری کرده است. (۱/ ۲۸-۳۰).

دعوت توحیدی در تمام این سرزمین استقرار پیدا کرد، و همچنین در احساء. و وقتی که امام عبدالعزیز بن محمد بن سعود به سلطنت رسید، راه پدرش را که همانا راه توحید بود ادامه داد.

گزیده‌ای از پیروزی‌ها

۱- فرستادن نامه‌های دو جانبه بنام مرد حکومت و مرد دعوت به سوی هر کس که رشد و ترقی را می‌طلبد:

حمد و سپاس برای خداوندی که قرآن را فرو فرستاد و آن را وسیله یادآوری خردمندان قرار داد، و توفیق را نصیب آنان نمود که منت پیمودن راه حق را بر آنان نهاد؛ تا جواب را دریابند. درود و سلام خداوند بر پیامبر ﷺ و بهترین مخلوقات و بر آل و اصحابش تا روز رستاخیز باد.

از عبدالعزیز بن محمد بن سعود و محمد بن عبدالوهاب به برادر دینی، جناب احمد بن محمد العدبلی البکلی خداوند او را از همه آفات دور بدارد و حسناتش را افزون و گناهانش را محو گرداند: سلام علیکم ورحمه الله وبرکاته. اما بعد: نامه شما به دستمان رسید، و از پرسشهای بسیار خوشحال گشتیم و آنچه که ما از دور دریافت کرده‌ایم و پرس‌وجوهای شما از نحوه کار ما و شیوه دعوت ما، ما را خوشحال و مسرور کرده است؛ ما می‌خواهیم به تفصیل این شبهه را برداریم، و قول راجح را با ذکر دلیل برای شما بازگو کنیم.

دینی که ما به آن ایمان داریم همانا دینی است که خداوند در حق آن می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ (آل

عمران: ۸۵)

«و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است».

و دعوتی که ما مردم را بسویش فرا می‌خوانیم، دعوت بسوی توحیدی است که خداوند خطاب به پیامبرش می‌گوید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یوسف: ۱۰۸)

«بگو: این راه من است، من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم! منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم!».

و یا می‌فرماید:

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (جن: ۱۸)

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

و چیزی که از مردم می‌خواهیم که از آن دوری کنند، همانا دوری جستن از شرک است.

همانگونه که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَهُ النَّارُ﴾ (مائده: ۷۲)

«زیرا هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است؛ و جایگاه او دوزخ است».

در ادامه می‌گویند:

اعتقاد حقیقی ما، عبارت است از تصدیق قلبی، و اقرار زبانی و رفتار و عمل جوارح، و گرنه منافقین با وجود اینکه می‌گویند: لا اله الا الله و نماز را اقامه می‌کنند و زکات را پرداخت می‌کنند و روزه می‌گیرند و به حج می‌روند، ولی در پایین‌ترین نقطه جهنم هستند.

و آنچه دربارهٔ اجتهاد فرموده‌اید: ما مقلدین کتاب و سنت و سلف صالح هستیم و پیرو معتمد اقوال ائمه اربعه، یعنی: امام ابوحنیفه النعمان بن ثابت، مالک بن انس، محمد بن ادریس، و احمد بن حنبل رحمهم الله هستیم.

و اما سواتان دربارهٔ حقیقت ایمان، ایمان همانا تصدیق قلبی است، و با اعمال نیک افزایش می‌یابد و با گناه ناقص می‌گردد، خداوند می‌فرماید:

﴿وَزَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا﴾ (مدثر: ۳۱)

«و بر ایمان مؤمنان بیفزاید».

و کاری نمی‌کنیم که مخالف منقول باشد، و یا عقل آن را نپذیرد، ولی منافقون چیزی می‌گویند که انجام نمی‌دهند، ولی ما آنچه که انجام می‌دهیم می‌گوییم:

﴿كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ (صف: ۳)

«نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی‌کنید».

با بت‌پرستان، همانگونه که پیامبر جنگید، می‌جنگیم، و هر کس که نماز را ترک کند و یا زکات را نپردازد با او می‌جنگیم همانگونه که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنان جنگید. ولی در این راه همان خواهد بود که ورقه بن نوفل به پیامبر فرمود: هر کس مثل آنچه تو آوردی بیاورد با او دشمنی، اذیت و آزار و از وطن خویش بیرون رانده می‌شود. و آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه زیاد باشد و فکر را مشغول کند. «والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته»^۱.

۲- فرستادن نامه‌های دعوی که امام عبدالعزیز بن محمد بن سعود بعنوان پیشوای دولتی که براساس دعوت بنیاد نهاده شده بود به تمام مردم می‌فرستاد. مانند این نامه که می‌نویسد: از عبدالعزیز بن سعود به سوی هر آن که این نامه را در می‌یابد خواه عرب باشد یا عجم و رومی اما بعد:

ما خدایی را ستایش می‌کنیم که بجز او معبودی بحق نیست و تنها او اهلیت ستایش کردن را دارا است، و از او درخواست می‌کنیم که بر حبیب خویش در میان مردم، و دوستش در میان بندگان و بهترین مخلوقش در روی زمین حضرت محمد مصطفی درود و سلام بفرستد، و نیز بر برادرانش که همانا پیامبران هستند و بر آل و اصحابش تا آن روز قیامت که خدا وارث زمین خواهد بود درود و سلام بی‌پایان خویش را بفرستد. بعد به حضورتان می‌رسانم که (محمد جانشین بر حق) به همراه حجاج پیش ما آمده و مدت زیادی نزد ما مانده است، و بر دین ما آگاهی کامل یافته و می‌داند که به چه چیزی مردم را دعوت می‌کنیم و بر سر چه با مردم می‌جنگیم و به چه امر می‌کنیم و از چه نهی می‌کنیم و حقایق تمام آنچه که پیش ما است، برادرمان محمد آن را بازگو خواهد کرد.

۱- مرجع سابق: (۱/ ۶۱-۶۴).

و در این جا ما بطور اجمال و خلاصه آن را برایتان می‌گوییم:
آنچه که ما بر آن هستیم، و مخالف را به سوی آن دعوت می‌کنیم، ما معتقد هستیم که عبادت نمودن خداوند حق خداوند بر بندگانش است و این حق را هیچ کس بجز خدا ندارد، نه فرشتگان و نه پیامبران، و هیچ کس حق ندارد برای جلب نفع و دفع ضرر غیر از خدا را فرا بخواند!! اگر چه پیامبر باشد یا فرشته و یا ولی، زیرا خداوند در کتاب خود می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ (۱۱) ﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُخِيرَ بِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ (۲۲) ﴿(جن: ۲۱-۲۲) تا آخر آنچه گفت.^۱

«بگو: من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم. بگو: (اگر من نیز بر خلاف فرمانش رفتار کنم) هیچ کس مرا در برابر او حمایت نمی‌کند، و پناهی جز او نمی‌یابم».
۳- آنچه که امام محمد بن عبدالوهاب در نامه‌ای که به شیخ فاضل آل مزید نوشته و می‌گوید «این امری که من را بخاطر آن مورد دشمنی قرار دادند و آن را انکار کردند. اگر از هر عالمی در شام و یا یمن و یا هر کشور دیگری پرسید می‌گوید: این حق است و دین خدا و رسولش همین است و بس، ولی من در اینجا نمی‌توانم بگویم زیرا حکومت راضی نیست، ولی محمد بن عبدالوهاب آن را اظهار کرده و می‌گوید زیرا حاکم و فرمانروای مملکت او راضی است و او را همراهی و پشتیبانی می‌کند، این سخن علما است که گمان می‌برم آن را شنیده‌اید و می‌دانید».^۲

و وقتی که امیر سعود بن عبدالعزيز بن محمد بن سعود وارد مکه گردید، برای علمای آنجا توضیح داد که هدف نخستین ابن عبدالوهاب، اخلاص در توحید خدا، و او را به تنهایی عبادت کردن و امر به معروف و نهی از منکر است.

شیخ عبدالله بن شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته‌الله می‌گوید: حمد و ثنا و ستایش شایسته پروردگار است و درود و سلام بر محمد مصطفی و بر آل و اصحاب و تابعین او باد، اما بعد:

۱- مرجع سابق: (۱/۱۴۳).

۲- «الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیه» جمع عبدالرحمن بن قاسم ص: (۵۹).

وقتی که ما جهادگران توحیدی در ظهر یکشنبه هشتم ماه محرم سال ۱۲۱۸ هجری وارد مکه مکرمه شدیم، و اشراف مکه، علماء مکه و عموم امیران حجاج از امیر جهادی، سعود، امان خواستند، زیرا همه آنها قبلاً تصمیم گرفته بودند که به همراه امیر مکه با امام سعود بجنگند و یا اینکه در حرم مکه جمع شوند و راه ورود به حرم را بر روی او ببندند، وقتی که امام لشکریان جهادی را دید که افزون گشته‌اند، در این هنگام به آنها امان داد، و لبیک گویان وارد حرم شدیم، در حالی که در امان بودیم، و سر تراشیده و یا کوتاه کننده بدون اینکه از کسی ترسی داشته باشیم، بجز خداوند یکتا.

و موقعی که لشکریان توحیدی وارد حرم گشتند، با وجود تعداد زیاد آنها، با ادب و با وقار بودند نه درختی را کردند و نه صیدی را صید کردند و هیچ خونی ریخته نشد بجز خون قربانی و یا آنچه خدا خون آن را از حیوانات بر ما حلال نموده بود.

و وقتی که مراسم عمره ما به اتمام رسید، روز یکشنبه به هنگام چاشتگاه مردم را جمع کردیم و امیر رحمته الله درخواست خویش را برای علما توضیح داد که از مردم چه می‌خواهند و بر سر چه با آنها می‌جنگند، و آن بجز توحید خالصانه خدا چیز دیگری نبود؛ و برایشان روشن کرد که با مردم تنها در دو مورد اختلاف نظر دارند:

- ۱- اخلاص در توحید خداوند، و شناخت انواع عبادت که دعاء نیز از جمله‌ی آنها است و تحقیق درباره معنی شرک، شرکی که پیامبر صلی الله علیه و آله بخاطر آن با مردم جنگید.
- ۲- امر به معروف و نهی از منکر، که در میان آنان از این مسأله فقط نامی مانده بود و بس، و آثار و رسم آن بطور کامل از میان رفته بود.

در نهایت با ما موافقت نمودند بر اینکه هر آنچه ما می‌گوئیم خوب است و با امیر بر سر کتاب و سنت بیعت کردند و امیر هم پذیرفت و همه آنها را مورد عفو خود قرار داد و هیچ مشقتی بر آنان وارد نکرد و نسبت به همه آنها مهربانی نمود خصوصاً بر علماء و به آنان فهماندیم که امیر به تک تک آنها و نیز به اجتماع آنها تصریح نموده که هر آنچه آنها بگویند که مستدل باشد و دلیل آن از کتاب و سنت و یا از سلف صالح مانند خلفای راشدین باشد از جانب ما قابل قبول است و ما مأمور به تبعیت از آن هستیم.

سپس مالیاتها و عادات جاهلی برداشته شدند و آلات تنباکو شکسته شدند و اعلام شد که اینها حرام هستند و اماکن حشیش و مشهور به اعمال فسق و فجور سوزانده

شدند، و دستور داده شد که بر اقامه نمازهای جماعت مواظبت داشته باشند و در اجرای آن تفرقه و اختلاف نداشته باشند بدین گونه که برای هر نماز پشت سر یک امام نماز بخوانند و امام هم از یکی از مذاهب چهارگانه تقلید کند.

در آن موقع اتحاد بوجود آمد و توحید در عبادت برقرار گشت و اُلفت و محبت ایجاد گردید و امیری بر آنان قرار داد، و سختی و مشقت برداشته شد، و بدون خونریزی، هتک حرمت کسی و ایجاد هر گونه مشقتی این کار به پایان رسید. «والحمد لله رب العالمین»^۱.

۱- مرجع قبلی: ص: (۱۲۳-۱۲۵).

کوششهای ملک عبدالعزيز بن عبدالرحمن آل سعود در زمینه دعوت

امامان آل سعود مدام دعوت توحیدی را در دوران حکمرانی خویش نصرت و یاری داده‌اند که این کمک‌ها از یکی به دیگری متفاوت بوده، یعنی به طور متناوب از لحاظ قوت و ضعف کمک‌ها از امیری به دیگری متفاوت بوده است، و همه آنها بر آن بودند که دولت و حاکمیت دور بزرگی در پایه‌ریزی دعوت اسلامی و جایگزین آن دارد. و این به معنی آن نیست که اگر حاکمیت نباشد دعوت اسلامی خاموش می‌شود، منتهی وقتی که دولت با اخلاص و علم و آگاهی کامل، امر دعوت را بر دوش بکشد، دولت توحید، وسیع‌تر گشته و هیبتی بزرگ و سلطنتی معنی‌دار پیدا می‌کند. و این واقعیت به خوبی در دوره حاکمیت ملک عبدالعزيز بن عبدالرحمن آل سعود رحمته الله نمایان می‌شود که دعوت توحیدی را یاری نمود و پرچم آن را به اهتزاز در آورد. شیخ محمد بن عبداللطیف، سعد بن حمد بن عتیق و عبدالله بن عبدالعزيز عنقری، عمر بن محمد بن سلیم، و محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف رحمهم الله می‌گویند:

«هنگامی که ناشکری و کفران نعمت میان مردم شایع گشت، دچار تفرقه و اختلاف گشتند، و باعث شد دشمنان بر آنان تسلط یابند و به عرفهای جاهلی گذشتگان مبتلا شدند تا اینکه خداوند در این اواخر امام عبدالعزيز بن عبدالرحمن آل فیصل را برایشان فرستاد که باعث زنده شدن دعوت اسلامی گشت و دشمنان را قلع و قمع نمود و بسیاری از مردم شهرها و بیابان‌نشینها به دعوت او پیوستند و رفتارهای گذشته خویش را ترک نمودند، و نیز باعث برگشت و توبه گناهکاران شد، و دین خدا دوباره در حرمین شریفین بر پا گشت»^۱.

مسأله عقیده نزد امام عبدالعزيز به خوبی نمایان بود، زیرا که می‌فرماید:

«ما را وهابی می‌نامند و مذهب ما را وهابی قلمداد می‌کنند به این اعتبار که گویا این یک مذهب خاص است، ولی این خطای فاحشی است که افراد کینه‌توز آن را تبلیغ می‌کنند زیرا ما مذهب جدیدی نداریم و عقیده ما همانا عقیده سلف صالح است و ائمه اربعه را احترام می‌گذاریم و هیچ تفاوتی میان شافعی، مالکی، حنبلی و حنفی نزد ما

۱ - «الدرر السنیة فی الاجوبه النجدیه» شیخ عبدالرحمن بن قاسم آن را جمع‌آوری کرده است: (۷/ ۲۸۴-۲۸۵).

نیست و همه آنها در نظر ما محترم هستند.

و این عقیده‌ای است که شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب به آن دعوت می‌نمود و عقیده ما نیز هست. و عقیده‌ای است که براساس توحید خداوند پایه‌ریزی شده و به دور از هر گونه شائبه و از هر گونه بدعتی است.^۱

ملک عبدالعزيز همگام با این که دعوت و عقیده توحیدی را در مملکت خویش گسترش می‌داد و تبلیغ می‌کرد، در خارج مملکت خویش نیز آن را به دو شیوه تبلیغ می‌کرد:

۱- فرستادن دعوتگران به بلاد دیگر.

۲- انتشار کتاب‌های توحیدی و عقیده اهل سنت و جماعت در آنها.

و از جمله کتابهایی که به دستور ایشان انتشار یافتند. کتابهای عقیدتی زیر بودند:
العقیده الواسطیه، التوسل والوسیلہ، منهاج السنہ، والعبودیہ، و این از تألیفات شیخ الاسلام ابن تیمیہ می‌باشند.

و کتاب: «مجموعه التوحید» این مجموعه‌ای است که شیخ الاسلام ابن تیمیہ، شیخ محمد بن عبدالوهاب، شیخ عبدالرحمن بن حسن، شیخ سلیمان آل الشیخ - نوه محمد بن عبدالوهاب - شیخ عبدالله عنقری، شیخ عبداللطیف بن عبدالرحمن و شیخ سلیمان بن سحمان آنرا جمع‌آوری نموده‌اند.

و کتاب «لمعه الاعتقاد» ابن قدامه و کتابهای دیگری در زمینه عقیده اهل سنت و جماعت.

به همین خاطر، یعنی به خاطر اینکه سلطه و حاکمیت در اختیار دعوت اسلامی بود، یعنی دعوت شیخ محمد بن عبدالوهاب، که باعث زنده شدن عقیده اهل سنت و جماعت گشت موقعیتی برای انتشار و شکوفایی آن وجود داشت که دعوتگران دیگر نداشتند، و از وقتی که امام محمد بن عبدالوهاب پرچم این دعوت را برافراشت و با آگاهی و بصیرت کامل بسوی آن دعوت نمود، این دعوت بدون وقفه در شبه جزیره عربستان گسترش می‌یابد و در تمام ممالک اسلامی پیشرفت می‌کند، و به حمد خداوند در مدارس فکری و

۱ - «الملك الراشد» نویسنده: عبدالنعم الغلامی: ص (۳۶۹).

دعوی همچنان با نشاط و طراوت کامل دارد پیش می‌رود. انتشار دعوت اسلامی در عصر و قرن جدید اسباب و علتهای مختلفی داشته است و در پیشاپیش این علل می‌توان دعوت احیاگرانه‌ی امام محمد بن عبدالوهاب را نام برد که ایشان اقدام به احیا نمودن عقیده اهل سنت و جماعت کردند و آل سعود مدام و پشت سر هم در تمام دوران حاکمیت خویش آن را یاری و نصرت داده‌اند از محمد بن سعود گرفته تا به امروز.

و مدام دعوت اسلامی، عربستان سعودی را در تمام جوانب از اعتقاد و اجتهاد گرفته تا جهاد و سلوک و را حکومت می‌کند.

عقیده توقیفی و جامع و گسترده^۱

اگر پرسیده شود که چرا عقیده اسلامی در طول قرون متمادی خود همچنان از قرن اول سپس قرنهای چهارم، و پنجم، و ششم، تا عصر ابن تیمیه، و عصر بعد از ابن تیمیه تا به امروز بر اصول اولیه خود باقی مانده در حالی که در زمینه فقهی اختلافات وجود دارد و مدام در حال تغییر است.

جواب:

اولاً: چیزی که مردم را دور هم جمع می‌کند همانا اصول حق می‌باشد که هر چه قدر مکان و زمان متغیر باشد و یا در زمینه فقهی متفاوت باشند باز هم همان اصول حق است که می‌تواند وحدت کلمه را میان مردم ایجاد کند.

نصوصی که تا اینجا نقل کردیم و نصوصی که مفهوم عقیده اسلامی را نزد ائمه اربعه، ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و غیره بیان می‌کند، تنها یک مفهوم نیست، بلکه به همراه مفهوم لفظ هم وجود دارد و این خود دلیل است بر اینکه:

أ - این نصوص از دو منبع اصلی و معصوم که همانا قرآن و سنت هستند گرفته شده‌اند.

ب - و دلیل است بر صحت منهج و روش علمی درست در اعتقادات.

ج - و دلیل است بر التزام دقیق به منهج.

حق در هر زمان و مکانی حق است و تغییر نمی‌کند، وقتی که تلقی از منهج، صحیح باشد و فهم آن دقیق باشد و صادقانه به آن ملتزم باشیم، مردم حق را می‌پذیرند اگر چه میان آن قرن‌ها اختلاف وجود داشته باشد، مثلاً پیامبران همگی بر یک اصل اجتماع کرده‌اند و آن اصل متدین بودن است، اگر چه بعضی از آنها همدیگر را هم ندیده‌اند و قرن‌ها از هم دور بوده‌اند: همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ (شوری: ۱۳)

۱ - موارد زیر در مقدمه کتاب «شرح العقیده الطحاویه» گرفته شده است، نویسنده: ابن ابی العز، تحقیق: دکتر عبدالله الترمکی و شیخ شعیب ارناؤوط؛ چاپ (۱۴۰۸) ص (۴۱-۴۵).

«آیینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید!».

و مسلمانان نیز مأمور شده‌اند که به انبیاء اقتداء نمایند و بر همان اصول پایبند بمانند.

۲- عقیده، یک مذهب اجتهادی نیست بلکه میزان ثابتی است که دچار دگرگونی و تغییر نمی‌شود، عقیده، شناخت مراد خداوند تعالی از دیانت، بعثت پیامبران، نزول کتابهای آسمانی، و خلق انسان و جن و سپس استقامت بر آنها و عمل به مضمون آنها است.

و پیامبر به عنوان یک قدوه بحساب می‌آید در شناخت علم خدا و در عمل به مقتضای آن.

صحابه به پیامبر ﷺ اقتدا نمودند سپس قرنهایی که گواهی حق به آن داده شده‌اند و براساس اعتقاد حق به پیامبر ﷺ اقتدا نمودند.

خداوند در هر عصر و زمانه‌ای امامان و پیشوایانی را برای تبیین اعتقاد صحیح که همانا عقیده توقیفی و جامع و گسترده است، فرستاده است.

و بعنوان فصل الخطاب، که همانا اعتقاد صحیح، تفاوت میان حق و باطل است، می‌توان گفت: کسانی که ملتزم به این عقیده بوده‌اند، پابرجا و استقامت داشته‌اند، و در علم و دعوت و در میدان فرمانروایی و عمل و جهاد هم صالح بوده‌اند و هم اصلاح کرده‌اند.

ولی هر کس از این راه منحرف شده باشد، دچار اختلاف و تفرقه گشته و فهم آنان عقیم مانده و اقوال و رفتارشان دچار اضطراب و ناهماهنگی گشته و در نهایت هم خودشان فاسد گشته‌اند و هم جامعه را به تباهی برده‌اند. خداوند در این زمینه می‌فرماید.

﴿فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ (یونس: ۳۲)

«با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟!».

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید:

طریقه اهل سنت و جماعت همانا دین اسلام است، اسلامی که خداوند بخاطر آن محمد را به عنوان رسول خویش به آن مبعوث نمود، ولی هنگامی که پیامبر ﷺ خبر داد

که امتش دچار اختلاف و چند دستگی می‌شود و به هفتاد و سه فرقه می‌رسند و همه آنها در دوزخ هستند مگر یکی از آنها، و آن دسته‌ای هستند که ملتزم به جمع و جماعت مسلمانان هستند^۱. و در حدیثی دیگر می‌فرماید: آن فرقه‌ای که نجات یافته‌اند همانهایی هستند که بر طریقه من و اصحاب من رفته‌اند^۲.

بنابراین کسانی که با اسلام خالص و بدون شائبه تمسک جسته‌اند همانا اهل سنت و جماعت می‌باشد که در میان آنان، صدیقین، شهداء و صالحین وجود دارند، و در میان آنان پیشوایان هدایتگر و کسانی که دارای مناقب ماثور و فضایل بی‌حد و حساب وجود دارد، و نیز در میان آنان امامانی وجود دارد که تمام مسلمانان به علم و درایت و هدایت آنان اجماع دارند و آنان همان گروه پیروزی هستند که پیامبر ﷺ در حق آنان فرمود: «لا تزال طائفة من أمتي على الحق ظاهرين، لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى تقوم الساعة»^۳.

در ادامه می‌گوید:

نائب السلطان از ابن تیمیه پرسید که اعتقاد چیست؟

ابن تیمیه گفت:

اعتقاد مال من نیست، و مال آن کسی که از من بزرگتر است هم نیست، بلکه اعتقاد از خداوند گرفته می‌شود و از پیامبر ﷺ و آنچه که سلف صالح بر آن اجماع نموده‌اند که آن هم از کتاب و سنت و احادیث بخاری و مسلم و غیر از آن از احادیث معروف و ثابت از سلف گرفته می‌شود^۴.

ابن تیمیه باز هم می‌گوید:

«نه به خدا سوگند، احمد بن حنبل هم در این زمینه اعتقاد بخصوصی ندارد، بلکه این

۱- ابوداود در کتاب السنة، مبحث شرح السنة (۴۵۹۷). ترمذی در کتاب الإیمان، مبحث: ما جاء في افتراق هذه الأمة (۲۶۴۰، ۲۶۴۱)، وابن ماجه كتاب الفتن، مبحث: الفتراق الأمم (۳۹۹۳)، وأحمد در مسندش (۱۰۲/۴)، ودارمی در کتاب السير، مبحث: في افتراق هذه الأمة (۲۵۲۱).

۲- ترمذی در کتاب الإیمان، مبحث ما جاء في افتراق هذه الأمة (۲۶۴۱)، طبرانی در معجم الصغیر، مبحث: من اسمه عيسى (۷۱۱).

۳- «مجموع الفتاوى» ابن تیمیه: (۱۵۹/۳): ترجمه و تخریج این حدیث قبلاً گذشت.

۴- مرجع سابق: (ص: ۲۰۳).

اعتقاد سلف صالح و امامان اهل حدیث می‌باشد، و باز هم گفتم این اعتقاد رسول الله است و هر کلمه و لفظی که گفته باشم، آیه یا حدیثی و یا اجماع سلف صالح را در کنارش آورده‌ام و ذکر کرده‌ام که چه کسانی این اجماع را از سلف نقل کرده‌اند، از جمیع فرق مسلمانان از فقهای اربعه گرفته تا متکلمین و اهل حدیث و صوفیه^۱.

۳- بیداری اسلامی معاصر باید برای بازگشت به دین براساس این عقیده توقیفی و جامع بنیان گذاری شود، و باید به خوبی به پایتخت اصول عقیده منجیه برگردد، زیرا ساختمان هر فکری مادام که براساس عقیده منجیه نباشد، فرو خواهد ریخت اگر چه بنیان آن سر به فلک هم کشیده باشد، و پهنا و وسعت آن هر چه قدر وسیع باشد باز هم تاریکی و ظلمت بال خود را بر آن خواهد کشید، اگر به نور عقیده منجیه روشن نشده باشد.

این عقیده برحق جدید است که صدای اسلام خواهی را نشان می‌دهد که چگونه ایمان بیاورند؟ چگونه اسلام را بفهمند و چگونه عمل نمایند؟!

و این عقیده است که به مسلمانان یاد می‌دهد چگونه مردم را براساس منهج صحیح و درست بسوی اسلام دعوت نمایند، و چگونه فتوا دهند، و مردم را با رفق و و مهربانی دعوت نمایند، و نسبت به علما و امامان گذشته با احترام و وقار برخورد نمایند، و به آن اقتدا نمایند، و از خداوند برای آنان طلب رضایت کنند.

و نیز چگونه بر وحدت و یکپارچگی جماعت محافظت نمایند، چه بسیار زیاد امام ابن تیمیه رحمته الله در هر مجلسی این مساله را گوشزد می‌کرد و می‌گفت: خداوند به ما دستور داده است که بر جماعت و وحدت تکیه نمائیم و ما را از تفرقه و جدایی بر حذر داشته است، خدای ما یکی است، پیامبر ما یکی است و کتاب ما هم یکی است و در اصول دین هم میان سلف و ائمه اسلام خلافتی وجود ندارد. و در آن اختلاف و افتراق جایز نیست چون خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۲ (آل عمران: ۱۰۳)

۱- مرجع سابق: ص: (۱۸۹).

۲- «مجموع الفتاوی» نویسنده: ابن تیمیه: (۲۰۵/۳).

«و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید».

امام باز می‌فرماید: هر گاه مسلمانی وارد شهری از شهرهای مسلمانان شد، بر او واجب است که با آنان نماز جمعه و جماعت بخواند و دوستدار مؤمنین باشد و با آنان دشمنی نرزد اگر چه ببیند بعضی از آنان گمراه و سرگردان باشند، اگر توانست آنان را راهنمایی و هدایت می‌کند و گرنه خداوند بیش از توانایی و وسعت انسان تکلیف نمی‌کند^۱.

و علاقه و رابطه در منهج اسلامی میان توحید خداوند و وحدت جماعت بسیار تنگاتنگ و وثیق است.

و پیامبر ﷺ میان توحید خدا و وحدت جماعت رابطه برقرار کرده و به هم وصل نموده است: «إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لَكُمْ ثَلَاثًا، وَيَكْرَهُ لَكُمْ ثَلَاثًا، يَرْضَى لَكُمْ: أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأَنْ تَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفْرُقُوا، وَأَنْ تَنَاصَحُوا مِنْ وَلَاءِ اللَّهِ أَمْرَكُمْ، وَيَسْخَطَ لَكُمْ: قِيلَ وَقَالَ وَإِضَاعَةَ الْمَالِ، وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ»^۲.

«خداوند از سه چیز شما خوشحال می‌شود، و از سه چیز ناخشنود می‌گردد: دوست دارد که شما خدا را پرستش کنید و برای او شریک قرار ندهید و اینکه به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید، و اینکه به فرمانروایتان نصیحت کنید. و خشمگین می‌شود از اینکه دچار قیل و قال شوید، و اینکه دارایی و اموال خویش را ضایع کنید و از سوال پرسیدن زیاد».

۱- مرجع سابق: ص: (۲۸۶/۳).

۲- امام احمد این حدیث را در مستندش آورده است: (۳۶۷/۲).

قواعدی مهم برای جستجوی مسائل عقیدتی

برای کسانی که به کتابهای سلف در زمینه اصول دین اهتمام می‌ورزند و نیز آنان که در این زمینه تحقیق و بررسی می‌کنند، منهج و روش ائمه سلف رحمهم الله در دراستی مسائل عقیدتی، و مناقشات با مخالفین و رد بر آنان به خوبی روشن و آشکار است. بنابراین مناسب دیدم که این رساله را با آوردن اهم قواعد و قوانین در رابطه با آن منهج به پایان ببرم، که آن هم برگرفته از مقدمه کتاب (شرح العقیده الطحاویه) نوشته: ابن ابی العزّ می‌باشد.^۱ که امیدوارم برای کسانی که به این موضوع اهتمام می‌دهند مفید باشد.

۱- قرآن منبع ادله نقلی و عقلی است.

قرآن کریم در بر گیرنده دعوت بسوی توحید خداوند است، و در آفاق و انفس، دلایل توحید را پخش و منتشر کرده است، و دیدگاه و نظر انسان را به آن متوجه ساخته است و او را واداشته است که به آن توجه نموده و فکر نماید. و با دلایل عقلی صفات خداوند را اثبات نموده است و پیامبرانش را تصدیق نموده و مسأله معاد را مهر تایید گذاشته، و دیگر موارد اصول دین را نیز تصدیق کرده است، و مخالفت‌های مشرکین را جواب داده و شبهات آنان را بخوبی کشف و بر طرف نموده است و اقوال و گفته‌هایشان را نقض نموده و گمانهایشان را از میان برداشته است.

و این دلایل، دلایل شرعی هستند زیرا شرع بر آن دلالت نموده و بر آن رهنمایی می‌کند. و این دلایل عقلی نیز هستند، زیرا صحت و درستی آن بوسیله عقل فهمیده می‌شود. پس هر گاه خداوند به چیزی خبر داد و با دلایل عقلی بر آن دلالت نمود، بوسیله خبر، مدلول علیه می‌شود و با دلیل عقلی هم ثابت است زیرا که بوسیله دلیل عقل معلوم می‌شود، بنابراین آن مسأله هم با دلیل سمعی و هم با دلیل عقلی ثابت می‌گردد، و هر دوی آنها در دلالت قرآن که دلالت شرعی نامیده می‌شود وجود دارد.

سلف آنجا که علم کلام را نقد کرده‌اند، براساس منهج و روش عقلی، آن را نقد نکرده‌اند بلکه با مقیاس‌های شرعی آن را رد کرده‌اند، زیرا دلایل شرعی، دلایل عقلی هم بحساب می‌آیند و این بلیغ‌تر و کاملتر از ادله متکلمین است، علاوه بر اینکه دلایل شرعی

۱- «شرح العقیده الطحاویه» ص: ۱۴-۳۴، چاپ اول ۱۴۰۸ ه. تحقیق: د: عبدالله بن عبدالمحسن التركي و شیخ شعیب ارناؤوط.

آن مغالطه کاریهای متکلمین را هم ندارد.

و این دلایل با اسلوبی روشن و پیشرفته که دارای سرزندگی و قدرت است ظاهر می‌شود و با آوردن دلایل و مثالهایی از واقعیت زندگانی انسان، و آنچه که زندگی انسان را در بر گرفته تقدیم شده هر چند نوع زندگی، جنس، محیط و دوره و زمانه آن هم متفاوت باشد. و این اسلوب از هر روش دیگری بلیغ‌تر و تاثیراتش در نفس انسان از هر اسلوب دیگری بیشتر است، و در آن مجال بیشتری برای عقل وجود دارد که اندیشه‌ها و کارکردهای خویش را در آن بکار گیرد، البته به علاوه اینکه در این راهکار یک نوع ضمانت وجود دارد که رفتن در این مسیر را بدون لغزش و انحراف تضمین می‌کند.

خداوند عقلها را با یک صفت عام برای فهمیدن آنچه که شرعاً مطلوب است آماده کرده است؛ و به آن چیزهایی بخشیده است که باعث می‌شود از فطرت‌های ناپاک و تابع اهواء دور شده و با فطرت‌های بی‌آلایش مرتبط گشته و با آیات آفاق و انفس در آمیزد، سپس خداوند آن را با کتاب و سنت تکمیل گردانید.

در این زمینه، سلف صالح با قرآن کریم و سنت پیامبر ﷺ اکتفا کرده‌اند و آن دو را بعنوان تنها منبع هدایتگر و راهنما برگرفته‌اند، و از آیات قرآن قواعد نظری و عقلی استنباط کرده‌اند، و از همه مردم بهتر و تواناتر مسائل اعتقادی را توضیح می‌دادند و آن را با دلایل و برهان قاطع محکم می‌نمودند و هر سوال و مسایل شک برانگیز را جواب می‌دادند.

۲- تبعیت و پیروی نمودن از سلف صالح در تفسیر نصوص

منظور از سلف صالح، اصحاب و تابعین سه قرن اولیه اسلامی است که مقید به کتاب و سنت بودند هم از جانب روحی و هم از جانب نص؛ نه آن کسانی که اهل بدعت بودند مانند خوارج، قدریه، معتزله و دیگر فرق از این دسته.

رای آنان بدین خاطر پذیرفته می‌شود، چون آنان دارای قلبی نیکوکار و عملی عمیق بودند، و کمتر بر خود تکلف می‌نمودن، و به توفیق الهی نزدیک‌تر بودند، زیرا خداوند به آنان ذهنی روشن و علمی گسترده بخشیده بود، و قوه ادراک داشتند و دارای اهدافی نیکو و تقوای بیشتری بودند، و از همه بالاتر به عهد نبوت نزدیک بودند، بنابراین طریقه و راه

آنان از همه بهتر و راه و روش دیگران با راه و منهج آنان همسان نخواهد بود و هرگز نزدیک راه آنان نیست.

۳- ایمان به مسائل غیبی، منوط به خبر صادق است

مسایلی که حس آدمی نمی‌تواند آن را دریابد، و نمی‌توان آن را تجربه کرد، و بوسیله مقدمات عقلی هم نتوان به واقعیت آن دست یافت مانند امور غیبی، در این صورت آگاهی پیدا کردن بر این امور تنها از طریق خبر صادق ممکن است که آن هم به نوبه خود باید توسط معجزاتی که از عالم غیب بر انسانها وارد می‌شود، و توسط خالق این هستی پایه‌ریزی شده است، فهمیده شود.

بنابراین آنچه که خدا و رسولش در زمینه غیب گفته‌اند، به آن ایمان می‌آوریم به همان اندازه که خدا و رسول خبر داده‌اند بدون اینکه لفظ و معنی را از همدیگر جدا سازیم، و یا بدون اینکه بر معنی لفظ چیز دیگری بیفزاییم، و بدون هر گونه انکار و دور کردن معنی و لفظ از همدیگر، و از مواردی که دستور داده شده که از آن دوری جوییم، جستجو در اموری غیبی است که شرع دستور داده به آن ایمان بیاوریم بدون اینکه کیفیت آن بیان شود. و برخی از این موارد حتی در عالم حس نمونه و شاهدی هم ندارد مانند سوال نمودن از هنگام روز رستاخیز که چه وقت خواهد بود؟ و یا سوال از روح؟ و از مدت زمان این امت که تا چه وقت خواهد بود؟ و امثال این پرسشها که جواب آنها بجز بوسیله نقل فهمیده نمی‌شود، پس این گونه موارد بدون بحث و جدل واجب است که به آن ایمان آورد.

۴- تقسیم نمودن توحید به ربوبیت و توحید الوهیت و وجوب تصدیق آنها

توحید نزد سلف صالح دوگونه است:

اول: توحید ربوبیت: توحید ربوبیت عبارت است از اعتقاد به اینکه پروردگار این هستی یکی است و بیشتر نیست: و او خداوندی است که فطرت‌های سلیم براساس اقرار به آن خلق و ایجاد شده‌اند، و براساس گردن کج بودن برای او و ایمان به اسماء و صفاتی

که برای او در قرآن و سنت آمده است، پس توحید اُسماء و صفات بطور اجمال داخل در توحید ربوبیت است، ولی به هنگام تفصیل، قسم سوم را می‌سازد، خصوصاً موقعی که بخواهیم جواب گروههایی را بدهیم که معتقدیم به ربوبیت خدا هستند منتهی صفات را انکار می‌کنند مانند، جهمیّه و معتزله.

دوم: توحید الوهیت: معنی توحید الوهیت این است که خداوند به تنهایی عبادت و پرستش شود و منکر عبادت غیر خدا بود، و با این نوع، معنی کلمه توحید یعنی: «لا اله الا الله» تحقق پیدا می‌کند.

و این نوع از توحید، دعوت هر پیامبری برای قومش بوده، از حضرت آدم عليه السلام گرفته تا حضرت خاتم الانبياء، و به همین خاطر خداوند مخلوقات را خلق نموده است و بهشت و دوزخ را ایجاد کرده و مردم را به دو گروه سعادت‌مند و نگون بخت تقسیم کرده، و ایمان هیچ کس قابل قبول نخواهد بود مگر با اقرار به توحید الوهیت، هم قولاً و هم عملاً، و این نوع دوم، توحید ربوبیت را هم در ضمن خود دارد.

قرآن کریم به این نوع از توحید اهتمام بس شایانی ورزیده است و دلایل و براهین عقلی و صحیح زیادی بر آن آورده است، زیرا شرکی که در تمام ملتها بوقوع پیوسته است در این نوع بوده است چون اکثر مشرکین در تمام امتها به ربوبیت خداوند معتقد بودند، ولی به همراه اقرار به ربوبیت او در عبادت او شریک قرار می‌دادند!!.

۵- اثبات اُسماء و صفات به همراه اقرار نمودن به معنی آنها بدون توجه به کیفیت آنها

مبحث ذات و صفات از مهمترین موضوع اصول اعتقاد است که مورد بحث قرار گرفته است و فلاسفه و متکلمین در آن به اضطراب تشّت افتاده‌اند، برخی از آنان، صفات را بکلی نفی کرده‌اند، و برخی به اُسماء اقرار نموده‌اند و صفات را نفی کرده‌اند، و برخی نیز اُسماء و صفات را قبول دارند لیکن قسمتی از آن را رد می‌کنند و یا تاویل می‌کنند و معنی آن را از ظاهر آن تغییر می‌دهند.

ولی مذهب سلف در این زمینه این است: ایمان به تمام آنچه که در قرآن آمده و سنت به آن نطق نموده بدون هر گونه کمی و کاستی و زیادتی و معتقد هستند به هر آنچه

این دو منبع از ذات و صفات نقل کرده‌اند بدون افزایش و نقصان و یا هر گونه تجاوز به ساخت مقدس آنها و یا هر گونه تاویلی که مخالف معنی ظاهری آن باشد.

عصر صحابه و تابعین سلف و ائمه بر همین منوال گذشت که بطور مطلق تسلیم تمام آنچه در قرآن و سنت در زمینه ذات و صفات آمده است، بودند، و حتی در یک مسأله‌ی آن تنازع و بحث نداشتند، بلکه همه‌ی آنها بطور مطلق موافق آن چیزی بودند که قرآن و سنت می‌گویند، حرف آنان یکی بود، نه آن را تاویل می‌کردند و نه آن را از جایگاه خود تحریف و دور می‌کردند.

آنان معتقد بودند که اُسماء و صفات خداوند توقیفی هستند و جایز نیست که چیزی را بر خدا اثبات و یا نفی نمود مگر با اذن شرع، یعنی آنها هیچ چیزی را برای خدا ثابت نمی‌کردند، مگر آنچه خدا خودش برای خود گفته بود و یا پیامبر فرموده بود، و هر آنچه برای خدا ثابت شده از اُسماء و صفات، مشابه هیچ چیزی از مخلوقاتش نیست، و هیچ چیزی هم مشابه او نیست، بلکه تمام صفات کمالی که برای خدا در نصوص صریح آمده مختص ذات باری تعالی است، و هیچ احدی از مخلوقاتش شریک وی نمی‌گردد، و اگر می‌بینیم که اسماء و صفاتی هستند که برای خدا بکار برده می‌شود و در عین حال برای مخلوق هم کاربرد دارد، این تنها اشتراک در عموم لفظ است، و گر نه در حقیقت صفت با هم متفاوت هستند، زیرا لازم نیست وقتی که لفظی در عموم معنی با هم، همخوانی دارند در حقیقت صفت هم یکی باشند! وقتی که ذات خداوند با هیچ یک از ذوات مشابه نیست، صفاتش هم همینگونه است. زیرا برای ذات و صفات خداوند به مخلوقات مثال زده نمی‌شود.

و هیچ کدام از سلف نگفته‌اند که معنی آیات و صفات را فقط خدا می‌داند و بس، به این دلیل که آنان چیزهایی برای خدا ثابت می‌کردند که متضمن صفات خدا بود، و اگر معنی این آیات و احادیث هرگز برای آنان مشخص نمی‌بود، درست نبود که آن را اثبات نمایند، زیرا چگونه می‌توان چیزی را ثابت کرد که معنی آن درک نمی‌شود؟

نهایت این مساله این است که آنان زیاد وارد کنه و ماهیت این صفات نمی‌شدند و نمی‌گفتند که این صفات چگونه به خدا نسبت داده شده زیرا فهمیدن آن بالاتر از مستوای فهم بشر است، و این جزو غیبیاتی است که فقط خدا حقیقت آن را می‌داند، زیرا خداوند

با عظمت‌تر از آن است که کنه ذات و صفاتش فهمیده شود، و یا علمی وی را فرا بگیرد:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱)

از همین جا معلوم است که سلف خیلی باهوش‌تر و زرنگ‌تر از متفکرین فرق اسلامی بوده‌اند، زیرا آنان فهمیده بودند که راهی برای درک کنه صفات خداوند بوسیله عقل نیست، چون این جزو غیبیاتی است که تحت قدرت انسان در نمی‌آید.

۶- جمع بین نفی و اثبات

قرآن کریم آنجا که در مورد صفات بحث می‌کند، نفی و اثبات را در یک آیه جمع کرده و می‌گوید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱)

«هیچ چیزی همانند خدا نیست، و او شنوا و بینا است».

در این آیه می‌بینیم که خداوند فرموده، خدا شنوا و بینا است ولی هیچ کس شبیه او نیست، در حالی که مخلوقات هم شنوا و بینا هستند و در بقیه صفات هم بدینگونه است!! ولی این بدان خاطر است که تماثل در صفات، فرع است برای تماثل در ذوات، و این دو ذات کاملاً با هم اختلاف دارند، بنابراین صفاتشان هم از یکدیگر جدا است. پس اینکه بگوئیم خداوند قادر است و مخلوق قادر است موجب نمی‌گردد که قدرت خدا و قدرت عبد یکی بشوند و در بقیه صفات نیز بدینگونه است یعنی اینکه می‌گوییم خدا عالم، مرید، حی، سمیع، بصیر و متکلم است موجب آن نمی‌شود که این صفات در بندگان هم بدین معنی باشند.

زیرا اسمائی که در خارج وجود دارند، مطلق کلی نیستند، بلکه معین و خاص هستند، یعنی وقتی خدا را به این صفات می‌نامیم یک مسمای خاص و معین است، همانطور که اگر عبدی به این اسم نامیده شود هم، برای او نیز یک مسمای خاص و معین است، بنابراین هر کدام به مقدار و اندازه خویش توصیف می‌شوند یعنی وقتی خداوند به این اسماء توصیف می‌شود به همان اندازه‌ای که شایسته او است، توصیف می‌گردد، و عبد هم به اندازه‌ای که شایسته مثلاً صفت علم یا بینایی است توصیف می‌گردد نه بیشتر و نه

کمتر.

۷- رد تأویلات کلامی

تأویل نزد عموم متکلمین در بر گیرنده‌ی این است که عقل در تفسیر متون، اصل و مقدم بر شرع می‌باشد، بنابراین هر گاه میان عقل و نص تعارض پیدا شد، متون را باید بگونه‌ای تأویل نمود که با عقل همخوانی داشته باشد؛ مانند نصوصی که درباره‌ی رؤیت خداوند، آیاتی که بر اعلیٰ قرار گرفتن خداوند، آیات صفات و آیاتی که در این مضامین قرار گرفته‌اند.

سلف اینگونه تاویلات را رد کرده و کسانی را که قایل به این نظریات هستند تخطئه می‌کنند و به شدت آنان را انکار می‌کنند زیرا این کار باعث تعطیل گشتن نصوص شده و آراء و نظراتی غیر از نصوص را در آن وارد می‌کند که هدف نهایی آن از میان بردن شریعت و گمراه کردن معتقدین به شریعت می‌باشد. بلکه تأویل صحیح و درست نزد آنان، آن است که موافق نصوص بوده و سنت پیامبر هم آن را تأیید نموده باشد، و غیر از این نوع تأویل فاسد و نادرست است.

۸- مقید بودن عقل و بی‌اعتبار بودن آن در غیر میدان خودش

عقل وسیله‌ای محدود برای شناخت است که بطور یقین تنها محسوسات را در می‌یابد، و نسبت به امور غیبی، تنها می‌تواند معنی آن را فهم کند نه کیفیت آن. سلف معتقد به آن دسته از نصوص هستند که متعلق به امور غیبی می‌باشند و آن را تصدیق می‌کنند منتها وارد مقوله کیفیت آن نمی‌شوند زیرا عقل نمی‌تواند حقیقت آن را در یابد. و اینکه می‌گوییم عقل در برخی زمینه‌ها معتبر نیست، بدین معنی نیست که آن را به طور کلی نپذیریم زیرا می‌دانیم که مسلمانان بطور اجماع می‌گویند کودک و دیوانه مکلف نیستند، و این حکم را بوسیله عقل استنباط کرده‌اند، به همین خاطر خداوند دستور فرموده که در وضعیت آنان تدبیر نمایید، و تدبیر بدون عقل غیر ممکن است.

و آنچه که ممنوع است، بکار بردن عقل در غیر مکان خویش است، یا اینکه برای استدلال، عقل را در خدمت منهجی قرار داده باشند که برخلاف منهجی باشد که قرآن و

سنت می‌گویند.

سلف، شأن و منزلت عقل را از آنچه که هست بالاتر نمی‌برند و پایین‌تر هم نمی‌آورند و نمی‌گویند که عقل کافی و استقلال تام را دارد، بلکه آن را در جایگاه شایسته خویش قرار می‌دهند، و آن را در میدان قدرت و امکانات خویش قرار داده و برای نظر در ملکوت آسمانها و زمین بکار می‌گیرند، و نیز برای اجتهاد در قضایای عملی و کشف علوم مادی که هدفش پیشرفت و ترقی جامعه است آن را بخدمت می‌گیرند. و این اندیشه نشانگر دارابودن علم تام، دورنگری و تفکر سالم آنان است، زیرا اگر می‌شد به واسطه عقل هر چیزی را تفسیر نمود، دیگر نیازی به فرستادن پیامبران و فرستادن کتابهای آسمانی نبود.

ابن خلدون در مقدمه خویش می‌گوید:^۱

عقل میزانی صحیح و درست است پس احکام آن هم یقینی و دروغی در آنها نیست. منتها نمی‌توان طمع به خرج داده و امور مربوط به توحید، آخرت، حقیقت نبوت، حقیقت صفات الهی و امثال اینها را با آن وزن نمود، زیرا چنین کاری پا گذاشتن در حیطه محالات است، و این همچون کسی است که میزانی را که با آن طلا وزن می‌کنند می‌یابد و می‌خواهد بوسیله آن یک کوه را وزن کند، این کار بدان معنی نیست که میزان در حق او دروغ گفته باشد بلکه میزان در آن حد نیست که بتواند کوه را وزن کند، عقل انسان هم همچون این میزان است، زیرا خداوند آن قدرت و توان را به آن نداده که بتواند محیط بر خدا و صفات او باشد چون این یکی از ذرات وجود باریتعالی است.

سرهندی می‌گوید:^۲

مسأله‌ی نبوت ماورای عقل و تفکر است یعنی حقایقی که عقل عاجز از درک و فهم آن است، نبوت می‌آید آن را ثابت و متحقق می‌سازد، زیرا اگر عقل به تنهایی کافی بود، پیامبران علیهم‌السلام مبعوث نمی‌شدند و عذاب آخرت را برای کفار منوط به بعثت پیامبران نمی‌کرد:

۱- ص: (۳۶۴-۳۶۵).

۲- در نامه شماره (۳۶)، مجموعه سوم.

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (اسراء: ۱۵)

«و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند)».

عقل هم حجت است، منتها حجت بالغه نیست، یعنی حجت عقل کامل نیست، بلکه اتمام حجت وقتی صورت می‌پذیرد که پیامبر فرستاده شده باشد و تعذیرات و فرامین خویش را اعلام کرده باشد. خداوند چنین می‌فرماید:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (نساء: ۱۶۵)

«آنان پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود؛ و خداوند، توانا و حکیم است)».

وقتی که ناتوانی عقل در برخی زمینه‌ها ثابت شد، پس درست نیست که تمام احکام شرعی را با میزان عقل بسنجیم زیرا تطبیق دادن میان عقل و احکام شرعی بطور دائم و ملتزم شدن به آن، به معنی بی‌نیاز بودن عقل از شرع و انکار نبوت خواهد بود، خدا ما را از آن پناه دهد.

سرهندی باز می‌گوید:

اینکه گفتار صادقانه پیامبران را در اختیار عقل قرار دهیم تا آن را بررسی و تحقیق و مورد تامل و تفکر قرار دهد و میان آنان توفیق حاصل نماید، در حقیقت این کار رد نبوت و انکار نمودن آن است، پس در این قضایایی که ماورای عقل هستند باید بطور کامل تبعیت نمود و نسبت به پیامبران علیهم‌السلام بدون طلب دلیل و برهان باید باوری صادقانه داشته باشیم.

نباید کسی گمان ببرد که روش و طریق نبوت با طریق عقل در تعارض است، نه چنین نیست بلکه طریق عقل که همانا طریق نظر و استدلال است نمی‌تواند بدون تقلید از انبیاء و پیروی کردن آنها، راه بجایی ببرد، در اینجا تعارض چیزی و عجز و قصور هم چیزی دیگر است، چون تعارض بعد از قدرت و توانایی تصور می‌شود.

۹- عمل کردن به قیاس اولی^۱ در زمینه اثبات و نفی صفات خداوند.

همانا برای خدا مثل اعلی وجود دارد، خداوند آن را برای خویش اثبات نموده و در سه مورد در قرآن کریم آن را آورده است:

۱- خداوند می‌فرماید:

﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (نحل: ۶۰)

«برای آنها که به سرای آخرت ایمان ندارند، صفات زشت است؛ و برای خدا، صفات عالی است؛ و او عزیز و حکیم است».

۲- و می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يَبْدُؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَتْ عَالِيهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (روم: ۲۷)

«او کسی است که آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را بازمی‌گرداند، و این کار برای او آسانتر می‌باشد؛ و برای اوست توصیف برتر در آسمانها و زمین؛ و اوست عزیز و حکیم».

۳- و در نهایت می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری: ۱۱)

«هیچ چیزی همانند خدا نیست، و او شنوا و بینا است».

پس قیاس الاولی این است که تمام کمالات را برای خداوند اثبات نمائیم، پس هر کمالی که برای دیگران هست، آن کمال برای خدا لایقتر و بجاتر می‌باشد، زیرا خداوند در تمام کمالات، نمونه‌ی برتر و اعلا را دارا است، و کمال و نقص دو قطب آسیاب هستند در برابر موقف و جایگاه سلف نسبت به نفی و اثبات صفات خداوند.

۱- نزد اصولیین، قیاس الجلی هم گفته می‌شود، و آن، قیاسی است که حکم در فرع روشنتر از اصل می‌باشد چون علت در فرع ظاهرتر و واضح‌تر است، مانند تحریم کتک زدن والدین که قیاس بر تافیف والدین شده است. قیاس التمثیل: یعنی الحاق نمودن چیزی به مشابه آن. قیاس الشمول: وارد کردن امری در حکم معنی عامی که شامل آن هم می‌شود. «الوجیز فی اصول الشریع الإسلامی» (۳۷۳)، اصول مذهب امام احمد: (۶۱۳-۶۴۳).

پس هر چیزی که کمال را دارا است و نقص ندارد. خداوند شایسته‌تر به آن است. و هر نقص از صفات مخلوق و یا هر چیزی که بگونه‌ای متضمن نقص است، شایسته آن است که خدا را از آن صفت منزّه بدانیم مانند خواب، فرزندی، خوردن و آشامیدن. و معنی نقص و کمال را باید از شرع گرفت، بگونه‌ای که نباید خدا را به چیزی توصیف کنیم که آن چیز در حق خدا نسبت به مخلوقات کمال باشد، ولی نسبت به خدا کمال محسوب نشود. پس آنچه که شرع درباره آن سکوت کرده است، نفی باشد یا اثبات و عقل هم آن را اثبات یا نفی نکرده باشد، در مورد آن سکوت خواهیم نمود. ولی نسبت به اموری که ثابت شده باشند و یا بدانیم که نفی شده‌اند، آن را اثبات و یا نفی خواهیم کرد.

۱۰- تعریف الفاظ متنازع فیه و مشخص کردن معانی آنها

سلف به تعریف الفاظ و معانی آنها، اهمیت قابل توجهی می‌دادند، چون بسیاری از فرقه‌ها و گروه‌های عقیدتی به الفاظ متشابه و مجمل استدلال می‌کردند و بوسیله آن با نصوص قرآن و سنت معارضه و مقابله می‌کردند، و در همان وقت این کلمات در زبان محاوره‌ای معانی جدای از آنچه آنان مورد نظرشان بود، داشت، مثلاً توحید نزد متکلمین عبارت است از اقرار نمودن به اینکه خدا یکی است در ذات خویش و همانند ندارد، و در صفات هم یکی است و شبیه او وجود ندارد، و در افعال و اعمال هم هیچ شریکی ندارد.

این تعریف شامل توحید ربوبیت می‌شود.

ولی توحیدی که پیامبر ﷺ آورد، اثبات ألوهیت برای خداوند یکتا است، بدینگونه که شهادت دهد که هیچ معبودی بحق جز الله وجود ندارد و بجز او کسی را نپرستد، و بجز او بر کسی توکل ننماید، و غیر از ولایت او را نپذیرد، و فقط بخاطر او دشمنی ورزد، و فقط بخاطر او کار کند.

و این در برگیرنده توحید ربوبیت و آنچه برای نفس خود ثابت نموده می‌باشد.

الفاظ دو گونه هستند: یک نوع آن است که در کتاب و سنت آمده است، در این نوع بر هر مسلمانی واجب است که به مقتضیات آن اقرار نماید، بنابراین هر آنچه خدا و رسولش می‌گویند و اثبات نموده‌اند ما هم اثبات نموده و معتقد خواهیم بود، و ضرورت

دارد که منظور پیامبر را مورد کاوش و جستجو قرار داد تا مراد آن از آنچه اثبات کرده مشخص گردد و آنچه نفی نموده هم نمایان شود.

و اما الفاظی که در کتاب و سنت نیامده‌اند و سلف صالح هم اتفاقی بر نفی یا قبول آنها نکرده‌اند در این موارد هیچ کس موظف نیست که موافق مثبتین یا نفی کنندگان آنها باشند بلکه از طرف، درخواست می‌کنند که مرادش را از این الفاظ بیان کند، اگر منظورش از این الفاظ معانی بود که با آنچه پیامبر ﷺ آورده موافق است، پذیرفتنی است و اگر مخالف آن بود، انکار نموده و نمی‌پذیرد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید:

اگر سخنان خواست جواب کسی را بدهد که با او با دلیل عقلی به معارضه بر آمده است، و ادعا کند که عقل با نصوص در تعارض است، چنین کسی نیازمند است که شبهاتش برطرف شود، و لازم است تبیین شود، که شبهه‌اش باطل است. مثلاً اگر شخص نفی کننده، الفاظی مجمل را بیاورد و بگوید: اگر خدا بر روی عرش قرار گیرد، جسم خواهد بود و یا باید مرکب باشد، در حالی که او از چنین حالاتی منزّه و پاک است، و اگر خلق نماید و بر جایگاهی قرار گیرد و بیاید تا فصل قضاء نماید، مستلزم آن است که حوادث بر او حلول پیدا کند و خدا از این ویژگی هم به دور است و اگر دارای صفات باشد، مستلزم آن است که عرض باشد و باز هم خداوند از آن منزّه است.

در اینجا باید از شخص پرسشگر تفصیل خواست و به او می‌گوید:

منظورت از این کلمات مجمل چیست؟

اگر منظورش حق و باطل بود، در این صورت حق پذیرفته می‌شود و باطل را رد می‌کند، مانند اینکه بگوید: منظورم از نفی جسم این است که نفس خدا قائم به جسم نیست، و نیز صفات خدا قائم به جسم نیست.

و اینکه می‌گویم مرکب نیست، یعنی خدا قائم به نفس خویش است و دارای صفاتی است که قائم به نفس خدا است، و اگر این را تجسیم بنامید درست نیست حقی را که صحیح منقول و معقول بر آن دلالت می‌کند رها کنیم بخاطر اینکه شما چنین می‌پندارید و

یا چنین می‌نامید!!

و اما اینکه می‌گوئید: خدا مرکب نیست، اگر منظورت این باشد که خدا را کسی ترکیب نموده، و یا اینکه متفرق و جدا از هم بوده و ترکیب شده است، یعنی امکان دارد که متفرق و از هم جدا شود، خدا از این ویژگی مبرا و پاک است؛ و اگر منظورت این باشد که متصف به این اوصاف بوده متنها جدا از مخلوقات است، این حق است و درست نیست که چون او را مرکب خوانده‌اید، آن را رد نمائیم، پس این گونه موارد را این چنین باید جواب داد.

ابن تیمیه باز می‌فرماید:

«هیچ کس نمی‌تواند بگوید: الفاظی که در قرآن آمده‌اند، برای معانی وضع شده‌اند، سپس بخواهد مراد خدا را با این معانی تفسیر کند، چنین کاری از رفتار افتراء‌گویان است، چنین کسانی قصد معانی را کرده‌اند و فکر کرده‌اند که این معانی ثابت هستند و آن را معنای واحد، وجوب، غنی، قدیم و نفی مثل کرده‌اند. سپس می‌پندارند که آنچه در قرآن آمده است، خدا خودش آنها را مثلاً واحد، احد و ... و نفی مثل و کفاء نامیده است؛ در نتیجه گفته‌اند این دلالت می‌کند بر همان نامهایی که ما نامیده‌ایم، و این بزرگترین دروغ و افتراء بر خداوند است»^۱.

۱۱- تعریف معنای متشابه و بیان اینکه تمام قرآن واضح است و می‌توان آن را

تفسیر نمود

آیات محکم سه گونه‌اند و در مقابل هر یک از آنها یک نوع متشابه قرار دارد. احکام، بعضی اوقات در تنزیل می‌آید و در مقابل آن آنچه که شیطان القاء می‌کند قرار دارد که خداوند آن را نسخ نموده و آن را برداشته است.

و بعضی اوقات در ابقاء تنزیل می‌آید، و در مقابل آن منسوخ قرار دارد که قبلاً در جای آنچه که الان مشروع گشته قرار داشت. و بعضی اوقات هم در تأویل می‌آید، و معنی آن عبارت است از برداشت حقیقت مورد نظر تا با غیر خودش مشتبّه نگردد، و در

۱- «مجموع الفتاوی» ابن تیمیه: (۶/۱۱۱).

مقابل آن آیات متشابهات قرار دارد، یعنی آیاتی که هم مشابه این و هم مشابه آن است، پس احتمال دو معنی را دارد، امام احمد می‌گوید^۱:

«محکم آن است که در آن هیچ اختلافی نباشد. و متشابه، آن است که در یک جا به معنایی باشد و در جایی دیگر معنای دیگری داشته باشد».

تشابه، امری است نسبی، زیرا بعضی اوقات برای یک انسان مشتبه می‌شود که برای دیگری چنین نیست، و چه بسا در قرآن آیات زیادی هستند که بسیاری از علماء معنی آن را نمی‌دانند، چه رسد به دیگران، و این در یک آیه معینی نیست، بلکه پیش می‌آید که آیه‌ای برای یک نفر فهمش مشکل است، ولی برای دیگری چنین نیست، و این مشکل بدان خاطر است که لفظ غرابت دارد و یا با معنی دیگری اشتباه می‌شود، و یا شاید به خاطر شبهه‌ای باشد که در خود انسان وجود دارد که مانع شناخت حق می‌گردد، و یا شاید بخاطر عدم تدبّر است، و یا اسباب دیگر، ولی تمامی اینها بدان معنا نیست که فهم معنای مورد نظر محال است و نمی‌توان آن را درک نمود؛ همانگونه که متکلمین می‌گویند.

و لفظ تأویل در عرف سلف به دو معنی است:

اولاً: یعنی تفسیر کلام و بیان معنای آن، خواه با ظاهر کلام تطابق داشته باشد یا نداشته باشد، بنابراین تأویل با توجه به این معنی یا مقاربین خواهند بود و یا مترادفین و این همان چیزی است که مجاهد گفته است، آنجا که می‌گوید: علماء تأویل آن را می‌دانند.

محمد بن جریر طبری در تفسیر خود می‌گوید: «سخن بر سر تأویل این گفته است: «کذا وکذا» و اهل تأویل در این آیه و امثال آن به اختلاف افتاده‌اند؛ در اینجا مراد طبری اهل تفسیر است، و تمام قرآن این گونه است، یعنی آیات محکم و متشابه امکان تأویل را دارند و هیچ چیزی در قرآن نیست که معنای آن قابل فهم نباشد و هنوز پیامبر ﷺ فوت نکرده بود که اصحاب او تمام معنای آیات قرآنی و احادیث نبوی را می‌دانستند.

مجاهد می‌گوید: قرآن را از فاتحه الکتاب تا به آخرش را نزد ابن عباس خواندم و روی هر آیه‌ی توقف می‌کردم و از او سوال می‌کردم.

۱ - «العهده فی اصول الفقه» نویسنده: ابو یعلی محمد بن حسین الفراء: (۲/ ۶۸۵).

ابن مسعود نیز می‌گوید: در قرآن هیچ آیه‌ای نیست مگر اینکه سبب نزول آن را می‌دانم.

و حسن می‌گوید: خداوند هر آیه‌ای را که نازل فرموده، دوست داشته که منظور او فهمیده شود.

به همین خاطر می‌گفتند که قرآن در بر گیرنده و محیط است بر هر آنچه از علوم دینی خواسته شود. همانطور که مسروق می‌گوید: درباره هر چیزی که از اصحاب پیامبر ﷺ می‌پرسیدیم جواب آن حتماً در قرآن وجود داشت، ولی آگاهی و علم ما به قرآن اندک است.

و انکار می‌کنند گفتار آنان که می‌گویند: همانا تشابه در معنی لفظ خواهد بود، بگونه‌ای که معنی واقعی آن را بجز خدا کسی نمی‌داند، و معتقد هستند آنچه از این قول استنباط می‌شود این است که خدا کلامی را بر پیامبرش نازل فرموده که معنی و مفهومش را نفهمیده، نه او و نه جبرئیل و نه غیر آنها، و این در نبوت خلل ایجاد می‌کند، و می‌بینیم خداوند قرآن را نازل فرموده و آن را بیان، هدی، نور و شفاء قرار داده، و دستور فرموده که در قرآن تدبر نمائیم و در آن تعقل بخرج دهیم، و هیچ موردی از آن را استثناء ننموده که در آن تدبر و تعقل ننمائیم، و به پیامبر ﷺ دستور فرموده که آنچه بر او فرود آمده برای مردم تبیین نماید و به طور کامل آن را تبلیغ و تبیین نماید.

اگر در قرآن چیزی وجود داشت که قابل فهم نباشد، دستور دادن به تدبر و تعقل معنایی نداشت، و پیامبر ﷺ هم نتوانسته است آن را برای مردم تبیین و تبلیغ نماید.

و اما معنی دوم تأویل، همانا خود معنای مورد نظر از کلام است، یعنی اگر کلام، امر یا نهی باشد تأویل آن خود معنی مأمور به است و باید محظورات را ترک کرد؛
آنگونه که عائشه رضی الله عنها می‌گوید:

پیامبر ﷺ در رکوع و سجود این دعاء را بسیار می‌خواند: «سبحانک اللهم ربنا وبحمدک، اللهم اغفر لی»^۱.

۱ - بخاری در کتاب التفسیر، سوره «اذا جاء...» (۴۹۶۷، ۴۹۶۸) و مسلم در کتاب الصلاة، آنچه در رکوع و سجود گفته می‌شود: (۴۸۴) و ابوداود در کتاب الصلاة باب فی الدعاء فی الركوع والسجود: (۸۷۷) و نسائی در کتاب التطبیق، باب نوع آخر من الذکر فی

عایشه گوید: با گفتن این دعا قرآن را تأویل می‌کرد، منظورش این بود این دعا تأویل این آیه بود که می‌فرماید:

﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَأَسْتَغْفِرْهُ﴾ (نصر: ۳)

«پس (به شکرانه^۱ این نعمت بزرگ و این پیروزی و نصرت الهی) پروردگارت را تسبیح و حمد کن».

ولی اگر کلام، خبری باشد، تأویل آن همان چیزی است که درباره آن خبر داده شده است، پس تأویل کلامی که خدا درباره نفس خویش و یا درباره روز آخرت فرموده، همان چیزی است که درباره‌اش خبر داده است و این در حق خدا، حقیقت ذات و صفاتی است که غیر از خودش کسی نمی‌داند، و این همان متشابهاتی هستند که تأویل آنها را بجز خدا کسی نمی‌داند، مثلاً احدی نمی‌داند کیفیت ذات خدا، که از آن خبر داده است چگونه است!!، و غیر از خدا کنه و ماهیت ذات و صفات خدا را نمی‌داند و این همانی است که باید علم به آن را به خدا واگذار نمود^۱.

۱۲- تأثیرپذیری مسببات از اسباب طبیعی با اِذن خداوند

خداوند ابرها را بوسیله بادهای می‌آفریند، و آب را بوسیله ابر فرود می‌آورد، گیاهان را بوسیله آب می‌رویاند و امثال اینها.

و اینکه می‌گویند: خداوند نزد اسباب کار را انجام می‌دهد نه بوسیله اسباب، این بدان معنی است که خداوند در خلق مخلوقات حکمتی نداشته است، و این بدان معنا است که خدا در چشم قدرتی را نیافریده که بوسیله آن ببیند و با گونه و پیشانی هیچ تفاوتی ندارد، و یا آتش و گل تفاوتی با هم ندارند، علاوه بر اینکه این گفتار مخالف قرآن و سنت است:

﴿فَأَنْزَلْنَاهُ إِلَى الْوَادِي فَخَرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾ (أعراف: ۵۷)

الركوع: (۱۰۴۷، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳)، واین ماجه در کتاب اقامه الصلاه باب التسبیح فی الركوع والسجود: (۸۸۹) و امام احمد در مسندش: (۳۸۸-۳۹۲) این حدیث را نقل کرده‌اند.
۱- نگاه کنید به کتاب «مجموع الفتاوی» (۴۳۴/۶).

«و به وسیله آنها، آب (حیاتبخش) را نازل می‌کنیم؛ و با آن، از هرگونه میوه‌ای (از خاک تیره) بیرون می‌آوریم».

﴿وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ (بقره: ۱۶۴)
 «و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده، و با آن، زمین را پس از مرگ، زنده نموده».
 و می‌فرماید:

﴿قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾ (توبه: ۱۴)
 «با آنها پیکار کنید، که خداوند آنان را به دست شما مجازات می‌کند».
 و می‌فرماید:

﴿وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُّ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْذِيَنَّا﴾ (توبه: ۵۲)
 «ولی ما انتظار داریم که خداوند، عذابی از سوی خودش (در آن جهان) به شما برساند، یا (در این جهان) به دست ما (مجازات شوید)».
 و نیز می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ﴾ (ق: ۹)
 «و از آسمان، آبی پربرکت نازل کردیم، و بوسیله آن باغها و دانه‌هایی را که درو می‌کند رویانیدیم».
 و در سوره مائده می‌فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ﴾ (مائده: ۱۵-۱۶)
 «(آری)، از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند».

و آیات با این مضامین در قرآن بسیار است، همچنین در احادیث پیامبر ﷺ هم وجود دارد که می‌فرماید: «لَا يَمُوتُن أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا آذَنْتُمُونِي حَتَّى أُصَلِّيَ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ جَاعِلٌ

بصلاتی علیه برکة ورحمة^۱.

«هر کس که از میان شما بمیرد، من را فرا خوانید تا بر او نماز بخوانم، همانا خداوند بوسیله نماز من، بر او برکت و رحمت قرار خواهد داد».

و باز می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ الْقُبُورَ مَمْلُوءَةٌ عَلَى أَهْلِهَا ظُلْمَةً وَإِنَّ اللَّهَ جَاعِلٌ بِصَلَاتِي عَلَيْهِمْ نُورًا»^۲.

«این قبرها پر از تاریکی‌اند برای ساکنین آنها، و خدا بوسیله نماز خواندن من بر آنها، قبرها را روشن و نورانی می‌گرداند».

پس خداوند اسباب و مسببات را خلق کرده و این را سبب آن قرار داده است و هر گاه کسی بگوید: اگر کاری مقدور باشد، بدون سبب ایجاد می‌شود و گرنه هیچ وقت ایجاد نخواهد شد؛ جوابش این است که هر کاری بوسیله سبب مقدور خواهد بود، و بدون سبب هیچ چیزی بوجود نمی‌آید.

و اینکه می‌گویند: عادت خدا چنین است که با این اسباب، مسببات را ایجاد کند و گرنه هیچ تأثیری در ایجاد آن ندارد اگر خدا إذن دهد! این گفته آنها برآستی از حکمت به دور است، بلکه حکمت را باطل می‌گرداند، زیرا اگر این مسببات بدون سبب امکان ایجاد شدن را داشتند، پس حکمت خدا در ایجاد این همه اسباب چه بود؟!

۱۳- نیکی و بدی افعال هم عقلی هستند و هم شرعی

سلف در این مسأله حد وسط را گرفته‌اند و آن این است که افعال در نفس الامر یا خوب‌اند و یا بد، همانگونه که هم نفع دارند و هم ضرر، در اینجا عقل خوب و بد اشیاء را درک می‌کند زیرا خداوند فطرت انسان را طوری خلق نموده که راستگویی، عدل، پاکدامنی، احسان و سپاسگذاری از کسی که نعمت می‌دهد را خوب و بجا می‌داند، و بر

۱- نسائی در کتاب الجنائز، باب الصلاة علی القبر: (۲۰۲۲) و ابن ماجه در کتاب الجنائز، باب ماجاء فی الصلاة علی القبر: (۱۵۲۸) این حدیث را نقل کرده‌اند.

۲- بخاری همانند این حدیث را در کتاب الجنائز باب الصلاة علی (۱۳۳۷) و مسلم نیز در کتاب الجنائز باب الصلاة علی القبر (۹۵۶) این حدیث را نقل کرده‌اند و لفظ از مسلم است.

خلاف اینها را بد و ناشایست می‌پندارد، متنها ثواب و عقاب دو امر شرعی هستند و متوقف بر امر و نهی شارع‌اند و از طریق عقل واجب نمی‌گردند.

۱۴- خبر واحد عملاً و تصدیقاً قابل قبول بوده و عقیده را ثابت می‌نماید

سلف خبر واحد را حجت دانسته و در مسایل صفات و قدر، عذاب قبر و نعمتهای آن، سوال فرشتگان در قبر، شفاعت برای مرتکبین گناهان کبیره، میزان، صراط، چشمه کوثر، و بسیاری از معجزات و آنچه درباره‌ی وصف قیامت و حشر و نشر آمده قطعیت نهاده بر اینکه مرتکبین گناهان کبیره در دوزخ ابدی نخواهند ماند، خبر واحد پذیرفتنی و حجت است.

۱۵- موافقت صحیح منقول با صریح معقول

هر آنچه در کتاب و سنت در مورد مسایل عقیدتی ثابت گردیده عقل کامل و صحیح آن را می‌پذیرد، البته عقلی که با دقت و امعان نظر به خدمت گرفته شده باشد، زیرا عقل صحیح ممکن نیست که با منقول صحیح و ثابت مخالفت ورزد، چون عقل و نقل هر دو وسیله‌اند برای یک هدف واحد که همانا رسیدن به خدا است و وسایلی که به یک هدف منتهی می‌شوند امکان ندارد که با هم در تعارض باشند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

هیچ وقت عقل صریح با منقول صحیح مخالفت نمی‌ورزد و خیلی در مسایلی که مردم بر سر آن در اختلاف‌اند دقت و توجه نموده‌ام آنچه که مخالف صریح منقول هستند، شبهاتی فاسد می‌باشند که بوسیله عقل، باطل بودن آن بخوبی نمایان می‌گردد، بلکه بوسیله عقل نقیض آن که موافق شرع است هم مشخص می‌شود، و حتی این واقعیت را در مسایل بزرگ اصولی یافته‌ام مانند توحید، صفات و مسایل قدر، نبوت، معاد و غیره. و چه بسا آنچه که بوسیله صریح عقل دانسته می‌شود، به هیچ وجه منقول مخالف آن نبوده و اگر هم بوده یا حدیث موضوعی است و یا دلالتی ضعیف است که اگر عقل هم با آن در تعارض نباشد قابل قبول نیست، چه رسد به اینکه با صریح معقول در تعارض باشد! و بخوبی می‌دانیم که هرگز پیامبران چیزی نمی‌گویند که عقل آن را محال بداند، بلکه

چیزی خواهند گفت که عقل را به حیرت می‌آورد!! و چیزی نخواهند گفت که عقل آن را نپذیرد، بلکه چیزی می‌گویند که عقل از شناخت آن ناتوان و عاجز است!!

۱۶- عدم تکفیر مسلمان بخاطر ارتکاب گناه گبیره

درست نیست مسلمان را به خاطر ارتکاب گناه تکفیر نمود مادامکه گناه کوچکتر از شرک اکبر باشد و آن گناه مورد اختلاف باشد، و نیز بخاطر خطایی که انجام داده تکفیر نمی‌گردد.

شیخ الاسلام می‌گوید^۱:

او در حالی که قاعده اهل سنت و جماعت را درباره اهل اهواء و بدعت را بیان می‌کرد گفت: جایز نیست مسلمان را بخاطر گناهی که انجام داده و یا خطایی که مرتکب شده، تکفیر نمود مانند مسایلی که اهل قبله بر آن به اختلاف و تنازع افتاده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿أَمَّا الرُّسُولُ فَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (بقره: ۲۸۵)

«پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است. (و او، به تمام سخنان خود، کاملاً مؤمن می‌باشد) و همه مؤمنان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش، ایمان آورده‌اند؛ (و می‌گویند): ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی‌گذاریم (و به همه ایمان داریم). و (مؤمنان) گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم)؛ و بازگشت (ما) به سوی توست». و در حدیث صحیح آمده که خداوند جواب این دعا را داده و از خطای مؤمنان در گذشته است^۲.

۱- «مجموع الفتاوی» ابن تیمیه، (۳/ ۲۸۲-۲۸۵).

۲- مسلم در صحیح در کتاب الإیمان، باب بیان أنه تعالی لم یكلف إلا ما یطاق (۱۲۶) و ترمذی در کتاب تفسیر القرآن، باب «ومن سوره البقره» (۲۹۹۲) عن ابن عباس رضی الله عنه قال: لما نزلت هذه الآية: «وإن تبدوا ما فی انفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله» البقره: ۲۸۴ قال دخل

خوارج که از دین برگشته بودند و در دین بدعت گذاری می‌کردند، پیامبر ﷺ که قبلاً دستور کشتن آنان را داده بود، علی، امیر المؤمنین یکی از خلفای راشدین رضی الله عنه با آنان جنگید، و تمام ائمه از صحابه گرفته تا تابعین بر کشتن آنها متفق القول هستند، با وجود این، علی بن ابی‌طالب، سعد بن ابی و قاص و دیگر صحابه آنان را کافر نمی‌دانستند بلکه آنان را مسلمان می‌دانستند، علی هم با آنان نجنگید تا وقتی که خون حرام را ریختند و اموال مسلمانان را به غارت بردند، بنابراین بخاطر دفع ظلم و تجاوزشان با آنان جنگید نه به خاطر اینکه معتقد باشد که آنان کافر هستند، و به همین علت زنان آنان را به اسارت نگرفت و اموال و دارایی آنان را هم به غنیمت نبرد.

وقتی اینها که گمراهیشان توسط نص و اجماع ثابت شده، و خدا و رسولش دستور قتل آنان را صادر نموده، ولی تکفیر نمی‌شوند، چگونه است بعضیها که دچار سردرگمی شده‌اند و در بسیاری از مسایل حق را اشتباه گرفته‌اند، مسایلی که حتی آنان که عالمتر هم هستند به غلط می‌افتند!!

پس جایز نیست که این گروهها و طوایف همدیگر را تکفیر نمایند و یا خون و مالش را حلال نمایند، اگر چه دارای بدعتهای روشنی هم باشند، تازه اگر تکفیر کننده هم بدعت‌گذار باشد چه خواهد شد!! چه بسا بدعت آنان خیلی بزرگتر خواهد بود و غالباً اینان تماماً به حقایق جاهل هستند.

اصل این است که خون مسلمانان، اموالشان و ناموس آنان بر همدیگر حرام است مگر با اذن خدا و رسولش.

پیامبر ﷺ هنگامی که در حجه الوداع خطبه خواند، فرمود: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ

قلوبهم منها شيء لم يدخل قلوبهم من شيء فقال النبي ﷺ: «قولوا: سمعنا وأطعنا وسلمنا» قال: فالقى الله الايمان في قلوبهم فأنزل الله عز وجل: «لا يكلف الله نفساً إلا وسعها لما كسبت وعليها ما اكتسبت ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا» قال: قد فعلت، «ربنا ولا تحمل علينا إصراً كما حملته على الذين من قبلنا» قال: قد فعلت، «و اغفر لنا وارحمنا أنت مولانا» قال: قد فعلت. الآية من سورة البقرة: ۲۸۶. مسلم هم از طریقی دیگر این حدیث را از ابوهریره نقل نموده است: (۱۲۵).

وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا»^۱.

«خون و مال و ناموس مسلمان بر مسلمان حرام است همچون حرمت این روز در این شهر و در این ماه».

و باز هم می‌فرماید: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ: دُمُّهُ وَمَالُهُ وَعَرَضُهُ»^۲.

«خون، مال و ناموس هر مسلمانی بر مسلمانان حرام است».

و باز هم می‌فرماید: «مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا، وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا، فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلَا تُخْفَرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ»^۳.

«هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان است. و چنین شخصی را خدا و رسول، امان داده‌اند. پس به کسی که در امان خدا است خیانت نکنید».

و در جایی دیگر می‌فرماید: «إِذَا تَقَى الْمُسْلِمَانِ بَسِيفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ»^۴.

«اگر دو مسلمان با شمشیرهایشان با یکدیگر بجنگند، هر دوی آنها در آتش هستند». گفتند یا رسول الله آنکه قاتل است، حقش هست، مقتول چرا؟ فرمود: چون او هم می‌خواست قاتل را بکشد.

همچنین می‌فرماید: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَفَاراً يُضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»^۵.

«بعد از من کافر نشوید که برخی از شما برخی دیگر را گردن بزنند».

باز هم می‌فرماید: «أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ لِأَخِيهِ، يَا كَافِرُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»^۱.

۱- بخاری در کتاب العلم باب قول النبی ﷺ: «رب مبلغ أوعى من سامع»: (۶۷). و مسلم در کتاب القسامه، باب تغليظ تحريم الدماء والأعراض والأموال: (۱۶۷۹) و ترمذی در کتاب الفتن، باب ما جاء دماؤکم وأموالکم الخ: (۲۱۵۹) وابن ماجه در کتاب المناسک باب الخطبه يوم النحر: (۳۰۵۸، ۳۰۵۷، ۳۰۵۵). و امام احمد در مستدش: (۲۳۰ / ۱) این حدیث را نقل نموده‌اند.

۲- مسلم در کتاب البر والصله، باب تحريم ظلم المسلم ... الخ: (۲۵۶۴) و ابو داود در کتاب الأدب، باب فی الغیبه: (۴۸۸۲)، و ترمذی در کتاب البر والصله، باب ما جاء فی شفقته المسلم علی المسلم: (۱۹۲۷) و ابن ماجه در کتاب الفتن، باب حرمة دم المؤمن وماله: (۳۹۳۳)، و امام احمد در مستدش: (۲ / ۲۷۷، ۳۶۰)، این حدیث را نقل نموده‌اند.

۳- بخاری در کتاب الصلاه، باب فضل استقبال القبلة الخ: (۳۹۱) و نسائی در کتاب الایمان وشرائعه، باب صفه المسلم: (۴۹۹۷)، این حدیث را نقل کرده‌اند.

۴- قبلاً ترجمه و تخریج شده است.

۵- قبلاً ترجمه و تخریج شده است.

«هر کسی به برادر دینی خود بگوید: کافر، یکی از آنان کافر خواهد بود».

تمامی این احادیث در صحاح هستند.

اگر شخص مسلمان در زمینه قتال و یا در زمینه تکفیر تأویل نماید، با این کار کافر نمی‌شود همانطور که عمر بن خطاب در مورد حاطب بن ابی بلتعه گفت: ای رسول خدا بگذار که گردن این منافق را بزنم، پیامبر ﷺ فرمود: این مرد در بدر شرکت نموده، چه بسا خداوند به اهل بدر اطلاع داده است که فرمود: هر چه دلتان می‌خواهد انجام دهید زیرا که از شماها در گذشته‌ام. و این حدیث نیز در صحیحین آمده است.^۲

همچنین در صحیحین درباره‌ی داستان إفک آمده که می‌فرماید: أسید بن حضیر به سعد بن عبادہ گفت: تو منافق هستی زیرا که از منافقین دفاع می‌کنی، دو طرف به مخاصمه پرداختند، که پیامبر ﷺ میان آنان صلح نمود.^۳

در اینجا می‌بینیم افرادی از اهل بدر به همدیگر نسبت نفاق داده ولی پیامبر ﷺ هیچکدام را کافر نخوانده است، نه این و نه آن را، بلکه به تمامی آنان مژده بهشت داده است.

همچنین در صحیحین آمده^۴ که اسامه بن زید گفته مردی را بعد از اینکه کلمه شهادتین را گفت کشته است، و پیامبر ﷺ این امر را خیلی بزرگ دانست و گفت: ای اسامه آیا بعد از اینکه گفت: لا اله الا الله، او را کشتی؟! و پیامبر ﷺ آن را آنقدر تکرار کرد که اسامه می‌گوید: آرزو می‌کردم که ای کاش امروز ایمان آورده بودم. با این وجود پیامبر ﷺ نه قصاص را بر او واجب کرد، نه دیه، و نه کفاره را، زیرا اسامه فکر می‌کرد که او بخاطر اینکه کشته نشود، کلمه شهادتین را گفته است و گمان

۱- قبلاً ترجمه و تخریج شده است.

۲- بخاری در کتاب المغازی، باب من شهد بدرًا: (۳۹۸۳)، و مسلم در کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل اهل بدر الخ: (۲۴۹۴) این حدیث را نقل کرده‌اند.

۳- بخاری در کتاب المغازی باب حدیث الافک: (۴۱۴۱) و مسلم در کتاب التوبه، باب فی حدیث الإفک الخ: (۲۷۷۰)، این حدیث را نقل کرده‌اند.

۴- بخاری در کتاب الدیات، باب قول الله تعالی: «ومن أحيأها»: (۶۸۷۲) و مسلم در کتاب الایمان، باب تحریم قتل الکافر بعد أن قال: لا اله الا الله: (۹۷، ۹۶) این حدیث را نقل نموده است.

می‌برد که در این صورت جایز است آن را تأویل کرده و آن شخص را کشت.
و در میان سلف این چنین بوده که برخی از آنان همدیگر را کشته‌اند مانند آنچه در جنگ جمل، صفین و امثال آنان رخ داده، در حالی که همه آنان مسلمان بوده‌اند، همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَفْتِنُوا أَلَيْسَ تَبَغَىٰ حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنَّ فَاءَ تَ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾ (حجرات: ۹)

«و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به نزاع و جنگ پردازند، آنها را آشتی دهید؛ و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد؛ و هرگاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد)، در میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید؛ و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد».

خداوند در این آیه به روشنی بیان نموده است که آنان با وجود اینکه با همدیگر جنگیده‌اند و به همدیگر تجاوز کرده‌اند، ولی همچنان برادر و مؤمن هستند و دستور فرموده که میان آنان به عدل صلح برقرار کنید، به همین علت است که سلف با وجود اینکه میانشان جنگ در می‌گرفت ولی همواره یار و یاور همدیگر بودند و همچون کفار دشمن یکدیگر نبودند، شهادت یکدیگر را می‌پذیرفتند، از همدیگر کسب علم می‌نمودند، ارث می‌بردند، از یکدیگر زن می‌گرفتند، با هم همچون مسلمانان معامله می‌کردند با وجود جنگ و جدایی که میانشان وجود داشت.

خاتمه

و بدینگونه برادر و خواهر مسلمان بطور خلاصه - مروری کردیم بر چکیده‌ای از اعتقادات سلف صالح و ائمه معتبر خود و دیدیم که چگونه آنان با هم متفق القول هستند و از یک منبع واحد که همانا کتاب و سنت می‌باشد، استنباط می‌کنند و در منهج هیچ گونه اختلافی با هم ندارند.

در اینجا که چکیده‌ای از اعتقادات آنان در زمینه اصول دین را بر شمردیم، بدان معنی نیست که نظریاتی مخالف همدیگر را هم دارند، بلکه هدف آوردن روایاتی است که از آنان و به لفظ خودشان در این زمینه‌ها بجا مانده‌اند.

همچنین مقصود این است که به این ائمه تأسی نمائیم، خصوصاً علما و دعوتگران و همچون آنان باشیم و با همدیگر اختلاف نداشته باشیم و هیچ چیزی را بر عقیده مقدم ندانیم و باید هر گروه، دسته و جماعتی که به سوی اسلام دعوت می‌کند، به امر عقیده بسیار اهتمام ورزد به همانگونه که در قرآن و سنت رسول الله ﷺ آمده و امامان گذشته بر آن رفته‌اند. هر وقت چنین باشد، نتایج آن هم در اصلاح امت اسلامی و استقامت آنها بر منهج حق که همانا منهج قرآن است، بسیار مبارک و پر برکت خواهد بود. و اگر چنین نباشد همانگونه که امروزه شاهد گروه‌ها و فرقه‌ها و جماعت‌های زیادی از این دسته هستیم، اختلاف و تفرقه و شهوات نفسانی بر مردم رهبری خواهند نمود و در نتیجه نمی‌توان آنان را نهضت‌های اسلامی نامید و بیداری اسلامی که چشم‌ها به آن دوخته شده‌اند، که به فضل و توفیقات الهی مسلمانان را به کتاب و سنت برگردانند و آنان را به ریسمان خدا پیوند داده و ملتزم به حکم نموده و شرع خدا را در جامعه تطبیق دهند، دچار لغزش خواهد کرد.

از خدا می‌خواهیم که بخاطر اسماء حسنی و صفات علیای خویش ما را برای انجام اعمال خیر موفق گرداند، و ما را به هر آنچه حق است هدایت گرداند، و ما را از هر لغزش دینی و دنیوی برهاند، و تنها او است که بر هر چیزی توانا است.

وصلی الله علی نبینا محمد، وعلی آله و أصحابه واتباعه الی یوم الدین.